

اسلام ناب

تأليف:

م- عبداللهى

اسلام ناب	عنوان کتاب:
م- عبداللهی	نویسنده:
اسحاق دبیری رحمه الله	مترجم:
پاسخ به شبهات و نقد کتابها	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری	تاریخ انتشار:
www.aqeedeh.com کتابخانه عقیده	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

توسُّل	۵
شفاعت	۳۳
امامت	۳۷
امامت پیامبران	۳۷
امامت غیر انبیاء، امامت بندگان خوب خدا	۴۰
امامت کفار	۴۲
امامت کتب آسمانی	۴۳
امامت لوح محفوظ	۴۳
امام به معنی جاده و راه	۴۶
عزاداری	۶۹
نذر و قربانی در اسلام	۷۷
استخاره	۸۳
داستان جالب از استخاره	۸۵
استخاره نمودن علامه طباطبایی	۸۶

- ۹۰ نظر علامه فرید تنکابنی درباره استخاره
- ۹۱ نظر آقای دستغیب درباره استخاره:
- ۹۲ قرعه‌کشی
- ۹۴ استخاره مورد تأیید خداوند، چگونه است؟
- ۹۵ نمونه‌های تاریخی از استخاره
- ۹۷ **پرسش و پاسخ**
- ۹۷ آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾
- ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾
- ۹۷ [المائدة: ۵]
- ۱۰۲ آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾
- ۱۰۶ اولی الامر
- ۱۰۹ آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾
- ۱۱۳ فناء فی الله
- ۱۱۴ تناسخ
- ۱۱۵ وحدت وجود
- ۱۱۸ بینایی چشم یعقوب به وسیله پیراهن یوسف
- ۱۱۹ آیه تطهیر
- ۱۲۲ آیا در آخر زمان بندگان صالح زمین را به ارث می‌برند؟
- ۱۲۳ آیه: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا﴾
- ۱۲۵ آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى﴾

- آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ﴾ ۱۲۷
- بقیة الله ۱۳۰
- راسخون در علم چه کسانی هستند؟ ۱۳۲
- آیا قبل از قیامت کسی به دنیا باز می‌گردد؟ ۱۳۶
- آیه: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ ۱۳۸
- آیه: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً﴾ ۱۳۹
- آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ ۱۴۱
- مُهر ۱۴۴
- امام زمان ۱۴۹
- چگونگی ولادت آن حضرت ۱۵۲
- تاریخ ولادت ۱۵۵
- چگونگی رشد ۱۵۵
- خداوند متعال امام زمانی نازل نموده که تا قیامت در میان مردم است و به سؤالات پاسخ می‌دهد و پیروی از دستورات او باعث رستگاری در دنیا و آخرت می‌باشد و آن امام زمان قرآن است ۱۶۳

تَوَسَّلْ

الحمد لله الذي دَلَّ على استغنائه افتقار الموجودات وعلى قدرته وعلمه أحكام المصنوعات المتعالى عن مشابهة الجسمانيات المنزه بجلال قدسه عن مناسبة الناقصات نحمده حمداً يملأ أقطار الأرض والسماوات ونشكره شكراً على نعمة المتظاهرات المتواترات ونستعينه على دفع البأساء وكشف الضراء في جميع الحالات.

والصلوة والسلام على نبيه محمد مبلغ الآيات والبيانات المكمل بطريقته وشريعته سائر الكمالات.

سپاس و ستایش سزاوار خداوند عظیم الشانی است که درهای لطف و مهربانی خود را بر بندگان گشوده و مطیع و عاصی را اجازه داده تا هر موقع که بخواهند بدون واسطه با او مکالمه نموده و عرض حاجات نمایند.

خداوند در آیه ۶۰ سوره غافر می فرماید:

﴿ اَدْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ [غافر: ۶۰].

یعنی: «... بخوانید مرا تا اجابت کنم برای شما...».

و دستور داده تا بندگان مستقیم با خودش مناجات و عرض حاجات کنند و خواسته های خود را با خود او در میان گذارند؛ نه امیری گذاشته و نه حاجب و دربانى، نه وزیرى گماشته و نه وکیللى خداوند در آیه ۱۶، سوره ق، می فرماید که از

رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. هر کس که در هر جا باشد می‌تواند با او سخن گوید و او به اسرار هر دل و هر زبانی آگاه است نه احتیاج به مترجم دارد و نه به واسطه و رشوه‌ای.

خداوند فطرت خداشناسی را در بشر قرار داده است و در آیه ۶۵ سوره عنکبوت مشاهده می‌نماییم که مشرکان نیز در سختی‌ها خداوند را به یاری می‌طلبیدند و فقط او را ندا می‌نمودند ولی در هنگام راحتی و آسایش، متأسفانه به گمان خود، بت‌ها را وسیله بین خود و خدا تصور می‌نمودند.

خداوند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّوهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنکبوت: ۶۵].

یعنی: «هنگامی که در کشتی سوار می‌شوند خدا را خالصانه می‌خوانند، ولی هنگامی که به خشکی آنان را، می‌رساند و نجاتشان دهد به ناگاه شرک می‌ورزند».

و همچنین خداوند در آیه ۱۸، سوره یونس درباره‌ی مشرکان می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَوَآءَ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸].

یعنی: «و به جز خداوند چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد و می‌گویند اینها شفاعتگران ما نزد خدا هستند. بگو آیا خدا را به چیزی که در آسمان‌ها و زمین نمی‌داند آگاه می‌کنید؟ او پاک و برتر است از آنچه با او شریک می‌سازند».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که مشرکان در زمان پیامبر، خداوند متعال را به یکتایی قبول داشتند و همچنین از آیات دیگر به دست می‌آید که آنها خداوند را

خالق آسمان‌ها و زمین و رازق بندگان می‌دانستند، ولی به جای اینکه مستقیماً او را ندا نمایند و از او حاجت بخواهند به گمان خود، بت‌ها را واسطه و شفیع تصور می‌نمودند و خداوند در بسیاری از آیات قرآن، اعمال و گفتار آنان را شرک نامیده است و می‌دانیم که شرک ورزی بزرگ‌ترین گناه می‌باشد.

از اعمال و گفتار شرک‌آمیز در جامعه ما ایران، قبرپرستی و توسل به انبیاء و انسان‌های صالح است که از دنیا رحلت نموده‌اند که در این فصل از کتاب به یاری خداوند متعال برای روشن شدن موضوع، سؤالاتی را مطرح می‌نماییم و به آنها پاسخ می‌دهیم.

سؤال: روح انبیاء و شهدا بعد از مرگشان به کجا می‌رود؟ آیا در قبرشان است، یا در میان مردم؟ و یا در بهشت روحانی در عالم برزخ؟

جواب: خداوند در آیه ۱۶۹ سوره آل‌عمران می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل‌عمران: ۱۶۹].

یعنی: «و هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مردگان هستند، بلکه زندگانند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که گفته شده است شهداء زنده هستند. حال باید سؤال نمود که در کجا زنده‌اند؟ اگر دقت نماییم می‌بینیم در خود آیه (سوره آل‌عمران) فرموده است: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ یعنی: «نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

حال باید سؤال نمود که (نزد پروردگارشان) یعنی در کجا؟ جواب این است که (نزد پروردگارشان) یعنی در بهشت پروردگارشان. چنانچه در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره یس آمده است که بعد از شهید شدن آن مردی که از پیامبران دفاع نمود به او گفته شد که داخل بهشت شو.

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [یس: ۲۶-۲۷].

یعنی: «گفته شد که داخل بهشت شو. گفت ای کاش قوم من می دانستند (۲۶) در مقابل چه چیزی پروردگارم مرا آمرزید و مرا از اکرام شوندگان قرار داد (۲۷)». از این آیه به دست می آید که شهداء بعد از مرگشان به بهشت روحانی منتقل می-شوند و تا قیامت در آن بهشت قرار دارند و آن بهشت، بهشتی است روحانی که در عالم برزخ قرار دارد.

و در آیه ۱۰۰، سوره المؤمنون آمده است:

﴿وَمِنَ وَّرَائِهِمْ بَرَزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۰].

یعنی: «... و پیش رویشان حانلی است (که نمی گذارد) تا روزی که برانگیخته شوند (بازگردند)».

انبیاء و شهداء که در بعد از مرگشان در بهشت برزخی قرار می گیرند از دنیای ما غافل هستند. در این مورد در آیه ۱۱۷ سوره مانده مشاهده می نمایم که عیسی عليه السلام که از مقریین است به خداوند عرض می نماید:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [الماندة: ۱۱۷].

یعنی: «... و بر اعمال امتم مادامی که در میان آنها بودم شاهد بودم، ولی از هنگامی که مرا میراندی تو بر آنها مراقبی و تو بر هر چیزی شاهدی».

از این آیه شریفه به دست می آید که عیسی هنگامی که در میان امتش بوده است از اعمال کسانی که در اطرافش بوده اند تا حدی آگاه بوده است همچنان که ما نیز از اعمال کسانی که در اطراف ما هستند تا حدی آگاهی داریم ولی از هنگامی که از این دنیا رحلت نموده از آن به بعد دیگر از اعمال امتش با خبر نیست.

آن کس که همیشه و در همه جا حاضر و به هر چیزی آگاه است خداوند است. و یا مثلاً مشاهده می‌نماییم که حضرت محمد نیز بعد از رحلتش از این جهان غافل می‌باشد. خداوند در آیه ۶۶ سوره یونس در این باره می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا نُرْيَتِكَ بَعْضَ الَّذِي نَعُدُّهُمْ أَوْ تَتَوَقَّيْتِكَ فَالَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [یونس: ۴۶].

یعنی: «و اگر به تو نشان دهیم برخی از آنچه را که به کفار وعده داده‌ایم یا تو را بمیرانیم پس به سوی ما است بازگشت آنها سپس خداوند بر آنچه که انجام می‌دهند شاهد است.»

در این آیه مشاهده می‌نماییم که فرقی بین زنده بودن پیغمبر و مشاهده شکست کفار با مرده بودن او و ندیدن شکست کفار قائل شده است. درباره غفلت انبیاء از دنیای ما، در بعد از رحلتشان دلایل دیگری وجود دارد؛ من جمله آیه ۱۰۹ سوره مائده است که در آن می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾﴾ [المائدة: ۱۰۹].

یعنی: «روزی که الله، پیامبران را جمع می‌کند و از آنان می‌پرسد چه مقدار مورد اجابت قرار گرفتید؟ می‌گویند نمی‌دانیم خدایا تنها تو هستی دانای غیب‌ها.»

نوح از انبیاء بود و می‌دانست چه کسانی به او ایمان آوردند و سوار کشتی شدند و همچنین لوط می‌دانست چه کسانی به او ایمان آوردند و دچار عذاب الهی نشدند و همچنین هود و صالح و شعیب و دیگر انبیاء در زمان خودشان تا حدی می‌دانستند چه مقدار مورد اجابت قرار گرفتند و اینکه در قرآن می‌بینی می‌گویند نمی‌دانند چه مقدار مورد اجابت قرار گرفته‌اند اشاره به بعد از مرگشان است. و همچنین در آیه ۲۵۹ سوره بقره درباره غفلت یکی از انبیاء بعد از مرگش از دنیا، آمده است:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾ [البقرة: ۲۵۹].

مضمون این آیه این است که «یکی از پیامبران الهی بر قریه‌ای عبور کرد مشاهده نمود آن قریه ویران شده و سقف‌ها و دیوارهای آن به هم ریخته و کسی در آن زندگی نمی‌کند. گفت: چگونه اهل اینجا را خدا پس از موتشان زنده می‌کند؟ خدای تعالی او را قبض روح نمود و میراند، سپس بعد از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب نمود که چه مدت در این محل مانده‌ای؟

گفت: روزی یا مقداری از یک روز.

خطاب رسید بلکه صد سال در اینجا درنگ کرده‌ای. پس نظر کن به خوردنی و آشامیدنی خود که از قدرت خدا تغییری نکرده و نظر کن به الاغت که خاک شده و اجزای آن متفرق گشته و باید تو را برای مردم آیتی قرار دهیم و نظر کن به استخوان‌های الاغ که چگونه آن را جمع و به آنها گوشت می‌پوشانیم و چون این مطلب برای او روشن شد، گفت: دانستم که خدا بر هر چیز تواناست».

این آیه شریفه نه تنها اثبات معاد است بلکه نشان می‌دهد که پیغمبر خدا از دنیا رفته و در مدت صد سال که از دنیا رفته بود نه از بدن خود خبر داشت و نه از الاغش و حتی مدت موت خود را نمی‌دانست.

و همچنین در آیه ۲۰ سوره کهف مشاهده می‌نماییم که اصحاب کهف که از اولیای خدا بودند، مدت ۳۰۹ سال در آن غار قبض روح شده و پس از آن زنده شدند و در این مدت که قبض روح شده بودند از حال خود خبر نداشتند.

در قرآن آیاتی است که در آنها سخن از شهادت دادن انبیاء در قیامت است و شهادت پیامبران در قیامت از اعمال کسانی است که در دنیا با آنها زندگی می‌کرده‌اند و تا حدی از آنها آگاه بوده‌اند ولی از کسانی که با خبر نبودند نمی‌توانند برایشان شهادت بدهند و این نکته را هم باید در نظر داشته باشیم که محمد ﷺ در زمان حیاتش از کسانی که دور از او بوده‌اند و او آنها را نمی‌دیده است با خبر نبوده است و سایر انبیاء نیز چنین بوده‌اند. خداوند در آیه ۱۰۱ سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ
الْتِفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

یعنی: «در اطراف شما از اعراب منافق هستند و از اهل مدینه بر نفاق باقی مانده‌اند تو از آنها آگاهی نداری...».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که پیامبر در زمان حیاتش به منافقان مدینه و منافقان اطرافش آگاهی نداشته و اگر مشاهده می‌نماییم که پیغمبر همسرش را به افشا نمودن رازی که به آن زن گفته بوده آگاه می‌کند در اثر خبری بوده که خداوند توسط جبریل به پیغمبر داده است و پیغمبر مؤمن به غیب بوده است نه عالم به غیب. و در آیات مشاهده نمودید که انبیاء بعد از مرگشان از دنیا غافلند، ولی به صورت مجمل در آخرت می‌توانند بگویند که در دنیا چه کسانی با آنها مخالفت نموده‌اند و این آگاهی به انبیاء اختصاص ندارد و هرکسی در زمان حیاتش تا حدی از اوضاع اطرافش با خبر است.

خداوند در آیه ۴۱ سوره نساء، درباره شهادت دادن پیامبر در قیامت می‌فرماید:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ
شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱].

یعنی: «پس چگونه است که از هر امتی در روز قیامت گواهی بیاوریم و تو را بر اینها گواه بیاوریم.».

اگر در این آیه دقت شود مشاهده می‌نماییم که کلمه «هولاء» وجود دارد که برای اشاره به نزدیک است و اشاره به کسانی است که در زمان پیامبر می‌زیسته و در اطراف او بوده‌اند و در تفسیر «الدر المثور» سیوطی در ذیل این آیه آورده است:

«وَأَخْرَجَ ابْنَ جَرِيرٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مَا دَمْتُ فِيهِمْ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ». یعنی: «ابن جریر از ابن مسعود نقل نموده که پیامبر درباره آیه: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ...﴾ گفت: مادامی که در میان آنها بودم بر آنها گواه بودم ولی از هنگامی که مرا میراندی تو بر آنها مراقبی».

مشاهده می‌نماییم این روایت مانند آیه ۱۱۷ سوره مائده است که نشان می‌دهد عیسی نیز که از مقربین است بعد از وفاتش از اعمال امتش غافل است و به خداوند عرض می‌نماید:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷].

یعنی: «... و تا هنگامی که در میان آنها بودم بر آنها گواه بودم. آنگاه که مرا میراندی تو بر آنها مراقبی و تو بر هر چیزی شاهی».

ببینید چگونه آیات و روایات نشان می‌دهند که انبیاء بعد از رحلتشان از دنیا غافلند؟ برخی از شیعیان و برخی از اهل سنت، افراد صالحی را که از دنیا رفته‌اند به گمان خود ندا می‌نمایند و گمان می‌نمایند که آن صالحان در همه جا حضور دارند و آنان را اجابت می‌نمایند و شفیع آنان می‌شوند. ولی باید بدانیم که فقط الله است که در همه جا حضور دارد و به احوال ما آگاه است و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. حال اگر کسی این صفت حضور در همه جا را برای غیر خدا قائل شود برای خدا در

این صفتش که مخصوص خود اوست شریک قائل شده و شرک ورزیده است. در آیه ۴، سوره حدید در وصف خداوند آمده است.

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الحديد: ۴].

یعنی: «... و او با شماست هر جا که باشید و الله به آنچه که انجام می دهید بیناست». و در خطبه ۴۶ نهج البلاغه آمده است که علی به هنگام رفتن به جنگ به سوی شام به خداوند تبارک و تعالی عرض می نماید:

«اللهم أنت الصاحب في السفر وأنت الخليفة في الأهل ولا يجمعها غيرك لأن المستخلف لا يكون مستصحباً والمستصحب لا يكون مستخلفاً». یعنی: «پروردگارا، تو مصاحب در سفر و جانشین در خانه می باشی و این صفت در غیر از تو جمع نمی شود، زیرا کسی که جانشین باشد مصاحب (در همان لحظه) نیست و کسی که مصاحب باشد جانشین (در همان لحظه) نیست». این خطبه و آیات قرآن نشان می دهند که فقط خداوند است که در همه جا حضور دارد و غیر از او کسی این صفت را ندارد، حتی رسول گرامی اسلام. و در هنگامی که علی این دعا را نموده، یعنی در هنگام رفتن به سوی اهل شام، پیامبر سال ها قبل از این واقعه رحلت نموده بوده است و روح او در همه جا نبوده است و علی نیز فقط خداوند را حاضر و ناظر در همه جا می داند. پس کسانی که به گمان خود محمد و علی و عباس و عبدالقادر گیلانی را ندا می - نمایند برای خدا در صفت بودنش در همه جا، شریک قائل شده و شرک می ورزند. درباره این افراد در آیات ۵ و ۶ سوره احقاف آمده است:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأحقاف: ۵-۶].

یعنی: «چه کسی گمراه‌تر است از کسی که افرادی را بخواند که اگر تا روز قیامت نیز آنان را بخواند پاسخش نمی‌گویند و غافل از فریاد فریاد زدگانند (۵) و چون مردم محشور گردند دشمن آنان (مشرکین) باشند و به عبادتشان انکار ورزند (۶)».

سؤال: آیا مشرکان، به الله اعتقاد داشتند؟

جواب: بلی، مشرکان، الله را خالق آسمان‌ها و زمین و رازق بندگان می‌دانستند. در سختی‌ها به الله پناه می‌بردند، ولی در آسایش به بت‌های ساختگی خود پناه می‌بردند تا به گمان خود، بتان نزد الله شفیع آنان شوند.

خداوند در آیه ۳۸ سوره زمر می‌فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾ [الزمر: ۳۸].

یعنی: «و اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق نمود البته خواهند گفت، الله».

و در آیه ۶۳ سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾ [العنکبوت: ۶۳].

یعنی: «و اگر از مشرکان بپرسی چه کسی از آسمان آب فرستاد و زمین را بعد از مردنش زنده کرده، البته خواهند گفت، الله».

و در آیه ۶۵ سوره عنکبوت یعنی دو آیه بعد از آیه ۶۳ که ذکر شد، می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا جَبَلَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنکبوت: ۶۵].

یعنی: «پس هنگامی که در کشتی سوار شدند، الله را خالصانه یاد کردند، ولی هنگامی که آنها را به سلامت به خشکی رساند، آنگاه شرک آوردند».

در آیاتی که ذکر نمودیم به روشنی معلوم است که مشرکان، الله را قبول داشتند و او را خالق و رازق می‌دانستند و در سختی‌ها به او پناه می‌بردند، ولی در هنگام رفاه و

آسایش به بت‌های ساختگیشان پناه برده و آنان را شفیعان خود نزد الله تصور می‌نمودند. خداوند در آیه ۱۸ سوره یونس در این باره می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸].

یعنی: «مشرکان به جای خدا می‌پرستند آنچه را که نه ضرری به آنها می‌رساند و نه نفعی و می‌گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو آیا خدا را آگاه می‌کنید به آنچه که خودش در آسمان‌ها و زمین از آن اطلاع ندارد؟ الله منزه و برتر است از آنچه به او شرک می‌آورند».

جای بسی تأسف است که با وجود این آیات روشن، باز برخی از افراد جامعه ما مبتلا به قبرپرستی و توسل به غیر خدا هستند.

سؤال: آیا در قرآن به زیارت نمودن قبور امر شده است؟

جواب: خیر، در زمان محمّد ﷺ با این که قبر انبیایی که قبل از محمّد بودند وجود داشته است، ولی حتی یک آیه در قرآن یافت نمی‌شود که در آن به مسلمین گفته شده باشد در زمین سیر نمایند و قبر انبیاء را زیارت نمایند، بلکه مؤمنین امر شده‌اند که در زمین سیر نمایند و عاقبت ستمگران را ببینند و عبرت بگیرند که مثلاً چگونه کاخ‌های آنها ویران شده است و چگونه اثری از آنان یافت نمی‌شود و همچنین امر شده‌اند که در زمین گردش نمایند و در مورد پیدایش بشر تحقیق نمایند و در زمین سیر کنند و به آسمان و زمین و کوه و دشت و دریا بنگرند و به قدرت پروردگار بیشتر پی ببرند، ولی حتی یک آیه در قرآن یافت نمی‌شود که در آن مؤمنین تشویق شده باشند به زیارت قبور انبیاء بروند، ولی آیاتی در وجوب حج خانه خدا وجود دارد و حتی سوره‌ای هم به نام حج وجود دارد که بر مستطیع واجب است به حج خانه خدا برود.

ابراهیم و قاسم از فرزندان رسول الله بودند که قبل از رحلت ایشان فوت نموده بودند، ولی پیامبر برای هیچ یک از آنها ضریحی و گنبد و بارگاهی نساخت و همچنین برای همسرش خدیجه که سال ها قبل از ایشان از دنیا رحلت نموده بود هیچ ضریحی و یا گنبد و بارگاهی نساخت، بلکه به امر خداوند با بت پرستی و قبر پرستی مبارزه می نمود.

در [وسائل الشیعة: کتاب الصلوة، ابواب: احکام المساکن] آورده اند.

«... قال امیر المؤمنین: بعثنی رسول الله فی هدم القبور وکسر الصور».

یعنی: «... علی گفت: رسول خدا، مرا مأمور نمود در خراب کردن قبرها و شکستن بت ها». اگر دقت نماییم مشاهده می نماییم که در این روایت قبر در کنار بت ذکر شده است و در آن زمان ها قبرها بت شده بودند که علی به دستور رسول خدا مأمور می - شود آنها را خراب نماید.

همچنین در [وسائل الشیعة: ابواب مکان المصلی] آورده اند:

«... قال النبی: لاتخذوا قبوری قبلة ولا مسجدا فإن الله لعن اليهود حیث اتخذوا قبور انبیائهم مساجد». یعنی: «... رسول خدا فرمود: قبر مرا قبله ای و مسجدی قرار ندهید؛ چون خداوند لعن کند یهود را لعنت نمود به دلیل این که قبر انبیائشان را مساجد قرار دادند».

همچنین در [وسائل الشیعة: ابواب مکان المصلی] آورده اند:

«... أن رسول الله نهی أن یصلی علی قبره أو یقعد علیه أو ینسج علیه».

یعنی: «... رسول خدا نهی نمود که بر قبرش نماز بخوانند یا بر آن بنشینند یا بر آن بنا کنند».

در [صحیح البخاری: کتاب الصلوة] آورده اند:

«... عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْتَهَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرٌ ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ أَوْلِيكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ

فَمَاتَ بَنُو عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». یعنی: «... از عایشه نقل شده است که ام حبیبه و ام سلمه یاد نمودند از کنیسه‌ای که در حبشه دیده بودند که در آن تصاویری بود، پس آن‌را برای پیامبر ﷺ ذکر نمودند. پیامبر فرمود: آنان قومی هستند که هرگاه بنده صالحی در میانشان فوت می‌کند بر قبرش مسجدی بنا می‌کنند و آن صورت‌ها را تصویر می‌نمایند. آنان بدترین مخلوقات نزد خدا در قیامت هستند».

در [وسائل الشیعة: ابواب احکام المساکن] از ابی عبدالله نقل نموده که فرمود:

«... عن ابی عبدالله قال: لا تبنوا علی القبور ولا تصوروا سقف البیوت فإن رسول الله کره ذلك». یعنی: «... ابی عبدالله (الصادق) فرمود: بر قبرها بنا نکنید و سقف خانه‌ها را تصویر نکنید، زیرا این چیزها را رسول خدا خوش نداشت».

در مسند زید بن علی بن الحسین در چگونگی غسل دادن پیامبر آورده‌اند:

«حدثنی زید بن علی عن أبیه عن جدّه عن علی ﷺ قال: «لما قبض رسول الله اختلف اصحابه أين یدفن؟ فقال علی ﷺ: إن شئتم حدثتکم فقالوا: حدثنا، فقال سمعت رسول الله: یقول لعن الله اليهود والنصارى كما اتخذوا قبور أنبیائهم مساجد إنه لم یقبض نبی إلا دفن مکانه الذی قبض فیہ...». یعنی: «... (از علی نقل شده که) گفت: «هنگامی که رسول خدا رحلت نمود اصحاب اختلاف کردند که در کجا دفن شود؟ آنگاه علی گفت: اگر بخواهید برای شما نقل می‌کنم. گفتند: بگو. گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت خدا یهود و نصاری را لعنت نمود که قبور انبیاءشان را مساجد قرار دادند هیچ پیغمبری از دنیا نرفت مگر اینکه در همان مکان که از دنیا رفته بود دفن شد».

در رد قهرپرستی، روایات زیادی وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم.

رسول خدا در همان مکانی که رحلت نمود دفن شد؛ یعنی در حجره عایشه او را دفن نمودند و تا عایشه زنده بود یعنی پنجاه سال، هیچ کس نیامد درب حجره او که در را باز کن می‌خواهیم قبر رسول خدا را زیارت نماییم. این بدعت‌ها در قرن‌های بعد به تدریج پیدا گردید؛ چون مسلمین با فرقه‌های مختلف از یهود و نصاری و گبران و مجوسان و بودائیان تماس گرفتند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبیل کورس و داریوش و اهرام مصر را دیدند، این کارها میانشان رواج گرفت و به نام بزرگان و شاهزادگان قبور زیاد شد؛ من جمله قبر شاهزاده حمزه، شاهزاده جعفر، شاهزاده جلال الدین، شاهزاده عبدالعظیم و غیره و متولیان و خدامان هم برای نفع خود هر چه توانستند به این کارها تشویق نمودند و دشمنان قرآن برای این کارهای بیهوده، جعل حدیث نمودند و فضیلت زیارت را بهتر از صد حج و یا هزار حج جلوه دادند و زیارت نامه نوشتند و غالیان و کذابان و جعالان و مفت‌خوران این اخبار را نشر دادند.

سؤال: مگر در قرآن نمی‌فرماید: «به سوی خدا وسیله‌ای بجوئید».

جواب: آری، ولی باید ببینیم وسیله چیست؟ مفسرین و لغویین وسیله را به معنی «ما يتوسل به من الطاعات والعلم» یعنی: «آنچه از طاعات و علم که بدان‌ها توسل کنند» معنی نموده‌اند و در نهج البلاغه خطبه ۱۰۹ در تعریف «وسیله» از قول علی آمده است:

«إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله سبحانه وتعالى الإيمان به وبرسوله والجهاد في سبيله فإنه ذروة الإسلام وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة وإقام الصلاة فإنها الملة وإيتاء الزكاة فإنها فريضة واجبة وصوم شهر رمضان فإنه جنة من العقاب وحج البيت واعتباره فإنها ينفیان الفقر ويرحضان الذنب وصلة الرحم فإنها سراه في المال منساه في الأجل وصدقة السر فإنها تكفر

الخطیئة وصدقة العلانية فإنها تدفع ميتة السوء». یعنی: «همانا بهترین چیزی که درخواست کنندگان از خدای عزیز به آن توسل جویند ایمان به خدا و به رسول او و جهاد در راه خداست که موجب عظمت اسلام است و کلمه اخلاص «لا اله الا الله» که امری است فطری. و به پا داشتن نماز که علامت دین است و پرداختن زکات که فریضه‌ای است واجب. و روزه ماه رمضان که وسیله‌ای است برای جلوگیری از عذاب الهی و حج و عمره که فقر را ریشه‌کن می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد و صدقه پنهان که خطایا را می‌پوشاند و صدقه آشکار که مرگ بد را دفع می‌کند».

در این خطبه مشاهده می‌نماییم که وسیله‌ها را ذکر می‌نماید که تمام این وسیله‌ها چیزی است که خداوند در قرآن به آنها امر نموده است. ولی بت، وسیله نیست و بت‌پرستی و قبرپرستی شرک است. وسیله باید مشروع باشد و بت‌پرستان نیز به گمان خود، بت‌ها را وسیله می‌دانستند. در این باره در آیه ۳ سوره زمر می‌فرماید:

﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾ [الزمر: ۳].

یعنی: «... (بت‌پرستان می‌گفتند) بت‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز این که ما را به خدا نزدیک می‌سازند...».

و خداوند در آخر همین آیه (۳ زمر) می‌فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴾ [الزمر: ۳].

یعنی: «... خداوند این کسانی را که دروغ پرداز ناسپاس هستند، هدایت نمی‌کند».

سؤال: دعا در قرآن چگونه تعلیم داده شده است؟

جواب: خداوند در قرآن امر نموده است که مردم در دعا مستقیماً با خودش

تماس بگیرند و او را ندا نمایند و فرموده: ﴿...أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾ یعنی:

«... بخوانید مرا تا اجابت کنم برای شما...».

با این که در زمان حضرت محمد انبیای بزرگی چون ابراهیم و موسی و عیسی از جهان رفته بودند، شما حتی یک آیه در قرآن پیدا نمی‌کنید که در آن گفته شده باشد ابراهیم را ندا کنید و به او توسل جوید و یا سایر انبیاء را ندا کنید و به آنان متوسل شوید. خداوند در آیه ۱۸۶ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾
[البقرة: ۱۸۶].

یعنی: «هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، بگو من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم...».

و دعاهای قرآن که خداوند در قرآن به مردم تعلیم داده، همگی با نام خدا آغاز می‌شوند یعنی دعا کننده باید مستقیم در دعا خدا را ندا نماید.

دعاهای قرآنی زیاد است که برای نمونه آیه ۱۶ سوره آل عمران را که نمونه‌ای از دعای قرآنی است ذکر می‌نمایم:

﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمَتٌ فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقَنَا عَذَابَ النَّارِ﴾
[آل عمران: ۱۶].

یعنی: «(بندگان خوب خدا) می‌گویند: «پروردگارا، ما ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار...».

در این آیه می‌بینیم که دعا این‌گونه تعلیم داده شده که دعا کننده مستقیماً خدا را ندا نماید و تمام دعاهای قرآنی نیز این گونه‌اند که در آن دعا کننده مستقیماً خدا را ندا می‌نماید.

برخی از کسانی که معتقد به توسل به انبیاء هستند به اولاد یعقوب استناد می‌کنند که به پدرشان گفتند: «ای پدر ما، برای گناهان ما طلب آمرزش کن، ما خطا کار بودیم». و می‌گویند: پس اشکال ندارد، ما اکنون نزد پیغمبر رفته و به او متوسل شویم.

جواب: آن‌گاه که اولاد یعقوب از او خواستند که برایشان طلب آمرزش کند در آن وقت یعقوب زنده بود و آنها را می‌دید و صدایشان را می‌شنید، ولیکن در زمان ما، پیامبر زنده نیست و انبیاء همگی مرده‌اند و در بهشت برزخی زنده‌اند و از دنیای ما غافل می‌باشند. خداوند در آیه ۳۰ سوره زمر خطاب به رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

یعنی: «تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد».

پیامبران قبل از محمّد، همگی مرده بودند و محمّد نیز طبق این آیه و برخی آیات دیگر، اکنون مرده است و از ما خبری ندارد و ندا نمودن او، الهه گرفتن و شرک می‌باشد.

خداوند در آیات ۱۹۴ و ۱۹۵ سوره اعراف می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَيْسَ تَجِيبُوا لَكُمْ إِذْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [۱۹۵] ﴿أَلَمْ أَرْجُلُ يَمْسُونَ بِهَا أَمْ لَكُمْ أَيْدٍ يَبِطُّشُونَ بِهَا أَمْ لَكُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَكُمْ أاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُون﴾ [الأعراف: ۱۹۴-۱۹۵].

یعنی: «همانا کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانید بندگانی مانند شما هستند پس آنان را بخوانید. اگر راست گوئید باید پاسخ شما را بدهند (۱۹۴) آیا آنها پاهایی دارند که به وسیله آن راه بروند یا دست‌هایی که با آن چیزی را بگیرند، یا چشم‌هایی که با آن ببینند، یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ بگو شریکانتان را بخوانید و چاره‌اندیشی کنید و به من مهلت ندهید (۱۹۵)».

علی بن موسی (الرضا) وقتی زنده بود می‌توانست سنگی را از زمین بلند کند و یا می‌توانست راه برود، ولی حالا که جسدش خاک شده، آیا دستی دارد که چیزی را بگیرد و یا پایی که با آن راه برود؟ و یا گوش و چشمی؟

اگر او، و علی بن ابی‌طالب و دیگر رفته‌گان از این دنیا در زمان ما بودند و زنده بودند و نزدشان می‌رفتیم و از آنان می‌خواستیم برای ما طلب آمرزش نمایند، اشکال

نداشت، ولی حال که در این دنیا نیستند صدا زدن آنها، الهه گرفتن آنها و شرک می-باشد.

بت پرستان نیزگمان می نمایند روح بزرگانشان در مجسمه یا قبر آنها ست و به وسیله آن روح در مجسمه و یا قبر به گمان خود، به خدا توسل می جویند.

و در صفحات قبل مشاهده نمودیم که رسول گرامی اسلام، علی را که از بت شکنان بود مأمور نمود که بت ها را بشکند و قبرها را با خاک مساوی گرداند.

یکی از موحدین و یکتا پرستان می گفت: مشرکان در زمان پیامبر از برخی از مؤمنان در این زمان موحدتر بودند. آنان طبق آیه ۶۵ سوره عنکبوت در سختی ها خدا را ندا می نمودند، ولی برخی از مؤمنان زمان ما، در سختی ها علی و عباس و حسین و عبدالقادرگیلانی را به فریاد می طلبند. خداوند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿۶۵﴾﴾ [العنکبوت: ۶۵].

یعنی: «هنگامی که در کشتی سوار شوند، خدا را خالصانه یاد نمایند، ولی هنگامی که آنان را به خشکی رساند، آنگاه شرک می ورزند».

در کتابی دیدم که نویسنده ی آن، آیه ۷۹ سوره اعراف را دلیل بر شنوا بودن مردگان گرفته بود. خداوند در آیه مذکوره می فرماید:

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿۷۹﴾﴾ [الأعراف: ۷۹].

یعنی: «(صالح بعد از هلاک شدن قومش) از آنان روی برگرداند و گفت: ای قوم من، همانا دستورات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شما را نصیحت نمودم، ولیکن نصیحت کنندگان را دوست ندارید».

و می گویند صالح با مردگان سخن گفته و این دلیل بر آن است که مردگان می شنوند.

در جواب باید گفت که اگر به آیه دقت نماییم، در ابتدای آیه گفته شده است:

«فتولی عنهم». یعنی: «از آنان روی برگرداند». اگر صالح می‌خواست با آنان سخن گوید باید رویش را به طرف آنان می‌نمود، نه این که رویش را از آنان برگرداند. دیگر این که خطاب قرار دادن کسی همیشه دلیل بر این نیست که آن کس می‌شنود، زیرا در آیات ۹۱ و ۹۲ سوره صافات مشاهده می‌نماییم که ابراهیم با بت‌ها سخن می‌گوید خداوند در آیات ۹۱ و ۹۲ سوره صافات می‌فرماید:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿٩٢﴾﴾
[الصافات: ۹۱-۹۲].

یعنی: «(ابراهیم) به سوی بت‌های مشرکان رفت و گفت چرا نمی‌خورید (۹۱) شما را چه شده که سخن نمی‌گویید(۹۲)».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که ابراهیم به ظاهر با بت‌ها سخن گفته است، در صورتی که می‌دانیم بت‌ها شعور ندارند و در حقیقت سخن ابراهیم با بت‌ها حدیث نفس با خودش بوده است.

و یا این که در آیه ۸۴ سوره یوسف مشاهده می‌نماییم که همانند صالح که از قومش روی گرداند و آن جملات را گفت، یعقوب نیز از پسرانش روی بر می‌گرداند و می‌گوید:

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَٰسُفَ ﴿٨٤﴾﴾ [یوسف: ۸۴].

یعنی: «و از آنها روی برگرداند و گفت: ای دریغ بر یوسف...».

سخن یعقوب حدیث نفس با خودش بوده است همانند ابراهیم که به ظاهر با بت‌ها سخن گفته است و می‌دانسته که بت‌ها شعور ندارند و سخن او را درک نمی‌کنند. و آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارند که به غافل بودن مردگان از دنیای ما دلالت دارند که برای رعایت اختصار از ذکر آن آیات خودداری می‌نماییم.

در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه درباره مردگان می‌گوید:

«... أصبحت مساكنهم أجدائا وأمواهم میراثا لا يعرفون من أتهم ولا يحفلون

من بکاهم ولا یحییون من دعاهم...». یعنی: «... مردگان خانه‌هایشان، قبرهایشان

شد و اموال آنها تقسیم گردید، کسی را که بر سر گورشان آید نمی‌شناسند و به کسی که بر آنها گریه کند توجه ندارند و هر کس آنها را صدا بزند جواب ندهند...»
و در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه آمده است:

«... فهم جیره لا یجیبون داعیا ولا یمنعون ضیما ولا ییالون مندبه ان جیدوا لم یفرحوا وإن قحطوا لم یقنطوا، جمیع وهم آحاد وجیره وهم أبعاد متدانون لا یتزاورون». یعنی: «... مردگان همسایگانی هستند که هرگاه آنان را ندا کنند جواب ندهند و ظلم و ستمی را جلوگیری نمایند و به نوحه‌سرایي متوجه نشوند، اگر در حق ایشان نیکی شود، شاد نگردند و اگر قحطی شود یأس ندارند. اطراف یکدیگرند ولی تنها هستند و همسایه‌اند در حالی که از هم دورند با این که نزدیکند به دیدار هم نروند».

سؤال: «برخی می‌گویند ما گناهکاریم؛ نزد خدا آبرویی نداریم باید ائمه را شفیع کنیم تا شفاعت ما را بنمایند».

جواب: اولاً در صفحات قبل مشاهده نمودیم که انبیاء که برترین مخلوقات هستند بعد از مرگشان از دنیای ما غافل هستند چه برسد به دیگران. ثانیاً؛ خداوند از رگ گردن بر طبق آیات قرآن به ما نزدیک‌تر است. و «ارحم الراحمین» است. یعنی از همه به بندگانش مهربان‌تر است. ثالثاً خداوند در آیات ۱۳۵ و ۱۳۶ سوره آل-عمران از صفات مؤمنین این را بر می‌شمارد که هر گاه گناهی انجام دهند بعد از آن خدا را یاد نموده و از او طلب آمرزش می‌نمایند:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَنَّمْ أَجْرُ الْعَمَلِينَ ﴿١٣٦﴾﴾ [آل‌عمران: ۱۳۵-۱۳۶].

یعنی: «مؤمنان هرگاه کار زشتی انجام دادند یا به خود ظلم نمودند خدا را یاد کرده و برای گناهانشان طلب آمرزش نمایند و غیر از خدا چه کسی گناهان را بیامزد و اصراری بر گناهان ندارند در حالی که می‌دانند (۱۳۵) آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان است و بهشت‌هایی است که زیر آنها نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند ماند، نیک است پاداش عمل‌کنندگان (۱۳۶)».

در این آیات مشاهده می‌نماییم که مؤمنان بعد از انجام گناه باید خدا را یاد نمایند و از او طلب آمرزش کنند و امیدوار به عفو خداوند باشند و اصراری به انجام گناهی که انجام داده‌اند نداشته باشند.

رباعاً، خداوند به همه دستور داده که در شبانه روز پنج وقت نماز بخوانند و کسی نمی‌تواند به بهانه این که گناهکار است نماز را ترک کند و در نماز است که بگوییم:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ كَسْتَعِينُ ﴿۵﴾ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۶﴾﴾
[الفتاحه: ۵-۶].

یعنی: «خدایا، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم (۵) ما را به راه راست هدایت نما (۶)».

مشاهده می‌نماییم گناهکار هم که وظیفه دارد نماز بخواند. در نمازش باید مستقیم از خدا بخواهد که او را به راه راست هدایت نماید و این بدین معنی است که گناهکار نباید از خدا ناامید شود، زیرا خداوند از او خواسته که نماز بخواند و در نماز است که مستقیم خدا را بخواند و از او یاری بجوید.

خامساً، می‌دانیم که آدم و حوا بعد از آن گناهی که مرتکب شدند، خداوند را یاد نمودند و گفتند:

﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳].

یعنی: «... پروردگارا، ما به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامزدی و به ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».

آدم و حوا نگفتند ما گناه کرده‌ایم و نزد خدا آبرویی نداریم، بلکه این دعا را نیز خداوند به آنان آموخت و در آیه ۳۷ سوره بقره مشاهده می‌نماییم که بعد از آموختن این دعا که ذکر شد و گفتن آن توسط آدم و حوا، خداوند توبه آنان را پذیرفت. اصولاً انبیاء فرستاده شده‌اند که بندگان را با خدا نزدیک کنند، نه این که خودشان حجاب و الهه‌ای گردند.

برخی می‌گویند در حدیث آمده است که «بیغمبر بر بالای چاه بدر ایستاد و به کشته شدگان جنگ بدر گفت: آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داد یافتید؟ سپس گفت: آنها اکنون می‌شنوند آنچه را که می‌گویم».

جواب: اول اینکه، این حدیث مخالف آیات قرآن است و خداوند در آیه ۲۲ سوره فاطر می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

یعنی: «... تو (ای محمد) نمی‌توانی کسانی را که در قبرها هستند بشنوانی».

دوم اینکه در صحیح بخاری، جلد ۵، باب قتل ابوجهل، حدیثی است که موافق با قرآن می‌باشد:

«حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ دُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ فَقَالَتْ وَهَلْ إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَذَنْبِهِ وَإِنَّ أَهْلَهُ لَيَبْكُونَ عَلَيْهِ الْآنَ. قَالَتْ: وَذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْقَلْبِ وَفِيهِ قَتْلَى بَدْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ إِنَّمَا قَالَ إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌّ ثُمَّ قَرَأَتْ: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ [الروم: ۵۲]. ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].»

یعنی: «نزد عایشه حدیث ابن عمر نقل شد که گفته بود «مرده به وسیله گریه خانواده اش در قبر عذاب می کشد».

عایشه گفت: رسول خدا این گونه حدیث را نگفت بلکه گفت مرده به وسیله گناهانش در (برزخ) عذاب می کشد و خانواده اش برای او گریه می کنند. همچنین عایشه گفت که پیغمبر بر چاه بدر ایستاد و در آن کشته شدگان بدر بودند. پیغمبر نگفت آنچه را می گویم می شنوند بلکه گفت آنها می بینند آنچه را برای آنها گفتم حق بوده (عذاب الهی را می بینند). سپس عایشه این آیه ها را قرائت نمود:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى...﴾ [الروم: ۵۲].

یعنی: «... (ای محمد ﷺ) تو نمی توانی مرده ها را بشنوانی».

﴿...وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

یعنی: «... (ای محمد) تو کسانی را که در قبرها هستند نمی توانی بشنوانی».

بینید در این روایت چگونه توضیح می دهد که پیغمبر با مردگان سخن نگفته و از قرآن دلیل می آورد که پیغمبر نمی تواند مردگان را بشنواند. و در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه مشاهده نمودیم که فرموده است:

«... أصبحت مساكنهم أجدائا وأمواهم میراثا لا يعرفون من أتاهم ولا يحفلون

من بکاهم ولا يجیبون من دعاهم...». یعنی: «... (مردگان) قبرهایشان خانه هایشان شد و اموالشان تقسیم گردید کسی را که بر سر گورشان آیه نمی شناسند و به کسی که بر آنها گریه کند توجه ندارند و هر کس آنان را صدا بزند جواب ندهند...».

سؤال: برخی می گویند امام رضا و امام زاده ها شفا می دهند نظر شما چیست؟

جواب: بت پرستان در زمان رسول خدا و بت پرستان هند و جاهای دیگر نیز می گویند که بت هایشان شفا می دهند و این سخن اختصاص به شیعه ندارد. اگر هزاران نفر به مشهد بروند و شفا پیدا نکنند صدایش را در نمی آورند و اگر در راه، ماشین آنها تصادف کند و زخمی شوند و از دنیا بروند کسی درباره شفادهی

صدایش را در نمی‌آورد، ولی اگر یک نفر حالش خوب شود آن را معجزه امام رضا می‌دانند آخر کسی که در دنیای ما نیست و در عالم برزخ است چه شفایی می‌دهد؟ از خداوند حاجت نخواستہ و پرداختہ‌اند به مرده.

یکی از بستگان ما که بیمار بود و اعتقادی به توسل داشت به مشهد برده شد تا به گمان خود، امام رضا از خدا بخواهد تا او را شفا بدهد و بعد از دو روز مراجعت از مشهد فوت نمود حال اگر حالش خوب شده بود کما این که بسیاری از کسانی که مستقیم از خداوند حاجت می‌خواهند حالشان خوب می‌شود این را به حساب رفتن به مشهد و به گمان خود متوسل به امام رضا شدن می‌دانستند و حال که حالش خوب نشد و فوت نمود بستگانش سکوت کردند. و دست دیگری نیز درکار است و آن این است که کسانی که در گمراه بودن مردم منافی دارند سعی می‌کنند برای گرم بودن بازارشان هرچند وقت یکبار دروغ‌هایی را رواج دهند تا مردم به زیارت بروند و پول داخل ضریح بریزند و خدامان و مفت‌خواران دکانشان کساد نشود و چه بسا وابستگان این خدامان در نشر این اکاذیب یاور خدامان می‌باشند. و از نظر قرآن امام رضا که بت‌گشته و سایر بت‌ها نه نفعی دارند و نه ضرری و نه شفامی‌دهند و نه کور می‌کنند و کسانی که متوسل به آنان شوند مشرک می‌گردند و شرک از بزرگ‌ترین گناهان است. خداوند در آیه ۱۸ سوره یونس می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸].

یعنی: «(مشرکان) به جز خدا می‌پرستند آنچه را که نه ضرری به آنها می‌رساند و نه نفعی را و می‌گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو آیا خدا را آگاه می‌کنید به آنچه در آسمان‌ها و زمین از آن اطلاعی ندارد؟ خداوند منزه و برتر است از آنچه به او شرک می‌آورند».

خداوند در آیه ۱۸۶ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾﴾ [البقرة: ۱۸۶].

یعنی: «و هرگاه بندگان من از تو در باره من سؤال کنند بگو من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم. پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشدکه راه یابند».

و در آیه ۶ سوره فصلت می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۖ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿۶﴾﴾ [فصلت: ۶].

یعنی: «بگو من بشری چون شما هستم جز این که به من وحی می‌شود که معبود شما معبود واحدی است. پس مستقیماً به او توجه کنید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکین».

و صدها آیه در قرآن در توجه دادن بشر به خداوند سبحان و نفی الهه‌ها و بت‌ها وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نمایم.

سؤال: کیفیت سلام بر پیامبر در نماز چگونه است؟

جواب: مکررگفته‌ایم که پیامبران و شهدا بعد از مرگشان از دنیای ما غافل می‌باشند و از آیات و روایات نیز این مطلب به دست می‌آید که چند نمونه از آنها را در این فصل ذکر نمودیم. پس دلیلی ندارد که به مرده سلام کنیم.

در کتاب «الموطاء» باب «التشهد فی الصلوة» روایت می‌کند که:

«حَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ بِاسْمِ اللَّهِ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ الزَّكَايَاتُ لِلَّهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

مشاهده می‌نماییم که در این روایت جمله «السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ» آمده است.

دیگر این که در مسند عبدالله بن مسعود آمده است که پیامبر تشهد را به من تعلیم می‌داد همانند این که سوره‌ای از قرآن را به من می‌آموزد، می‌گفت:

«التحيات لله و الصلوات لله الطيبات لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله و بركاته السلام علينا وعلى عبادالله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله وهو بين ظهرائنا فلما قبض قلنا السلام على النبي».

در آخر این روایت مشاهده می‌نماییم که می‌گوید:

«فلما قبض قلنا السلام على النبي». یعنی: «بعد از این که پیامبر رحلت نمود گفتیم: «السلام على النبي»».

و در صحیح بخاری (کتاب استئذان باب الاخذ باليدین) نیز نظیر این روایت آورده شده است از روایات این گونه به دست می‌آید که در نماز جماعت هنگامی که به رسول الله اقتدا می‌نمودند به او سلام می‌نمودند و او نیز جواب سلام می‌داده است. و از این دو روایتی که مشاهده نمودید به دست می‌آید که بعد از فوت پیامبر در نماز به او سلام نمی‌نمودند و این دو روایت و روایاتی نظیر آن موافق با قرآن می‌باشد.

برخی می‌گویند ما وقتی در نماز می‌گوییم: «السلام عليك ايها النبي». منظورمان این نیست که او را حاضر و ناظر می‌دانیم و به او سلام می‌کنیم، بلکه مانند این است که جمله‌ای را از روی کتابی می‌خوانیم.

ولی به نظر ما برای این که ایجاد شبهه نشود و عده‌ای سوء تعبیر ننمایند لازم است جمله «السلام عليك ايها النبي» را در نماز نگوئیم بلکه به جای آن جمله «السلام على النبي» بگوئیم و اگر هم سلامی هم نگوئیم اشکال ندارد. نکته دیگر این که در نماز جماعت در پایان نماز، نمازگزاران به کسی که در دست راست و چپشان نشسته است سلام می‌گویند و این عمل معقولی است، ولی در نماز فرادا دیگر منطقی نیست که یک نفر نمازگزار به کسی که در طرف چپ و راستش وجود

ندارد سلام بگوید و روایاتی در تأیید این گفته ما وجود دارند؛ من جمله در کتاب «الموطاء» باب «التشهد في الصلاة» آورده‌اند:

«وَحَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ بِاسْمِ اللَّهِ التَّحِيَّاتِ لِلَّهِ ... فَإِذَا قَضَى تَشَهُدَهُ وَأَرَادَ أَنْ يُسَلِّمَ قَالَ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ يَرُدُّ عَلَى الْإِمَامِ فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ رَدَّ عَلَيْهِ».

از این روایت به دست می‌آید که در نماز جماعت نیز اگر در طرف چپ یا راست ما، کسی نباشد نباید سلام کنیم، زیرا در آخر روایت آمده است: «فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ رَدَّ عَلَيْهِ». یعنی: «پس اگر سلام گفت کسی که سمت چپ اوست به او جواب دهد».

و پر واضح است اگر در سمت چپ و یا راست نمازگزار در نماز جماعت کسی نباشد نمازگزار نباید به چپ و راست سلام بگوید و در نماز فرادا نیز سلام در آخر نماز به چپ و راست معنی ندارد.

و پیامی از قرآن و روایات موافق با قرآن که در این فصل مطرح شد این است که باید مستقیماً در دعاهایمان خدا را ندا نماییم و به او پناه ببریم و دل ما همیشه به یاد او باشد و او را زیاد یاد کنیم و او در همه جا حضور دارد و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و «ارحم الراحمین» است. و انبیاء و شهدا از دنیای ما غافل هستند و ندا نمودن آنها همان الهه گرفتن آنها و شرک است.

خداوند در آیه ۲۰ سوره جن می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲۰].

یعنی: «بگو همانا پروردگارم را می‌خوانم و شریکی برای او قائل نمی‌شوم».

شفاعت

شفاعت از ماده «شفع» به معنی «زوج» و «جفت» می‌باشد و در اصطلاح به معنی درخواست بعضی از صالحین از خداوند برای گذشتن از عقاب گناهکاران و مورد عفو قرار دادن معصیت‌کاران است.

در این فصل از کتاب درباره شفاعت در قیامت سخن می‌رانیم. خداوند در آیه ۲۵۴ سوره بقره می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴].

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاق کنید از آنچه به شما روزی داده‌ایم قبل از آن که روزی بیاید که در آن نه خرید و فروشی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران ستمگرند».

این آیه دلالت دارد بر این که در قیامت مال و ثروت دنیا وجود ندارد و دوست کسی بودن فایده ندارد و شفاعت در قیامت طبق این آیه یا مطلقاً وجود ندارد یا آن گونه که برخی می‌پندارند که صالحین از خود اختیار شفاعت نمودن دارند نمی‌باشد.

در این دنیا امکان دارد که در محاکم قضایی بتوان با پول، قاضی را خرید، ولی در قیامت پول و پارتی وجود ندارد؛ در قیامت حاکم مطلق خداوند است و خداوند در آیه ۴۱ سوره الرعد می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ ۗ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۴۱].

یعنی: «خداوند حکم می‌کند برای حکم او ردکننده‌ای نیست و او سریع الحساب است».

در قیامت، حاکم مطلق خداوند است. در آیه ۱۶ سوره غافر می‌فرماید: ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ [غافر: ۱۶]. یعنی: «... فرمانروایی امروز از چه کسی است...» و در همین آیه خودش جواب می‌دهد ﴿اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ یعنی: «ازخدای واحد قهار است».

شفاعت همه در اختیار خداوند است. خداوند در آیه ۴۴ سوره زمر می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ۗ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [الزمر: ۴۴].

یعنی: «بگو در اختیار خداست، شفاعت همه، برای اوست ملک آسمان‌ها و زمین سپس به سوی او بازگردانیده خواهید شد».

در قیامت هیچ‌کس از خود اختیاری ندارد و همه تحت فرمان خداوند هستند. خداوند در آیات ۱۰۸ تا ۱۱۱ سوره طه می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ ۗ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ۗ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۗ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ ۗ عِلْمًا ﴿١١٠﴾ وَعَنْتَ أَلْوَجْهُهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ ۗ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾﴾ [طه: ۱۰۸-۱۱۱].

یعنی: «در آن روز همه از منادی پیروی می‌کنند که درکارش کژی نیست و صداها در برابر خدای رحمان به خاموشی گراید و جز صدای آهسته نشنوی (۱۰۸) در آن روز شفاعت سودی ندارد مگرکسی را که اذن داده است خدای رحمان برای او و راضی شده است برای او سخنی (۱۰۹) آنچه را پیش‌رو و آنچه را پشت سرشان

است می داند و آنان به او احاطه ندارند (۱۱۰) و سرها در برابر خداوند زنده‌ی پاینده، فرود آید و هر کس بار ستمی برداشته باشد نا امید گردد (۱۱۱)».

اگر منظور از این آیات شفاعتی هم در قیامت باشد آن شفاعت طبق همین آیات با اجازه خداوند انجام می‌گیرد و اگر در این آیات دقت نماییم مشاهده می‌نماییم که دوبار به رحمانیت خداوند اشاره شده است و به راستی هیچ کس از خداوند به بندگان مهربان‌تر نیست که برود شفاعت کسی را نزد خداوند بنماید و به غیر از خداوند هیچ کس از حال بندگان آگاه نیست و از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند و نیت‌های بندگان آگاه نیست که بخواهد با آگاهی از این امور در قیامت شفیع شود و شفاعت بندگان را نزد خداوند بنماید.

پس مشاهده می‌نماییم طبق آیات قرآن هیچ کس توانایی و اجازه شفاعتی در قیامت ندارد مگر آن کس را که خداوند تعیین و به او اجازه شفاعت دهد و در آخر آیه ۱۱۱ مشاهده می‌نماییم که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ [طه: ۱۱۱]. یعنی: «... و هر کس بار ستمی برداشته باشد نومید گردد».

پس باید فقط خداوند را ذکر نماییم و اوامر او را اجرا نماییم و امیدوار به لطف و بخشش او باشیم.

و اگر منظور از آیات ۱۰۸ تا ۱۱۱ سوره طه، شفاعتی هم در قیامت باشد نباید امیدوار به این باشیم که خداوند به پیامبر اجازه دهد که برای ما نزد خداوند در قیامت شفاعت بنماید بلکه باید تقوی پیشه نماییم که نجات در تقوی می‌باشد.

ای برادر، بدان که در قیامت از دست بهترین بنده‌ی خدا که رسول گرامی اسلام می‌باشد نیز کاری ساخته نیست خداوند در آیات ۱۹ و ۲۰ سوره الزمر می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْفَذُ مِنْ فِي النَّارِ ﴿۱۹﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ﴿۲۰﴾﴾ [الزمر: ۱۹-۲۰].

یعنی: «آیا کسی که فرمان عذاب او ثابت شده آیا پس تو او را که در آتش است می‌رهانی (۱۹) لیکن آنان که از (نافرمانی) پروردگارشان بترسند برای ایشان غرفه-هایی است که بالای آن غرفه‌ها بنا شده است و از زیر آنها نهرها جاری است، وعده‌ای است که خدا نموده و خداوند وعده را خلاف نمی‌کند».

از آیه ۱۹ که به صورت استفهام انکاری بیان شده است به دست می‌آید که حتی رسول‌گرامی اسلام نیز در قیامت برای کسانی که لایق آتش هستند کاری نمی‌تواند بکند. و از آیه ۲۰ به دست می‌آید که رستگاری و نجات از آتش در تقوی داشتن میسر است.

امامت

امامت به معنی رهبری و پیشوایی است و در قرآن مجید به امامت پیغمبران و غیر پیغمبران اشاره شده است که به ذکر آن می‌پردازیم.

امامت پیامبران

پیامبران، مقام رهبری (امامت) داشته‌اند و چون پیامبر بوده‌اند و خداوند به آنان وحی می‌نموده و آنان را انتخاب نموده است، لذا در امامتشان دچار خطا و اشتباه نمی‌شدند و اگر خداوند پیامبری را از آنان می‌گرفت و به آنان وحی نمی‌فرستاد در هر کارشان من جمله امامتشان نیز امکان داشت دچار خطا و یا پیروی از شیطان شوند و امامتشان مصون از خطا نبود.

در قرآن مجید به امامت ابراهیم، موسی، هارون، لوط، اسحاق و یعقوب اشاره شده است و می‌دانیم همگی اینها پیامبر الهی بوده‌اند. و در آیات ۴۸ تا ۷۲ سوره انبیاء، ابتدا خداوند داستان انبیای فوق را ذکر می‌نماید و در آیه ۷۳ می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عِبْدِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۳].

یعنی: «آنان (ابراهیم، موسی، هارون، لوط، اسحق، یعقوب) را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌نمودند و به ایشان انجام کارهای نیک و برپایی نماز و دادن زکات را وحی نمودیم و ما را عبادت می‌کردند».

انبیاء، چون پیامبر بودند و خداوند آنان را به این مقام انتخاب نمود و به آنان وحی فرستاد و مورد مراقبت خداوند بودند امامتشان مانند هر کار دیگرشان با ارزش بود و اگر خداوند آنان را از پیامبری خلع می نمود و دیگر به آنان وحی نمی فرستاد همچون انسان‌های معمولی می شدند و امامتشان نیز مانند امامت غیر پیامبران می شد و ارزش چندانی نداشت.

مقام پیامبری مقامی است که هیچ کس نمی تواند با متقی شدن و دعا و کوشش و ریاضت به دست آورد و مقامی است که خداوند به هر کس که می خواست عطا می نمود و خداوند انبیای زیادی را مبعوث نموده که آخرین آنها محمد ﷺ می باشد. پیامبر کسی است که خداوند او را انتخاب نموده و یاری کرده است و در کارهایش مصون از خطا بوده است و شیطان نمی توانسته او را بفریبد و یقیناً کسی بوده که عمداً خطایی انجام نمی داده و اگر سهواً خطایی انجام می داده پیک وحی او را راهنمایی می نموده است و پیامبری مقامی است بس والا، ولی امامت بدون نبوت، مقامی است که هر کس می تواند به آن برسد و در مقایسه با نبوت، کم ارزش تر و اصولاً قابل مقایسه با هم نمی باشند.

و لذا، در قرآن مشاهده می نمایم که ایمان به امامت جدا از نبوت وجود ندارد، ولی ایمان به نبوت و انبیاء چیزی است که در قرآن ذکر شده است و مؤمنان باید به انبیاء ایمان داشته باشند.

خداوند در آیه ۲۸۵ سوره بقره می فرماید:

﴿عَمَانَ الرَّسُولِ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

یعنی: «پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شد ایمان آورد و مؤمنان همگی ایمان دارند به خدا و ملائکه اش و کتاب هایش و پیامبران اش، گفتند فرق

نمی‌گذاریم میان هیچ یک از پیامبرانش و گفتند شنیدیم و فرمانبرداری کردیم
آمزش تو را می‌خواهیم ای پروردگار ما، و به سوی توست بازگشت».
در این آیه مشاهده می‌نماییم که ایمان به پنج چیز ذکر شده است.

۱- ایمان به خدا

۲- ایمان به ملائکه

۳- ایمان به کتب آسمانی

۴- ایمان به پیامبران الهی

۵- ایمان به روز قیامت

و همچنین در آیه ۱۷۷ سوره بقره مشاهده می‌نماییم که خداوند، نیک را آن کسی
می‌داند که به همین پنج چیز ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ
مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى
الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ
وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ
إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾ [البقرة: ۱۷۷].

در این آیه مشاهده می‌نماییم که ایمان به پنج چیز واجب شده است و اثری از
ایمان به امامت امامان شیعه وجود ندارد و اگر خداوند تبارک و تعالی افرادی را بعد
از حضرت محمد به امامت مؤمنین تعیین می‌نمود یقیناً نام و نشان آنها را در قرآن
ذکر می‌نمود و یا لاقلاً ایمان به امامت آنها را در قرآن در کنار ایمان به انبیاء ذکر
می‌نمود، ولی می‌بینیم در قرآن اثری از امامت افراد خاصی وجود ندارد و اصولاً
امامت بدون داشتن مقام نبوت، مقام آن چنان مهمی نیست همچنین در آیه ۱۳۶
سوره نساء مشاهده می‌نماییم که خداوند گمراه را کسی می‌داند که به خدا و ملائکه و

کتب آسمانی و پیامبران الهی و به روز قیامت کافر باشد و اگر امامانی از جانب خداوند متعال در زمان و یا بعد از حضرت محمد برای مردم انتخاب شده بودند یقیناً در این آیه ایمان به آنها ذکر می شد و گمراه را کسی می دانست که به امامت آنها کافر باشد ولی می بینیم اثری از امام و امامت امامان شیعه در آیه ۱۳۶ سوره نساء و در هیچ آیه ای از قرآن وجود ندارد در آیه ۱۳۶ سوره نساء می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الّٰذِي نَزَّلَ عَلٰى رَسُوْلِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الّٰذِي اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ءَ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهٖ ءَ وَكُتُبِهٖ ءَ وَرُسُلِهٖ ءَ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴿۱۳۶﴾﴾ [النساء: ۱۳۶].

یعنی: «... و هرکس که به خدا و ملائکه اش و کتبش و پیامبرانش و به روز قیامت کافر باشد پس گمراه شده، گمراهی دور از راه حق».

امامت غیر انبیاء، امامت بندگان خوب خدا

یک انسان در اثر ایمان و تقوا و دعا و تلاش می تواند به امامت متقیان برسد و خداوند در آیه ۷۴ سوره فرقان در این باره می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ اَعْيُنٍ وَّاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا ﴿۷۴﴾﴾ [الفرقان: ۷۴].

یعنی: «(بندگان خوب خدا) کسانی هستند که می گویند پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، نور چشمی برای ما قرار بده و ما را امام متقیان قرار بده».

از این آیه به دست می آید که رسیدن به مقام امامت متقیان امکان پذیر است و می توان با ایمان و تقوا و دعا و تلاش بدان مقام نایل آمد و لذا در تفاسیر اهل سنت و شیعه به این موضوع اشاره شده است و در جلد ۱۵ تفسیر نمونه که از تفاسیر شیعی است در ذیل این آیه می نویسد:

«... اما این مانع از گسترش مفهوم این آیه نخواهد بود که مؤمنان دیگر نیز هر کدام در شعاع های مختلف امام و پیشوای دیگران باشند».

نکته دیگر این که کسی که به مقام امامت متقیان می‌رسد خداوند به او ابلاغی نمی‌دهد که مثلاً از امروز امام متقیان شده‌ای بلکه همان رسیدن او به امامت متقیان «جعل» (قرار دادن) است که خداوند در آیه به آن اشاره‌ای می‌نماید.

درست است که جمله ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ در آیه وجود دارد ولی همان‌گونه که در آیه ۴۱ سوره القصص درباره امامت کفار نیز کلمه «جعل» آمده است و فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْتَارِ﴾ [القصص: ۴۱].

یعنی: «آنان را امامانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌نمودند».

در این آیه نیز کلمه جعل وجود دارد و پرواضح است که خداوند کسی را به جبر امام کافرین نمی‌کند و یا به او حکم و ابلاغی نمی‌دهد که امام کافرین شده است بلکه همان رسیدن او به مقام امامت کافرین «جعل» (قرار دادن) او توسط خداوند به این مقام است و همین‌گونه است رسیدن متقین به مقام امامت متقین.

دیگر این که کسی که به امامت متقین برسد مصون از خطا نمی‌باشد زیرا پیامبر نیست که به او وحی شود و وحی به خاتم النبیین حضرت محمد ختم شده است و در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه آمده است: «... أرسله علی حین فتره من الرسل وتنازع من الألسن فقفی به الرسل وختم به الوحی».

یعنی: «...خداوند متعال، محمد را در زمانی فرستاد که مدت‌ها بود پیامبری روی زمین نیامده بود و مردم به جان یکدیگر افتاده بودند. خداوند با فرستادن محمد، برنامه پیامبران دیگر را تعقیب کرد و وحی را به او ختم نمود».

و لذا در طول تاریخ مشاهده می‌نماییم که انسان‌های باتقوا نیز گمراه شده‌اند؛ من جمله «بلعم باعورا» که از زاهدان و دانشمندان بنی اسرائیل بوده که در اثر پیروی از شیطان گمراه شده و در آیه ۱۷۶ سوره اعراف داستان او آمده است.

امامت کفار

یک انسان می‌تواند در اثر پیروی از شیطان و خدعه و فریب و تلاش در مسیر شیطانی به امامت کفار برسد و این‌گونه امامان در طول تاریخ زیاد بوده‌اند و فرعون و لشکریانش مصادیقی از امامان کفر می‌باشند که در آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره القصص داستان آنان آمده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۴۰﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِكِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿۴۱﴾﴾ [القصص: ۳۹-۴۱].

یعنی: «فرعون و سپاهیان‌ش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند (۳۹) تا او و سپاهیان‌ش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم بنگرکه فرجام کار ستمگران چگونه بود ۴۰ و آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌نمودند و روز قیامت یاری نخواهند شد (۴۱)».

در آیه ۴۱ مشاهده می‌نماییم که فرموده است: «آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌نمودند». و پر واضح است که خداوند فرعون و لشکریانش را به جبر امام کفار قرار نداده است و همچنین حکم یا ابلاغی به آنان نداده است که شما امام کفار شده‌اید، بلکه همان رسیدن آنان به مقام امامت کفار جعلی است که در آیه به آن اشاره نموده است و چون خداوند مؤمنین و کفار و هر کس را در هر راهی، چه خیر و چه شرّ یاری می‌نماید لذا رسیدن آنان را به مقام امامت، جعل (قرار دادن) از جانب خود می‌داند.

امامت کتب آسمانی

در قرآن مجید به کتاب موسی (تورات) و همچنین به قرآن امام گفته شده است خداوند در آیه ۱۲ سوره احقاف می‌فرماید:

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ ۚ كَتَبْنَا مُوسَىٰٓ إِيمَانًا وَرَحْمَةً...﴾ [الأحقاف: ۱۲].

از این قسمت از آیه به دست می‌آید که قبل از قرآن، تورات امام بوده است و از بخش دیگر آیه که در این جا به صورت نقطه‌چین است به دست می‌آید که قرآن نیز امام می‌باشد و در روایات اهل سنت به امام بودن قرآن اشاره شده است و همچنین در خطبه ۱۴۶ نهج البلاغه به امام بودن قرآن اشاره می‌نماید و بنابه شکایت از آیندگان می‌گوید:

«... کأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم...». یعنی: «در آینده کسانی می‌آیند که از قرآن پیروی نمی‌کنند) و مانند این است که آنها امام قرآن هستند و قرآن امام آنها نیست...».

امامت لوح محفوظ

خداوند در آیه ۱۲ سوره یس می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَعَانَاهُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ ۚ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۱۲﴾﴾ [یس: ۱۲].

یعنی: «ما، مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم و همه چیز را در امام مبین احصاء کرده‌ایم».

منظور از «امام مبین» در این آیه «لوح محفوظ» است در تفاسیر اهل سنت و شیعه به این مطلب اشاره شده است و در تفسیر نمونه که از تفاسیر شیعی است در جلد ۱۸ صفحه ۳۳۸ می‌نویسد. «... و به هر حال در این که منظور از «امام مبین»، «لوح محفوظ» است شکی نیست».

اگر در آیات قرآن نیز تدبر کنیم باز به این نتیجه می‌رسیم که منظور از «امام مبین»، «لوح محفوظ» می‌باشد.

در آیه ۱۲ سوره یس می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَعَانَأْتَهُمْ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾﴾ [یس: ۱۲].

و در آیه ۲۹ سوره نباء می‌فرماید:

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾﴾ [النبأ: ۲۹].

اگر دقت نماییم ظاهر دو آیه شبیه به هم هستند به جز این که در آیه ۲۹ سوره نباء، به جای کلمه «امام مبین» کلمه «کتاباً» آمده است و این نشان می‌دهد که «امام مبین» همان کتابی است که خداوند می‌فرماید هر چیز را در آن به شمارش در می‌آوریم. و در آیه ۴۹ سوره کهف نیز به این کتاب اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَوَضَعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يُوَيْلِنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾﴾ [الكهف: ۴۹].

یعنی: «و کتاب اعمال نهاده می‌شود و مجرمین را می‌بینی که از دیدن آنچه در آن است ترسان می‌شوند و می‌گویند، ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگ را رها نکرده است و همه را برشمرده است و بدین وسیله آنچه را که کرده‌اند حاضر و آماده می‌بینند و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که کتاب اعمال (لوح محفوظ) همه چیز را احصاء (شمارش) کرده است و در آیه ۱۲ سوره یس نیز «امام مبین» در آن وجود دارد و همان-

گونه که مشاهده نمودید خداوند فرموده: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾﴾ [النبأ:

۲۹]. یعنی: «و هر چیز را در امام مبین احصاء می‌نماییم»، و نشان می‌دهد که «امام مبین» همان کتاب اعمال است که در آن احصاء می‌شود و به آن لوح محفوظ نیز گفته می‌شود و

بدین جهت به آن «امام مبین» می‌گویند که در قیامت مقابل همه نهاده می‌شود و ابهامی در آن نمی‌باشد و همچنین در آیه ۷۱ سوره اسراء نیز مشاهده می‌نماییم که نامه اعمال امت‌ها نیز «امام» گفته شده است. خداوند در آیه ۷۱ سوره اسراء می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِّهِمْ ۖ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَ بِيَمِينِهِ ۖ فَأُولَٰئِكَ يَفْرَحُونَ ۖ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾﴾ [الاسراء: ۷۱].

یعنی: «روزی که هر گروهی را با نامه اعمالشان بخوانیم پس هرکه نامه عملش به دست راستش داده شود پس آنان نامه‌ی خود را بخوانند و به مقدار ذره‌ای ستم نشوند». برخی تصور نموده‌اند که منظور از «امام» در این آیه پیشوایان می‌باشند، ولی اگر دقت نماییم از کلمه «کتاب» که به معنی نامه عمل است در می‌یابیم که منظور از «امام» نیز نامه عمل می‌باشد. اگر منظور از امام در این آیه پیشوایان از جنس بشر باشند و خداوند هر امتی را با امامشان بخواند پس هر امتی را با پیامبرانش می‌خواند، زیرا پیامبران امام امتشان بوده‌اند و در آیات ۴۸ تا ۷۳ سوره انبیاء مشاهده نمودیم که خداوند تبارک و تعالی، ابراهیم، موسی، هارون، لوط، اسحاق و یعقوب را که پیامبر بوده‌اند امام (پیشوا) دانسته و یقیناً حضرت محمد نیز امام مسلمانان است پس اگر قرار باشد پیشوایان امت‌ها را بخواند پیامبرانشان را که امام امتشان بوده‌اند می‌خواند، زیرا امامت انبیاء با ارزش است چون پیامبر بوده و به آنان وحی می‌شده است و خطا انجام نمی‌داده- اند ولی همان گونه که قبلاً نیز توضیح دادیم منظور از کلمه «امام» در آیه ۷۱ سوره اسراء:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِّهِمْ ۖ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَ بِيَمِينِهِ ۖ فَأُولَٰئِكَ يَفْرَحُونَ ۖ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾﴾ [الاسراء: ۷۱].

نامه اعمال امت‌ها می‌باشد زیرا در آیه کلمه «کتاب» به معنی نامه اعمال که توضیح کلمه «امام» است به کار برده شده است و در تفاسیر اهل سنت و شیعه من- جمله تفسیر «مجمع البیان» به نامه اعمال بودن «امام» در این آیه اشاره شده است.

امام به معنی جاده و راه

در قرآن مجید، «امام» به معنی جاده و راه نیز به کار برده شده است و خداوند در آیات ۵۹ تا ۷۸ سوره حجر، داستان قوم لوط و اصحاب «ایکه» را نقل می‌نماید و در آیه ۷۹ می‌فرماید:

﴿فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَعِامِرٌ مَّبِينٌ﴾ [الحجر: ۷۹].

یعنی: «پس ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه)، شهرهای ویران شده‌شان) بر سر راه نمایان است».

و در تفاسیر شیعه و اهل سنت نیز به این مطلب اشاره نموده‌اند.

در جلد ۱۱ تفسیر نمونه که از تفاسیر شیعی است در صفحه ۱۲۱ در این باره می‌نویسند: در تفسیر جمله‌ی (انهما لبامام مبین)، مشهور و معروف همین است که اشاره به شهر لوط و شهر اصحاب «ایکه» می‌باشد و کلمه «امام» به معنی راه و جاده است (زیرا از ماده «ام») به معنی قصد کردن گرفته شده؛ چون انسان برای رسیدن به مقصد از راه‌ها عبور می‌کند).

خواننده گرامی این بود امامت در قرآن.

زینده است در پایان این مبحث خلاصه‌ای از مطالب قبل را ارائه دهیم:

از آیات قرآن به دست می‌آید که پیامبران امام «پیشوا» بوده‌اند و چون پیامبر بوده‌اند و خداوند به آنان وحی می‌نموده است و مورد تأیید و یاری خداوند بوده‌اند در کارهایشان من جمله در امامتشان دچار خطا نمی‌شده‌اند و لذا امامتشان با ارزش بوده است. افراد صالح نیز می‌توانند با دعا و کوشش به مقام امامت متقیان برسند و همان رسیدن به امامت متقیان اجابت شدن دعای ایشان می‌باشد، ولی اینگونه افراد مصون از خطا نمی‌باشند و امامتشان برعکس مقام پیامبری، مقامی است که می‌توان با دعا و کوشش به دست آورد و در مقایسه با مقام پیامبران، مقام کم ارزشی است و اصلاً قابل مقایسه نمی‌باشد.

در قرآن به امامت کفار نیز اشاره شده است و فرعون و لشکریانش مصادیقی از امامان کفر می‌باشند.

در قرآن به امامت تورات و امامت قرآن اشاره شده است و در حقیقت قرآن امامی برای هر زمان می‌باشد.

در قرآن، راه و جاده نیز امام گفته شده است.

این بود خلاصه‌ای از مبحث امامت در قرآن و با دقت در آیات قرآن درمی‌یابیم که اثری از امامت افراد خاص در زمان حضرت محمد و بعد از آن وجود ندارد و خداوند تبارک و تعالی افراد معینی را برای امامت مسلمین تعیین ننموده است در قرآن نام انبیاء بزرگ آمده است، نام ابراهیم و محمد و موسی و عیسی و یوسف و یعقوب و هود و یونس و نوح و اسماعیل و الیاس وجود دارد، حتی نام لقمان که حکیمی بوده است و قرن‌ها قبل از زمان محمد (ﷺ) می‌زیسته است، ولی نام هیچ یک از کسانی که برخی آنان را امامان از جانب خدای متعال بعد از حضرت محمد می‌دانند در قرآن وجود ندارد.

در قرآن سوره‌ای به نام «انبیاء» وجود دارد، ولی سوره‌ای به نام «ائمه» وجود ندارد و یا سوره‌ای به نام «ولایت» وجود ندارد و اگر خداوند متعال افرادی را از جانب خود بعد از حضرت محمد برای امامت مسلمین قرار می‌داد آیا نباید نامشان را در قرآن ذکر می‌نمود؟ و یا سوره‌ای را به نام سوره ائمه قرار می‌داد؟ نه تنها اثری از اینها در قرآن نیست بلکه در قرآن ایمان به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و روز قیامت و انبیاء واجب شده است و اثری از ایمان به امامان شیعه در قرآن وجود ندارد. برخی می‌گویند رکعات نماز نیز در قرآن نیامده است، در جواب باید گفت نماز جزء فروع دین است و با این وصف که جزء فروع دین است مقدمه آن که وضو است در قرآن آمده است و شرح داده شده است و اوقات نماز در قرآن آمده است و نماز جمعه و نماز شب در قرآن ذکر گردیده است و از آیه ۱۰۲ سوره نساء به دست می‌آید که پیامبر نماز را با مؤمنان به صورت جماعت در سفر جنگی برپا نموده است و

پیش‌نماز آنان نیز در آن نماز بوده است و همچنین به دست می‌آید که برای هر گروه از مسلمانان یک رکعت نماز به جا آورده و به دست می‌آید که رکعت نماز کامل بیش از یک رکعت در هر نمازی است و ده‌ها آیه در قرآن وجود دارد که مؤمنان را امر نموده است که نماز بخوانند و... .

ولی امامت که به قول طرفدارانش از اصول مذهب است چیزی از آن در قرآن وجود ندارد و امامت افراد خاصی در قرآن نیامده است و امامتی که خداوند در قرآن مطرح نموده است و آیات آن را در این فصل مشاهده نمودید با امامت افراد خاصی از جانب خدا از زمین تا آسمان تفاوت دارد و اصلاً اشاره‌ای به امامت افراد معینی از جانب خدا در قرآن نشده است علی نیز در نامه‌ای که به معاویه نوشته امام بعد از رسول گرامی اسلام را کسی دانسته که مهاجرین و انصار او را انتخاب نموده باشند و امام را منتخب از سوی مردم دانسته نه منتصب از سوی خدای متعال.

در مکتوب ششم نهج البلاغه می‌فرماید:

«إنه بايعنى القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان، على ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا على رجل وسموه إماما كان ذلك لله رضا...». یعنی: «همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم با همان شرایطی که با آنان بیعت کردند بیعت نمودند، بنابراین نمی‌توان گفت هرکس حاضر بوده انتخاب کرده و هرکس خارج از مدینه بوده می‌تواند مخالفت کند. شوری، مخصوص مهاجرین و انصار است و اگر آنان روی فردی توافق کردند و او را به امامت برگزیدند خدا هم می‌پذیرد...».

از جمله‌ی اخیر در این نامه به دست می‌آید که جانشین حضرت محمد باید توسط شورای مهاجرین و انصار انتخاب شود و جانشینی پیامبر، انتصابی از جانب

خداوند متعال نیست و همچنین به دست می‌آید که علی انتخاب ابوبکر و عمر و عثمان را از سوی مهاجرین و انصار مورد رضایت خداوند متعال دانسته است.

درباره‌ی جانشینی بعد از رسول گرامی اسلام آن گونه که در تواریخ من جمله سیره ابن هشام ترجمه رسولی محلاتی جلد دوم صفحه ۴۳۰ آمده است: «... پس از رحلت رسول خدا، مردم به چند دسته شدند: گروهی از انصار خود را به سعد بن عباده رسانده و در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند. علی بن ابی طالب و زبیر و طلحه به خانه فاطمه رفتند، مابقی مهاجرین نیز با اسید بن حضیر و قبیلہ بنی عبدالاشهل به نزد ابوبکر رفتند. در این حال شخصی به نزد ابوبکر و عمر آمده و گفت: گروه انصار به نزد سعد بن عباده رفته و در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده‌اند. اگر شما خواهان خلافت هستید پیش از آن که کارشان سر بگیرد خود را به آنها برسانید...».

خلاصه این که ابوبکر و عمر همراه مهاجرینی که به نزد ابوبکر آمده بودند تا او را جانشین پیامبر کنند به سقیفه بنی ساعده می‌روند، در آنجا گفت و گو انجام می‌شود و به این نتیجه می‌رسند که ابوبکر را جانشین پیامبر کنند.

اگر خداوند تبارک و تعالی، علی را جانشین پیامبر قرار داده بود، یقیناً بعد از رحلت پیامبر، مهاجرین و انصاری که خداوند از آنان تعریف نموده و آنان را در قرآن به خوبی یاد نموده و وعده بهشت به آنان داده، علی را به جانشینی پیامبر بر می‌گزیدند، ولی از تاریخ به دست می‌آید که بعد از رحلت حضرت محمد معلوم نبوده است که جانشین پیامبر چه کسی است.

همچنین مجاهدان که در زمان ابوبکر با مرتدان جنگ نمودند و با جهاد فی سبیل‌الله از جان و مال خود گذشتند اگر علی جانشین پیامبر بود یقیناً راضی نمی‌شدند که دیگری جای او بنشیند و چند دستگی و اختلاف بزرگی پیش می‌آمد، ولی در عمل مشاهده می‌نماییم که مردم با رضایت با ابوبکر بیعت کردند و مشکلی پیش نیامده است.

در کتاب «وقعه صفین» صفحه ۴۱۵ از منشورات کتابخانه آقای مرعشی نجفی در نامه ابن عباس به معاویه آمده است:

«... وإنما الخلافة لمن كانت له في المشورة وما أنت يا معاوية والخلافة وأنت طليق وابن طليق والخلافة للمهاجرين الأولين وليس الطلقاء منها في شيء. والسلام». یعنی: «... خلافت بی گمان از برای کسی است که بر سر او مشورت شده باشد. ای معاویه، تو کجا و خلافت کجا؟ که تو آزاد شده هستی پسر آزاد شده، و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نباشد. والسلام».

از این نامه ابن عباس به معاویه به دست می آید که انتخاب خلیفه در اسلام شورایی می باشد و پس از حضرت محمد، جانشین او باید از میان مهاجرین نخستین انتخاب شود.

دیگر این که در صفحه ۲۹ کتاب «وقعه صفین» در نامه علی به معاویه آمده است: «... واعلم أنك من الطلقاء الذين لا تحل لهم الخلافة...». یعنی: «... (ای معاویه) بدان تو از اسیران آزاد شده هستی؛ آن کسانی که خلافت برای آنان روا نباشد...».

از این نامه نیز به دست می آید که خلافت برای مهاجرین اولیه که خداوند متعال در قرآن از آنان تعریف نموده و اسیر آزاد شده نیز نبودند سزاوار و بلا مانع بوده است. با مطالعه تاریخ اسلام به دست می آید که پیامبر کسی را جانشین خود نساخته است؛ من جمله در کتاب «فرق الشیعه نوبختی» که از کتب شیعی است در صفحه ۴ و ۵ ترجمه محمدجواد مشکور آمده است: «گروهی به بیعت ابوبکر بن ابی قحافه گراییدند و گفتند که پیغمبر هرگز کسی را به جانشینی خود نامزد نفرموده و انتخاب امام را به اختیار امت واگذار کرد تا هر که را خواهند و از وی خوشنود باشند برگزینند. گروهی از ایشان گفتند که چون پیامبر در شب وفات خود ابوبکر را به

جای خویش با اصحاب امر به نماز فرمود، آن را دلیل شایستگی و استحقاق وی به خلافت دانستند و گفتند پیغمبر او را برای امر دین ما اختیار کرد و ما او را برای کار دنیای خود انتخاب می‌کنیم و او را در خور خلافت شمردند...».

از این متن تاریخی که در کتاب «فرق الشیعة نوبختی» آمده است به دست می‌آید که بعد از حضرت محمد معلوم نبوده که چه کسی امام مسلمین است و همچنین به دست می‌آید که پیغمبر در شب وفاتش ابوبکر را به جای خود پیش نماز نموده است و به این موضوع در تواریخ معتبر من جمله تاریخ طبری نیز اشاره شده است. دیگر این که می‌دانیم که مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت نمودند و همچنین می‌دانیم که ابوبکر از مهاجرین نخستین بوده است که در قرآن از آنان تعریف شده است. خداوند در آیه ۱۰۰ سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

یعنی: «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از خدا خشنودند و برای آنها بهشت‌هایی آماده نموده که زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ».

مهاجرین و انصار نخستین، کسانی بودند که خداوند در قرآن از آنان تعریف نموده است و رضایت خود را از آنان اعلام داشته است و وعده بهشت به آنان داده است اگر بعد از این آیه گناهکار می‌شدند و گناهشان آن حدی بود که لایق جهنم می‌شدند، آیا خداوندی که به گذشته و حال و آینده آگاه است از آنان تعریف می‌

نمود؟

و همچنین در آیات ۹ و ۱۰ سوره حشر، درباره مهاجرین و انصار می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾﴾^۹
 وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾ [الحشر: ۹-۱۰].

یعنی: «و آن کسانی که قبل از مهاجرین (در مدینه) جای گرفتند و ایمان آوردند (انصار)، هرکس را به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل هایشان حسدی نمی‌یابند و هرچند خودشان احتیاج مبرمی به آن داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هرکس از خست نفس خود مصون ماند اینانند که رستگارانند (۹) و کسانی که بعد از ایشان (مهاجرین و انصار) بیایند می‌گویند (باید بگویند) پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آوردند هیچ‌گونه کینه‌ای مگذار. پروردگارا، همانا تو رئوف و مهربانی (۱۰)».

می‌دانیم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی، از مهاجرین نخستین بودند که در قرآن از مهاجرین نخستین تعریف شده و از مؤمنین خواسته شده که آنان را برادران دینی خود دانسته و برای آنان دعا کنند و هیچ‌گونه کینه‌ای نسبت به آنان نداشته باشند.

و همچنین از آیه ۹ و ۱۰ سوره حشر به دست می‌آید که مسلمانان باید برای مهاجرین و انصار دعا کنند و می‌دانیم که مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت نمودند.

در کتاب «حلیة الاولیاء» جزء ثالث، صفحه ۱۳۷ طبع بیروت از حافظ ابونعیم بسند خود از محمد بن حاطب از علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) نقل کرده است که فرموده است:

«گروهی از اهل عراق به نزد من آمدند و درباره ابوبکر و عمر و عثمان سخنانی ناپسند گفتند. چون سخنان آنها پایان می‌پذیرد، آن گاه امام به ایشان می‌فرماید: ممکن است شما مرا خبر دهید؟ آیا شما از زمره مهاجران نخستین هستید که خدا درباره آنها فرموده: آنان را از خانه‌ها و اموالشان بیرون راندند در حالی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند و خدا و رسول او را یاری می‌کنند و آنها در ایمان راستگو هستند.

اهل عراق گفتند: نه، ما از آن گروه نیستیم.

دوباره امام پرسید: پس آیا شما از زمره انصار هستید که خدا در حقشان گفته پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و در ایمان استوار شدند و کسانی را که سوی آنها مهاجرت کردند دوست می‌دارند و هیچ‌گونه حسدی از آنچه به مهاجرین داده شده در دل خود نمی‌یابند و هر چند به آن نیاز داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند.

اهل عراق گفتند: نه، ما از انصار هم نیستیم.

سپس امام فرمود: شما خود انکار کردید که در زمره یکی از این دو دسته باشید. من نیز گواهی می‌دهم که شما از دسته (سوم) هم نیستید که خدای عزوجل درباره ایشان (در آیه ۱۰ سوره حشر) فرموده است: و کسانی که پس از (مهاجرین و انصار) آیند می‌گویند پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل ما نسبت به آنان کینه‌ای قرار مده. پروردگارا، تو رئوف و مهربانی.

بیرون روید که خدا هرچه سزاوار آن هستید با شما بکند».

در این روایت مشاهده می‌نماییم که علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) با استناد به آیات ۸ و ۹ و ۱۰ سوره حشر از ابوبکر و عمر و عثمان تعریف نموده و کسانی را که از آنان بدگویی می‌کردند سرزنش می‌نماید.

زینده است متن عربی روایت فوق را نیز نقل نماییم:

«روی أبو نعیم الحافظ بسنده عن محمد بن حاطب عن علي بن الحسين قال: أتاني نفر من أهل العراق فقالوا في أبي بكر وعمر وعثمان رضي الله عنهم فلما

فرغوا قال لهم علي بن الحسين: ألا تخبرونني أنتم المهاجرون الأولون الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله أولئك هم الصادقون؟ قالوا: لا، قال: فأنتم الذين تبوءوا الدار والإيمان من قبلهم يحبون من هاجر إليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما أوتوا ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون؟ قالوا: لا، قال: أما أنتم فقد تبرأتم أن تكونوا من أحد هذين الفريقين.

ثم قال: أشهد أنكم لستم من الذين قال الله ﷻ: والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم. اخرجوا فعل الله بكم».

زید، نیز که پسر علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) است در سئوالی که درباره ابوبکر و عمر از ایشان شده و در کتاب «الملل و النحل» اثر شهرستانی جلد اول صفحه ۱۵۵ آمده، فرموده است:

«رحمهما وغفر لهما ما سمعت أحداً من أهل بيتي يتبرأ منهما ولا يقول إلا خيراً».
یعنی: «خداوند آن دو را رحمت کند و بیمارزد نشنیدم که هیچ یک از افراد خانواده‌ام از آنها بیزاری بجوید و جز نیکی درباره آن دو چیزی بگوید».
و می‌دانیم زید مورد تأیید علمای شیعه است.

روایاتی از رسول گرامی اسلام نقل شده که در آن روایات از ابوبکر و عمر تعریف نموده است، من جمله در صحیح البخاری «کتاب الصلوة» درباره ابوبکر آمده است: «...خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ عَاصِبٌ رَأْسُهُ بِحِزْقَةٍ ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ

التَّائِسِ أَحَدٌ أَمَّنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ التَّائِسِ خَلِيلًا لَأَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا...». یعنی: «از ابن عباس روایت شده که رسول خدا در بیماری که منجر به فوت او شد خارج شد و با پارچه سرش را بسته بود پس بر منبر نشست و خدا را ستایش کرد و ثنا گفت، سپس گفت: بی دریغ تر از ابوبکر در جان ومالش نسبت به من از مردم کسی نیست و اگر می خواستم خلیلی برای خود بگیرم ابوبکر را خلیل می گرفتم...».

و در صفحات قبل نیز مشاهده نمودیم که حضرت محمد در بیماری که منجر به مرگ او شد ابوبکر را جانشین خود برای پیش نمازی قرار داد.

علی نیز نه تنها از ابوبکر و عمر تعریف می نمود بلکه نام دو تن از اولادش را ابوبکر و عمر نهاد که در کتاب «منتهی الامال» شیخ عباس قمی در فصل ذکر اولاد امیرالمؤمنین مسطور است، حتی علی دخترش ام کلثوم را که مادر او فاطمه زهرا بود به نکاح عمر درآورده است و زید بن عمر نتیجه این ازدواج است و در کتاب «منتهی الامال» که از کتب شیعی است در ذکر اولاد علی می نویسد:

«حضرت امیرالمؤمنین را ذکور و اناث به قول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود چهار نفر از ایشان حسن و حسین و زینب کبری ملقب به عقيله و زینب صغری است که مکنه به ام کلثوم مادر ایشان حضرت فاطمه زهرا است.

حکایت تزویج او با عمر در کتب مسطور است و بعد ضجیع (زوجه) عون بن جعفر و پس از او زوجه محمد بن جعفر گشت و در دیگر کتب شیعه مانند «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی و «وسائل الشیعة» حر عاملی نیز وقوع این تزویج تصریح شده است.

چنان که در «وسائل الشیعة» (کتاب المیراث) می خوانیم «محمد بن الحسن (الطوسی) باسناده... عن جعفر عن أبيه: قال ماتت أم كلثوم بنت علی وابنها زید بن عمر بن الخطاب فی ساعة واحدة لا یدری أيها هلک قبل فلم یورث

أحدهما من الآخر وصلى عليهما جميعاً». یعنی: «شیخ محمد بن حسن طوسی به اسناد خود از جعفر از پدرش نقل کرده است که فرموده: ام کلثوم دختر علی و پسرش زید بن عمر بن خطاب در یک لحظه مردند و معلوم نشد کدام یک قبل از دیگری وفات یافتند، ناچار هیچ‌کدام از دیگری میراث نبردند و بر هر دو نماز میت گزارده شد».

در جامعه شیعی ما این قدر که برخی نسبت به عمر بدبین هستند نسبت به یزید نیستند در صورتی که اجداد آتش پرست ما را عمر مسلمان نموده است و داستانی ساخته‌اند که عمر برای این‌که علی را برای بیعت ببرد به درب خانه علی می‌رود و فاطمه درب را باز می‌کند درب به شکم فاطمه می‌خورد و محسن بچه‌ای سقط می‌شود و غافل از این هستند که اگر واقعاً چنین بود علی هیچ‌گاه نام دو تن از اولادش را عمر اکبر و عمر اصغر نمی‌گذاشت و دخترش ام‌کلثوم را که مادرش فاطمه الزهرا است به نکاح عمر در نمی‌آورد و از ابوبکر و عمر در هر مناسبتی تعریف نمی‌نمود، نه تنها علی، بلکه فرزند او حسن نیز نام دو تن از فرزندان او ابوبکر و عمر نهاد که در کتاب منتهی الامال، جلد اول صفحه ۲۴۰ و ۲۴۳ مسطور است و می‌دانیم که کتاب «منتهی الامال» از کتب شیعی است.

و همچنین امام چهارم شیعیان یعنی علی بن الحسین، نام یکی از فرزندان او را عمر نهاد که این عمر به عمر اشرف ملقب است و در کتاب «منتهی الامال» جلد ۲ صفحه ۴۵ به آن اشاره شده است و عمر اشرف جد مادری سید رضی و سید مرتضی علم‌الهدی می‌باشد و در کتب اهل سنت نیز نام‌های فرزندان علی، ابوبکر و عمر ذکر گردیده است.

در تأیید مهاجرین و انصار روایات بیشتری در کتب شیعه و همچنین در کتب اهل سنت وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نمایم.

سؤال: حقیقت داستان غدیر چیست؟

جواب: برخی معتقدند که مسئله‌ی غدیر خم اصلاً اتفاق نیفتاده و ساختگی است و اگر به سیره ابن اسحاق که قدیمی‌ترین سیره‌ای است که نوشته شده است و نزدیک‌ترین سیره به زمان پیامبر می‌باشد مراجعه نماییم می‌بینیم که اثری از غدیر خم در آن وجود ندارد. همچنین در سیره ابن هشام که از قدیمی‌ترین کتب سیره است ذکری از غدیر خم وجود ندارد و همچنین در برخی دیگر از کتب تاریخ اسلام اثری از غدیر خم وجود ندارد. در کتاب «سیره النبویه» تألیف ابن هشام و تاریخ طبری و برخی دیگر از کتب، داستانی را درباره نزاع بین علی بن ابی طالب و خالد بن ولید آورده‌اند که زینبده است آن را مورد توجه قرار دهیم:

در کتاب «سیره النبویه» تألیف ابن هشام ترجمه رسولی محلاتی جلد ۲ صفحه ۳۷۳، در این باره آمده است:

«چنان که پیش از این گفتیم رسول خدا علی بن ابی طالب را به نجران (یکی از شهرهای یمن) فرستاده بود تا صدقات آنجا را جمع‌آوری کرده و جزیه نصاری آن شهر را نیز گرفته به نزد رسول خدا آورد و هنگامی که علی بن ابی طالب از آنجا باز می‌گشت مصادف با آمدن آن حضرت به مکه بود از این رو علی نیز احرام بسته و برای دیدار رسول خدا پیش از همراهان خود به مکه آمد و آن حضرت را در حالی که احرام داشت ملاقات کرد ولی هنگامی که به نزد همسرش فاطمه دختر رسول خدا رفت دید فاطمه از احرام بیرون آمده از این رو پرسید: ای دختر رسول خدا، چه شده که از احرام بیرون آمده‌ای؟

پاسخ داد: برای آن که رسول خدا به ما دستور داد نیت عمره کنیم و از احرام خارج شویم.

علی بن ابی طالب به سوی رسول خدا بازگشت و پس از فراغت از گزارش اخبار سفر خویش، رسول خدا به او فرمود: اکنون برخیز و به مسجد برو طواف کن و سپس مانند دیگران از احرام خارج شو.

عرض کرد: یا رسول الله، من مانند شما احرام بسته‌ام.
فرمود: اکنون مانند دیگران از احرام بیرون آی.

عرض کرد: یا رسول الله، هنگامی که من می‌خواستم احرام ببندم گفتم بار خدایا، به همان نحو که پیغمبر و بنده و رسولت محمد احرام بسته من هم به همان نحو احرام می‌بندم. رسول خدا از او پرسید: آیا قربانی با خودت آورده‌ای؟
گفت: نه.

پس رسول خدا او را در قربانی خود شریک ساخت و مانند آنحضرت تا هنگام فراغت از حج بر احرام خویش باقی ماند و رسول خدا شتران قربانی را برای خود و علی بن ابی طالب هر دو تن قربانی کرد.

هنگامی که علی بن ابی طالب از همراهان خود جدا شد و برای دیدار رسول خدا جلوتر از آنها به مکه آمد، مردی را به جای خود بر آنها امیر ساخت و آن مرد نیز پس از رفتن علی بن ابی طالب حله‌هایی را که از نجران آورده بودند میان همراهان خود تقسیم کرد و چون به نزدیکی مکه رسیدند علی برای دیدار آنها از مکه بیرون آمد و مشاهده کرد حله‌ها را پوشیده‌اند، گفت: وای بر تو، این چه کاری بود کردی؟
پاسخ داد: خواستم تا با پوشاندن این حله‌ها بر ایشان، آنها هنگام ورود به مکه لباس نو و زیبایی به تن داشته باشند.

علی گفت: آنها را پیش از آن که به نزد رسول خدا برویم از تنشان بیرون آر و بدین ترتیب علی بن ابی طالب حله‌ها را از تن آنها بیرون آورد و در بارها گذاشت. این جریان سبب شد که لشکر از علی بن ابی طالب بر رسول خدا شکایت کنند.

ابن اسحاق از ابی سعید خدری حدیث کند که چون مردم شکایت علی بن ابی طالب را به رسول خدا کردند آن حضرت در میان ما برخاسته خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم، از علی شکایت نکنید که او در خدا، یا فرمود: در راه خدا سخت‌تر از آن است که کسی بتواند از او شکایت کند».

این بود داستان طرفداری رسول خدا از علی بن ابی طالب.

به نظر می‌رسد اگر این داستان صحیح باشد و در محل غدیر خم نیز پیامبر از علی تعریف کرده باشد مسئله غدیر خم مربوط به ابن داستان است. همان‌گونه که گفته شد در سیره ابن اسحاق و ابن هشام که از قدیمی‌ترین و معتبرترین سیره‌هایی است که نوشته شده اثری از غدیر خم نیست بلکه در سیره ابن هشام این داستان را که مشاهده نمودید ذکر نموده است.

اگر پیامبر می‌خواست علی را جانشین خود گرداند در حجة الوداع و یا در مدینه این عمل را انجام می‌داد. دیگر این که امروزه ثابت شده که بدترین طریق نقل اطلاعات از طریق شفاهی است.

این جانب بارها مشاهده نموده‌ام که در ناحیه‌ای از تهران حادثه‌ای رخ داده و افرادی آن حادثه را مشاهده نموده‌اند ولی پس از گذشت چند ساعت از آن حادثه در همان روز گزارشات ضد و نقیضی از آن حادثه داده‌اند حال شما در نظر بگیرید در زمان رسول خدا که نه روزنامه بوده نه مجله و نه دستگاه‌های خبرگزاری، چگونه می‌توانستند سینه به سینه جانشینی علی را به نسل‌های بعد منتقل نمایند؟

خداوند دانای حکیم اگر می‌خواست علی را جانشین رسول گرامی اسلام بنماید، در قرآن این مهم را به صراحت بیان می‌فرمود تا این که بدین طریق مسلمانان تا قیامت بدانند که پس از رسول خدا علی جانشین او بوده است و خداوند قادر است قرآن را از تحریف مصون بدارد کما این که از تحریف مصون داشته و در قرآن به عدم تحریف قرآن اشاره نموده است.

و در روایات بسیاری مشاهده می‌نماییم که علی از ابوبکر و عمر تعریف نموده است؟ من جمله در کتاب «الغارات ثقفی شیعی» چاپ «مؤسسه دارالکتب اسلامی» صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹ آمده است: «... فلما قضی من ذلك ما علیه قبضه الله صلوات الله و سلامه و رحمته... ثم إن المسلمین من بعده استخلفوا

امرأین منهم صالحین عملاً بالکتاب وأحسن السیرة ولم یعتدیا السنة ثم توفاهما الله فرحمهما الله...». یعنی: «... چون رسول خدا انجام داد از فرایض آنچه بر عهده او بود خدای عزوجل او را وفات داد صلوات خدا و رحمت و برکات او بر او باد. سپس مسلمین دو نفر امیر بایسته از خودشان را جانشین او نمودند و آن دو امیر به کتاب و سنت عمل کرده و سیره خود را نیکو نموده و از سنت و روش رسول خدا تجاوز نکردند سپس خدای ﷻ آندو را قبض روح نمود. خداوند آندو را مورد مرحمت قرار دهد...».

و همچنین علی نام دو تن از فرزندانش را عمر اصغر و عمر اکبر نهاده است و نام یک تن از فرزندانش را ابوبکر نهاده است که در کتب اهل سنت و همچنین «منتهی الامال شیخ عباس قمی» که از کتب شیعی است آمده است.

همچنین مشاهده نمودیم که حسن بن علی نام دو تن از فرزندانش را ابوبکر و عمر نهاده است و علی بن الحسین (امام چهارم شیعیان) نام یکی از فرزندانش را عمر نهاده است که به عمر اشرف ملقب است. حال اگر علی از جانب خدا جانشین پیامبر شده بود و ابوبکر و عمر خلافت او را غصب نموده بودند آیا نامشان را بر روی فرزندانش می گذاشت؟

و از مسلمات تاریخی است که علی دخترش «ام کلثوم» را که از فاطمه داشت به ازدواج عمر درآورده است که در سیره ابن اسحاق و «منتهی الامال» و برخی دیگر از کتب معتبر آمده است.

و همچنین در مکتوب ششم نهج البلاغه مشاهده نمودید که علی در نامه‌ای به معاویه انتخاب ابوبکر و عمر و عثمان را از سوی شورای مهاجرین و انصار مورد رضایت خداوند دانسته است. و بسیاری دلایل وجود دارد که علی جانشین پیامبر از سوی خداوند نبوده است. و در زمان خودش مردم و حتی شیعیانش که با او در

جنگ جمل و صفین و نهروان همراه بودند او را جانشین پیامبر از سوی خدا و رسول او نمی‌دانستند. در تواریخ نمونه‌های زیادی است که نشان می‌دهد حتی شیعیان علی نیز او را جانشین پیامبر از جانب خدا نمی‌دانستند و ما از کتاب «وقعه صفین» که از کتب معتبر شیعی است و درباره جنگ‌های علی با معاویه است دلیل می‌آوریم. در کتاب «وقعه صفین» از منشورات کتابخانه آقای شهاب الدین مرعشی نجفی، صفحه ۱۷ در خطبه زحر بن قیس که از شیعیان علی بوده است آمده است: «... إن الناس بايعوا عليا بالمدينة من غير محابة له بيعتهم لعلمه بكتاب الله وسنن الحق...». یعنی: «... مردم در مدینه با علی به خاطر دانش او به کتاب خدا و سنت‌های حق بیعت کردند بی آنکه او خود خواستار بیعت ایشان باشد...».

در این خطبه که زحر بن قیس مردم را تشویق به جنگ با اهل شام نموده مشاهده می‌نماییم که یادی از غدیر خم و یا صحبتی از جانشینی علی وجود ندارد و اگر علی جانشین پیامبر بود زحر بن قیس که از شیعیان او بود حتماً در این خطبه ذکر می‌نمود. دیگر این که در صفحه ۸۵ کتاب «وقعه صفین» مشاهده می‌نماییم که ابومسلم خولانی که از زاهدان شام بود با مردمی از روستاهای شام پیش از حرکت علی به صفین نزد معاویه می‌رود و به او می‌گوید: «یا معاویة! علام تقاتل عليا وليس لك مثل صحبتته ولا هجرته ولا قرابته ولا سابقته».

یعنی: «ای معاویه، بر چه پایه‌ای با علی پیکار می‌کنی که نه تو را صحبت و نه خویشاوندی (با پیامبر) و نه هجرت و نه سابقه‌ای چون او باشد؟».

دیگر اینکه در صفحه ۱۱۲ کتاب «وقعه صفین» مشاهده می‌نماییم که هاشم بن عتبّه که از شیعیان و پرچم‌داران جنگ صفین است در سخنرانی که ایراد می‌کند می‌گوید: «... وأنت يا أمير المؤمنين أقرب الناس من رسول الله ﷺ رحما وأفضل

الناس سابقة وقدما وهم يا أمير المؤمنين منك مثل الذي علمنا ولكن كتب

عليهم الشقاء ومالت بهم الأهواء وكانوا ضالين...». یعنی: «... و تو ای امیر مؤمنان، نزدیک‌ترین مردم از نظر خویشاوندی به پیامبر خدا و برترین مردم از نظر سابقه و تقدم در اسلام هستی و آنان نیز در حق تو همین را که دانسته‌ایم می‌دانند ولیکن شقاوت گریبانگیرشان شده و هوای نفس ایشان را از راه حق منحرف کرده و ستمکار شده‌اند...».

از سخنان «ابومسلم خولانی» و «هاشم بن عتبّه» نیز به دست می‌آید که آنان به سبب خویشاوندی که علی با پیامبر داشته است و به سبب مجاهد بودن و مهاجر بودنش و به سبب این که در کودکی به پیا مبر ایمان آورده بوده است از او تبعیت می‌نمودند و او را امام از سوی خداوند برای مردم بعد از رسول گرامی اسلام نمی‌دانستند. دیگر این که در صفحه ۱۷۱ کتاب «وقعه صفین» آمده است:

«قال: حدثني من سمع الأشعث يوم الفرات وقد كان له غناء عظيم من أهل العراق وقتل رجالا من أهل الشام بيده وهو يقول: والله إن كنت لكارها قتال أهل الصلاة ولكن معي من هو أقدم مني في الإسلام وأعلم بالكتاب والسنة وهو الذي يسخر بنفسه». یعنی: «روز فرات، نیروی بزرگی از عراقیان همراه اشعث بودند و او به دست خود چند تن از مردان شامی را بکشت و می‌گفت: به خدا سوگند، از کشتن نمازگزاران سخت کراهت داشتم ولی همراه من کسی است (علی) که سابقه‌اش در اسلام بیش از من و علمش به قرآن و سنت بیش از من است و هموست که خود جانبازی می‌کند».

دیگر این که در صفحه ۲۳۸ کتاب «وقعه صفین» آمده است که مالک اشتر در قنصرین خطبه‌ای خوانده است و مردم را به جنگ با معاویه تشویق نموده است و در بخشی از این خطبه می‌گوید:

«... معنا ابن عم نبینا وسیف الله علی ابن ابی طالب صلی مع رسول الله ﷺ

ولم يسبقه بالصلاة ذكر حتى كان شيخا لم يكن له صبوة ولا نبوة ولا هفوة فقيه في دين الله عالم بحدود الله ذو رأى أصيل وصبر جميل وعفاف قديم». یعنی: «... همراه ما، پسر عمومی پیامبر است. شمشیری است از شمشیرهای الهی علی بن ابی طالب که با پیامبر خدا نماز کرد پیش از او هیچکس از مردان نماز نکرده بود و آن گاه که بزرگسال شد هرگز عملی کودکانه و کوتاهی و لغزشی از او سر نزد. دانا به دین خدا و دانا به حدود الهی و صاحب اندیشه‌ای استوار و صبری زیبا و پاکدامنی دیرینه».

از این خطبه مالک اشترکه در تشویق مردم به جنگ با معاویه ایراد نموده است به دست می‌آید که در آن زمان‌ها سخنی از جانشینی علی مطرح نبوده است و اگر علی از جانب خدا جانشین پیامبر بود و پیامبر اعلام نموده بود کسانی که به نفع علی مردم را تشویق به جنگ با معاویه می‌نمودند جانشینی او را ذکر می‌نمودند. دیگر این که در جنگ‌های جمل و صفین برخی از شیعیان در حق بودن جهادشان شک داشتند و جنگ نمی‌نمودند تا اینکه اتفاقی می‌افتاد و حدیثی از پیغمبر را که شنیده بودند به وقوع می‌پیوسته و در نتیجه حق بر آنها روشن می‌گشته و درکارزار وارد می‌شدند. مثلاً بعد از قتل عمار ولوله‌ای در سپاه شام و در سپاه علی می‌افتد و معاویه از این جریان نگران می‌شود^(۱) زیرا مردم این حدیث را به خاطر داشتند که پیغمبر فرموده بود: «تقتلك الفئة الباغية» یعنی: «(ای عمار)، تو را مردمان ستم پیشه می‌کشند».

و در کتب تاریخ مشاهده می‌نماییم که برخی از افراد همچون خزیمه بن ثابت که در لشکر علی بوده و برای جنگ نمودن تردید داشته به محض کشته شدن عمار وارد معرکه می‌شود و می‌جنگد تا کشته می‌شود^(۲).

۱- وقعه صفین، صفحه ۳۴۵.

۲- انساب الاشراف بلاذری: جلد ۲، صفحه ۳۱۳.

و همچنین خزیمه کسی بود که در جنگ جمل نیز حضور داشت ولی دست به شمشیر نمی‌برد و همچنین ابوالهثیم بن التیهان تا در صفین عمار کشته نشده بود دست به شمشیر نبرد ولی به محض کشته شدن عمار وارد معرکه می‌شود و بالاخره کشته می‌شود^(۱). زیرا این حدیث را شنیده بود که پیغمبر فرموده بود: «عمار را گروه ستم پیشه می‌کشند».

از این مطلب به دست می‌آید که در آن زمان‌ها حدیث کشته شدن عمار در ذهن شیعیان بیش‌تر از جانشینی علی جای داشته است و یا به عبارتی علی اصلاً از سوی خداوند جانشین پیامبر نبوده است. و روایات و دلایل بیشتری وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم.

وقتی علی بن ابی‌طالب از جانب خدا جانشین پیامبر نشده است معلوم است که فرزندان او نیز از جانب خداوند جانشین او نمی‌باشند و لذا در کتاب مروج الذهب مسعودی که از تواریخ شیعه است مشاهده می‌نماییم که بعد از ضربت خوردن علی، شیعیان نزد وی می‌روند و می‌گویند: «ای امیرمؤمنان، اگر تو را از دست دهیم و امید است از دست ندهیم، با حسن بیعت کنیم؟

گفت: نه دستور می‌دهم و نه منع می‌کنم. شما بهتر می‌دانید».

و این نشان می‌دهد که در آن زمان‌ها، ۱۲ امامی برای شیعیان مشخص نبوده است.

و همچنین در اصول کافی «کتاب الحجّة» «باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا» آمده است.

«احمد بن مهران عن محمد بن علی عن ابی علی الخزار عن داود بن سلیمان قال: قلت لابی ابراهیم: انی اخاف ان یحدث حدث ولا القاک فاخبرنی من الامام بعدک؟ فقال: ابنی فلان یعنی ابا الحسن». یعنی: «داود بن سلیمان گوید:

به موسی بن جعفر عرض کردم: می‌ترسم پیش آمدی کند و من شما را نبینم. بفرمایید: امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فلان پسر من یعنی ابوالحسن».

و در مورد حضرت صادق - حتی اصحاب خاص آن حضرت نیز امام بعد از او را نمی‌شناختند من جمله «ابوحمزہ ثمالی» که از اصحاب خاص آن حضرت بوده امام بعد از حضرت صادق را نمی‌شناخته است چنان که در کتاب [خرائج راوندی: صفحه ۳۲۸ و کتاب بحار الانوار: چاپ اسلامیہ جلد ۴۷ صفحه ۲۵۱] آمده: چون وفات حضرت صادق را از اعرابی شنید صیحه زد و دست بر زمین کوبید و آن گاه از اعرابی پرسید شنیدی وصیتی کرده باشد؟ اعرابی گفت او به فرزندش عبدالله و فرزند دیگرش موسی و به منصور دوانیقی وصیت کرده و آن گاه ابوحمزہ گفت: «الحمد لله الذی لم یضلنا».

دیگر از اصحاب خاص آن حضرت «محمد بن علی الاحول» معروف به مؤمن الطاق است و او با همه ارادتی که به حضرت صادق داشته امام بعد از او را نمی‌شناخته است چنان که در کتاب «خرائج راوندی» صفحه ۳۳۰ و کتاب «بحار الانوار» جلد ۴۷ صفحه ۲۶۲ از هشام بن سالم روایت می‌کند که گفت:

«پس از وفات حضرت صادق، من و ابو جعفر احول (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم و مردم پیرامون عبدالله بن جعفر (پسر حضرت صادق) اجتماع کرده بودند بدین عنوان که وی امام بعد از پدرش می‌باشد پس من و مؤمن الطاق بر او وارد شدیم و از آن جهت که مردم در روایت آورده‌اند که امر امامت با پسر بزرگ‌تر است مادامی که در او عیبی نباشد ما از او مسائلی پرسیدیم که از پدرش می‌پرسیدم پس از او سؤال کردیم که زکات در چقدر واجب می‌شود؟

عبدالله گفت: در هر دویست درهم پنج درهم.

گفتیم: در صد درهم چقدر؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند، مرجئه هم چنین چیزی نمی‌گویند (عبدالله متهم بود که در مذهب مرجئه است) پس عبدالله دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت به خدا سوگند من نمی‌دانم مرجئه چه می‌گویند.

پس از نزد او بیرون آمدیم در حالی که سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم به کجا روی آوریم؟ من و ابوجعفر احوال در گوشه‌ای از کوچه‌ها نشستیم و نمی‌دانستیم که چه کسی را قصد کنیم و به کجا روی آوریم؟ و می‌گفتیم «الی المرجه؟ الی القدریه؟ الی الزیدیه؟ الی الخوارج...».

پس شخصی چون مؤمن الطاق و هشام بن سالم که ندانند امام بعد از حضرت صادق کیست یکی از دلایلی است که می‌رساند خداوند ۱۲ امامی را از جانب خود معین ننموده است و لذا در کتاب «فرق الشیعه» که از کتب معتبر شیعه است در صفحه ۹۹ و بعد ترجمه «محمدجواد مشکور» مشاهده می‌نماییم که بعد از فوت حضرت صادق، شیعیانش شش دسته شده‌اند:

گروهی از ایشان گفتند که جعفر بن محمد زنده است و نمرده و نمیرد.

گروهی گفتند که پس از جعفر بن محمد، پسرش اسماعیل بن جعفر امام بود. و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کرده گفتند این سیاستی بود که پدرش ساخته و از بیم مردمان او را پنهان کرده است.

گروه سوم گفتند که پس از جعفر بن محمد، نوه او محمد بن اسماعیل که مادرش کنیز بود امام است، زیرا در روزگار جعفر بن محمد، پسرش اسماعیل بدان کار نامزد بود و چون درگذشت، جعفر، پسر او محمد را جانشین خود ساخت، امامت حق محمد است و به جز او دیگری را شایسته نیست.

گروه چهارم از یاران جعفر بن محمد گفتند: پس از وی پسرش محمد بن جعفر که مادرش کنیز بود و حمیده نام داشت امام است باید دانست که موسی و اسحاق دو پسر دیگر جعفر با محمد از یک مادر بودند.

آورده‌اند که محمد بن جعفر در هنگام کودکی روزی به نزد پدر آمد همچنان که به سوی او می‌دوید دامن جامه‌اش پای‌گیر او شد و با روی به زمین خورد پدر او را از زمین بلند کرده بوسه بر سر و روی او داد و خاک از چهره بزدود و گفت: از پدرم شنیدم که گفت اگر تو را فرزندی باشد که مرا مانند، نام من به روی او بگذارد زیرا او به مانند من و پیغمبر است و بر سنت او می‌باشد. این دسته امامت را در محمد بن جعفر (ملقب به دیاج) و فرزندانش دانند و به نام پیشوای خود یحیی بن ابی سمیط، سمیطیه نامیده شده‌اند.

گروه پنجم گفتند که پس از جعفر بن محمد، پسرش عبدالله بن جعفر (ملقب به افطح) امام است چون وی در هنگام مرگ پدر مهترین فرزند او بود و در مجلس آن حضرت می‌نشست دعوی امامت و جانشینی پدر کرد. پیروان او حدیثی از ابوعبدالله جعفر بن محمد روایت کرده‌اند که گفته است امامت در بزرگترین فرزند امام است. از این رو بسیاری از کسانی که پیش از این به امامت جعفر بن محمد قائل بودند به پسرش عبدالله گراییدند.

گروه ششم از ایشان گفتند که (پس از جعفر بن محمد) پسرش موسی بن جعفر امام است. باری، گروهی که به موسی بن جعفر گرویده بودند با وی خلاف نجسته و تا بار دوم که به زندان افتاد به امامت او استوار ماندند، اما از آنگاه که به زندان افتاد در کار او اختلاف کرده درباره امامت او درگمان شدند؛ چون در زندان هارون الرشید درگذشت، بر پنج دسته گردیدند...

در این فصل از کتاب، بیشتر از کتب شیعه دلیل آوردیم و از کتب اهل سنت نیز به دست می‌آید که در آن زمان‌ها، ۱۲ امامی معین نبوده است. در فرق الشیعه نوبختی و برخی دیگر از کتب شیعه نشان داده شده است که بعد از فوت هر امامی از امامان شیعیان، شیعیان سرگردان شده و به دنبال یافتن جانشینی برای آن امامشان بوده‌اند.

علاوه بر این روایات و دلایلی که ما، در این فصل از کتاب برای اثبات مدعای خود آوردیم، روایات و دلایل دیگری نیز در تأیید ادعای ما وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌نماییم. و در فصل پرسش و پاسخ در این کتاب، سؤالاتی را درباره امامت مطرح نموده‌ایم و به آنها پاسخ گفته‌ایم که خوانندگان گرامی می‌توانند به آن فصل مراجعه نمایند.

عزاداری

یکی از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها در تاریخ بشریت، رحلت پدر مسلمانان، حضرت ابراهیم است. خداوند در آیه ۷۸ سوره حج ابراهیم را پدر مسلمانان نام نهاده است و فرموده است:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾﴾ [الحج: ۷۸].

یعنی: «و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید اوست که شما را برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است، آیین پدرتان ابراهیم (نیز چنین بوده است) او (خدا) بود که قبلاً شما را مسلمان نامیده و در این (قرآن نیز همین مطلب آمده است)».

با این که ابراهیم پدر امت اسلام و مسلمانان است ولی پیامبر در سالگرد فوتش برای او مجلس سالگردی برقرار نکرده و سینه زده و روضه‌خوانی بر پا ننموده است، زیرا این اعمال مشرکان و بت‌پرستان بوده و با تعالیم توحیدی مغایر بوده است. پیامبر اسلام در سالگرد فوت ابراهیم مجلس ختمی بر پا ننموده است و همچنین برای هیچ کدام از فرزندان او که قبل از خودش رحلت نمودند مراسم روضه‌خوانی و

سینه‌زنی بر پا نموده است. ضربه‌زدن به بدن و گونه‌ها و خراشیدن چهره و فریاد و اوایلا کشیدن در هنگام مصیبت از سنت‌های دوران جاهلیت بوده که خداوند در قرآن از آن نهی نموده است.

شیخ کلینی در کتاب کافی به سند خود از ابوعبدالله صادق گزارش کرده است که فرمود: «چون رسول خدا مکه را فتح نمود ابتدا مردان و سپس زنان به مکه آمدند تا با او بیعت کنند در آن هنگام خدای بزرگ این آیه شریفه را نازل نمود:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِر لِهِنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾﴾ [الممتحنة: ١٢].

یعنی: «ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن به سویت آمدند تا با تو بیعت کنند که هیچ چیز را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و زنا نکنند و اولادشان را نکشند و بر کسی از پیش خود افترا نبندند و در هیچ کار نیکی از تو نافرمانی نکنند با آنها بیعت کن و برای ایشان از خدا آمرزش بخواه زیرا که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

در آن هنگام ام حکیم، دختر حارث ابن هشام که همسر عکرمه فرزند ابی جهل بود، پرسید: ای رسول خدا، آن کار نیکی که خدا به آن فرمان داده تا درباره آن از تو نافرمانی نکنیم کدام است؟

پیامبر فرمود: «لا تلمطن خدأً ولا تخمشن وجهاً ولا تنتفن شعراً ولا تشققن جیباً ولا تسودن ثوباً ولا تدعین بویل». یعنی: «هیچ گاه ضربه بر گونه نزنید و چهره را نخراشید و مویی را نکنید و گریبانی را مدرید و جامه را سیاه نکنید و فریاد و اوایلا مکشید.»

«آن‌گاه رسول خدا بدین شرایط با آنها بیعت کرد»، (فروع کافی کتاب النکاح، ج ۵، ص ۵۲۷، چاپ تهران).

شیخ کلینی به سند دیگری از عمرو بن مقدام گزارش کرده که گفت:
 از ابوجعفر باقر شنیدم که می‌گفت: آیا می‌دانید معنای این گفتار خدای تعالی
 چیست؟ «لا یعصینک فی معروف» «در هیچ کار نیکی از تو نافرمانی نکنند».
 پاسخ دادم: نه.

گفت: رسول خدا به فاطمه فرموده: «إِذَا أَنَا مَت فَلَا تَحْمِشِي عَلِيَّ وَجَهَا وَلَا
 تَنْشُرِي عَلِيَّ شَعْرًا وَلَا تَنَادِي بِالْوَيْلِ بِالْوَيْلِ وَلَا تَقِيمِي عَلِيَّ رَأْحَةً». یعنی: «هنگامی که
 من مُردم، گونه بر من نخراش و موی را پریشان مکن و فریاد واویلا بر مدار و
 نوحه‌خوانی برای من بپا مکن».

سپس ابوجعفر باقر فرمود: «این است کار نیکی که خداوند بزرگ دستور داده
 است». (فروع کافی کتاب النکاح، جلد ۵، ص ۵۲۷)

انسان وقتی عزیزی را از دست می‌دهد بی‌اختیار ناراحت می‌شود لذا در کتاب
 «مسکن الفواد» ترجمه عباس دزفولی صفحه ۹۰ مشاهده می‌نماییم که رسول خدا
 هنگامی که یکی از فرزندانش به نام طاهر از دنیا می‌رود چشمان آن حضرت پر از
 اشک می‌شود اصحاب عرض می‌نمایند: یا رسول الله، گریه می‌کنی؟
 در جواب می‌فرماید: چشم می‌گرید و اشک جاری می‌شود و دل محزون می‌شود،
 ولی به خدا معصیت نمی‌کنم یعنی سخنی که سبب عصیان است گفته نمی‌شود.

در زندگی پیامبر نمونه‌ای یافت نمی‌شود که آن حضرت بعد از فوت کسی یا در
 حال تشییع جنازه کسی نوحه‌خوانی کرده و یا سینه‌زنی به راه انداخته باشد و لذا در
 روایات مشاهده می‌نماییم که از نوحه و فریاد در هنگام تشییع جنازه نهی شده است.
 در کتاب «مسکن الفواد» از ابن مسعود روایت می‌کند:

«قال رسول الله ﷺ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ صَرََبَ الحُدُودَ، وَشَقَّ الحُيُوبَ». یعنی: «پیغمبر

فرمودند: از ما نیست کسی که در مصیبت به صورت خود بزند و جامه خود را چاک نماید».

و همچنین در همان کتاب، صفحه ۹۵ آمده است:

«عن النبی انه نهی ان تتبع جنازه معهارنه». یعنی: «از پیامبر نقل شده که حضرت نهی فرموده از تشییع جنازه‌ای که با آن نوحه و فریاد باشد». در صفحه ۹۶ از ام سلمه روایت می‌کند:

«عن ام سلمه رضی الله عنها، قالت: لما مات أبو سلمة قلت: غریب وفی أرض غریبة لأبکین علیه بکاء یتحدث عنه فکنت قد تهیات للبکاء إذ أقبلت امرأة ترید أن تساعدنی واستقبلها رسول الله ﷺ فقال: أتریدین أن تدخلی الشیطان بیئا قد أخرجہ الله منه فکففت عن البکاء». یعنی: «هنگامی که ابوسلمه (شوهر اولش) از دنیا رفت من با خود گفتم: در این سرزمین، من به این مصیبت گرفتار شدم گریه و عزاداری برای او بر پا می‌کنم که زیننده باشد و خود را برای آن آماده می‌کردم. اتفاقاً زنی که نوحه‌گر بود هم بر من وارد شد و می‌خواست مرا در آن مصیبت کمک کند. پیغمبر اکرم فرمود: آیا می‌خواهید دوباره شیطان را که خدای تعالی از این خانه بیرون رانده است برگردانید؟ من با این جمله‌ی رسول خدا از عزاداری خودداری کردم». و این روایت دلالت دارد بر این که نوحه‌سرایی در مصیبت، میدانی است برای وسوس شیطانی.

همچنین شیخ مفید در کتاب «ارشاد» آورده که حضرت حسین به خواهرش زینب فرمود: «یا أختی! إنی أفسمت علیک فابری قسمی لا تشقی علیّ جیبا ولا تخمشی علیّ وجها ولا تدعی علیّ بالویل والثبور إذا أنا هلکت». یعنی: «ای خواهر جان، من تو را سوگند دادم تو به سوگند من وفادار باش؛ چون کشته شدم گریبان بر من چاک مکن و چهره مخراش و در مرگ من واویلا واثبورا مگو».

و همچنین شریف رضی در نهج البلاغه از حضرت علی آورده که فرمود:

«ینزل الصبر علی قدر المصیبة ومن ضرب یده علی فخذہ عند مصیبتہ

حبط عمله». [نهج البلاغة: باب المختار من حکم امیرالمؤمنین، شماره ۱۴۴، چاپ بیروت]. یعنی: «صبر به اندازه مصیبت به انسان می‌رسد و کسی که در مصیبت بران خود بکوبد اجرش تباه می‌شود».

کلینی در «کافی» نیز به سند خود از امام موسی بن جعفر آورده که فرموده: «ضرب الرجل یده علیٰ فخذہ عند المصیبة إحباط لأجره». [الفروع من الکافی: ج ۳، ص ۲۲۵]. یعنی: «مردی که به هنگام مصیبت دست خود را بر رانش بکوبد موجب تباه کردن اجرش می‌شود».

و وظیفه مصیبت دیدگان این است که طبق آیات ۱۵۳ و ۱۵۶ سوره بقره با صبر و نماز از خدا یاری جویند و بگویند ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶].

و در صفحه ۵۶ کتاب «مسکن الفواد» از یوسف بن عبدالله بن سلام نقل کرده که پیغمبر هر وقتی شدت و مصیبتی بر خانواده‌اش وارد می‌شد ایشان را امر می‌کرد به نماز خواندن و این آیه را قرائت می‌کرد ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲]. یعنی: «امر کن خانواده‌ات را به نماز و صبر را درباره آن بپذیر».

در صفحه ۵۷ کتاب «مسکن الفواد» آورده است:

«عن جابر عن الباقر قال: أشد الجزع الصراخ بالويل والعيول ولطم الوجه والصدر وجز الشعر ومن اقام النواحة فقد ترك الصبر ومن صبر واسترجع وحمد الله جل ذكره فقد رضى بما صنع الله و وقع اجره على الله ﷻ ومن لم يفعل ذلك جرى عليه القضا و هو ذميم و احبط الله اجره». یعنی: «جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر نقل کرده که فرمود: سخت‌ترین بی‌تابی‌ها فریاد به واویلا و ناله کشیدن و لطمه به صورت زدن و به سینه کوبیدن و موی کندن است

کسانیکه جلسه نوحه‌سرایی برپا می‌کنند صبر بر مصیبت نکرده‌اند و کسانی که صبر نکنند قضا و حکم الهی بر ایشان جاری می‌شود در حالی که مذمومند و اجر ایشان ضایع شده است.»

همچنین علمای قدیم امامیه به پیروی از قرآن و سنت رسول‌خدا همگی اجماع کرده‌اند بر آن‌که ضربه زدن بر بدن و چهره و نوحه‌های باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگی حرام‌اند و خداوند این قبیل کارها را بر مسلمانان روا نهموده است.

ابوجعفر طوسی در کتاب «مبسوط» می‌نویسد: «البكاء لیس به اجماعا باس و اما اللطم والحدش و جز الشعر و النوح فانه کله باطل محرم اجماعاً». [المبسوط: جلد ۱، صفحه ۱۸۹ چاپ تهران]. یعنی: «گریستن گناهی ندارد اما ضربه‌زدن بر بدن و پیکر و چهره و خراشیدن و چیدن (یا تراشیدن مو به هنگام مصیبت) و نوحه‌های باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگی به اجماع فقها باطل و حرام شده‌اند.» و همچنین محمد بن ادریس حلی در کتاب «السرائر» می‌نویسد: «البكاء لیس به باس و اما اللطم والحدش و جز الشعر و النوح بالباطل فانه محرم اجماعاً». [السرائر: جلد ۱، ص ۱۷۳، چاپ قم].

یعنی: «گریستن گناهی ندارد ولی ضربه‌زدن بر پیکر و چهره و خراشیدن و چیدن یا (تراشیدن مو هنگام مصیبت) و نوحه‌های باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگی به اجماع فقها حرام شده‌اند.»

و همچنین شیخ محمدحسین نجفی در کتاب «جواهر» می‌نویسد: «نعم لا یجوز اللطم و جز الشعر اجماعاً». [الجواهر: ج ۴، ص ۳۶۷، چاپ بیروت]. یعنی: «آری، ضربه‌زدن بر پیکر و چیدن موی برای مصیبت وارد شده به اجماع فقها جایز نیست.» دیگر این که می‌دانیم رحلت رسول‌گرامی اسلام مصیبت بزرگی برای مؤمنین است،

با این وصف حتی یک آیه در قرآن نیامده که در آن دستور داده شده باشد که بعد از فوت پیامبر برای او روضه خوانی کنید و سینه‌زنی به راه بیندازید.

و پیغمبر نیز برای شهدای جنگ بدر و جنگ احد و دیگر جنگ‌ها سینه‌زنی راه نینداخت و روضه‌خوانی برپا نکرد و همان‌گونه که در آیه‌ی قرآن و روایات مشاهد نمودید نوحه‌سرایی و روضه‌خوانی و سینه‌زنی و قمه‌زنی و از این قبیل کارها در اسلام نهی شده است.

ولی متأسفانه مشاهده شده است که تا این تاریخ روضه‌خوانی و سینه‌زنی و مجالس سوگواری در ایران روز بروز پر رونق‌تر شده است و مداحان از هیچ بدعت و شرک و خرافاتی فروگذار نکرده‌اند. امیدواریم این کتاب باعث آگاهی مردم و نجات افرادی باشد که در شرک و خرافات غوطه‌ور هستند و توشه‌ای نیز برای آخرت ما باشد.

نذر و قربانی در اسلام

نذر، عبارت از آن است که کسی جهت انجام مقصودی که از خدا خواسته با خدای خود شرط کند که اگر حاجت وی برآید به عملی برای خدا اقدام نماید یا فعلی را ترک کند.

مقدس اردبیلی در کتاب [زبده البیان: صفحه ۴۹۳، چاپ المرتضویة] در تعریف نذر می‌گوید: «النذر هو عقد المرء علی نفسه فعل شیئی من البر بشرط ولا ینعقد ذلك الا بقوله «الله علیّ کذا» ولا یثبت بغير هذا اللفظ». یعنی: «نذر، عبارت از عقدی است که به وسیله آن، انسان چیزی را بر خود واجب می‌کند، البته از اعمال و کارهای خوب و آنچه در جهت نیکی باشد با شرایط خاص و انعقاد شرعی آن با لفظ «برای خدا بر عهده من فلان نذر» می‌باشد که با غیر این لفظ شرعاً منعقد نمی‌شود».

و در [وسائل الشیعة: جلد ۱۶، کتاب النذر، ص ۲۱۹] آمده است: «و عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن محمد بن اسماعیل عن محمد بن الفضیل عن ابی الصباح الكنانی قال: سالت ابا عبدالله رجل قال: علیّ نذر قال لیس النذر بشیئی حتی یرسمی لله صیاما او صدقه او هدیا او حجا». یعنی: «کنانی می‌گوید: از حضرت صادق درباره مردی که بگوید بر من فلان نذر است سؤال نمودم، ایشان گفتند تا نام خدا را نبرد نذر صحیح نخواهد بود».

نذر از عبادات است و عبادات فقط باید برای خدا باشد و در قرآن مجید سوره مریم آیه ۲۶ مشاهده می‌نماییم که خداوند به مریم تعلیم می‌دهد که به قومش بگوید:

﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾ [مریم: ۲۶].

یعنی: «ای مریم به قومت بگو) برای خداوند رحمان روزه (سکوت) نذر دارم پس امروز با بشری سخن نگویم».

و از، لام اختصاص که در این آیه بر سرکلمه «رحمن» آمده به دست می‌آید که نذر را بدون قید و شرط اختصاصاً برای خدا کرده و نذر برای غیر خدا شرک است. ولی متأسفانه دیده می‌شود برخی از عوام برای حضرت عباس و حضرت حسین نذر می‌کنند در صورتی که می‌دانیم نذر پیمانی است که فقط با خداوند و برای او باید منعقد شود و اگر کسی برای غیر خدا نذر نماید مشرک می‌شود زیرا عبادت غیر خدا را نموده است. و علاوه بر این حضرت عباس و حضرت حسین که از این جهان رحلت نموده‌اند حضور ندارند تا صدای ما را بشنوند و یا ما را ببینند و اگر کسی بگوید آنها در همه جا حاضرند مشرک در صفت خدا که حضور در همه جا است شده است. و ما در فصل اول این کتاب در این‌باره بسی سخن رانده‌ایم.

برخی از عوام بر روی شله زرد نذری خود می‌نویسند «یا حسین» که این کار آنها شرک در شرک است و می‌دانیم خداوند در سوره مائده آیه ۳ فرموده که از چیزهایی که غیر از خداوند بر آنها بانگ زده شده است نخورید (چون شرک است) برخی از عوام گمان می‌نمایند کسی که برای حسین گریه کند یا در روز عاشورا خرجی دهد حسین در روز قیامت شفیعش خواهد شد در صورتی که طبق آیات قرآن در روز قیامت همه کارها به دست خدا است و هیچ کس در آن روز از خود اختیار و قدرتی ندارد و در فصل شفاعت گفتیم که طبق آیات قرآن، پیامبر نیز برای نجات کسانی که مستحق آتش می‌شوند کاری نمی‌تواند بکند.

خداوند در آیه ۳۵ سوره آل عمران از نذر سخن می‌گوید و می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي ۗ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾﴾ [آل عمران: ۳۵].

یعنی: «همسر عمران گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم برای تو نذر می-

کنم تا آزاد شده باشد، پس از من قبول کن همانا تویی شنوای دانا».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که همسر عمران مستقیماً خدا را ندا می‌نماید و می‌گوید خدایا برای تو نذر کردم و می‌گوید خدایا از من قبول کن و در آخر می‌گوید همانا تویی شنوای دانا. نذر پیمانی است بین مخلوق و خالق و باید برای خدا باشد و خداست که نذر را قبول می‌کند و خداست که در همه جا حاضر است و به اسرار دل همه آگاه است و شنواست.

نذر از عبادات است و باید برای خدا باشد. نذر پیمانی است بین مخلوق و خالق و اگر کسی انبیاء و شهدا را نیز مانند خدا در همه جا حاضر و ناظر بداند و با آنها پیمان نذر ببندد به دو شرک مبتلا می‌گردد: یکی این که نذر را که از عبادات است و باید برای خدا باشد برای غیر از خدا قرار می‌دهد.

دوم این که صفت خدایی را که حاضر بودن در همه جا و آگاه بودن به هر چیز است را به مخلوق می‌دهد.

یکی دیگر از اقسام شرک، ذبح و قربانی برای غیر خداست و ذبح و قربانی باید برای خدا باشد و نام غیر خدا در وقت ذبح و نحر ذکر نشود.

خداوند در آیه ۱۷۳ سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَحَلْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ ﴿۱۷۳﴾﴾ [البقرة: ۱۷۳].

یعنی: «حرام کرده است بر شما مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه را که

در وقت قربانی بر آن غیر خدا بانگ بردارند...».

و منظور از ﴿مَا أَهْلَ بِهِ لِعَبْرِ اللَّهِ﴾ در این آیه این است که مشرکان به نام بت‌ها و معبودهای غیر خدا قربانی می‌کردند و در موقع قربانی می‌گفتند: «ای بت، این گوسفند را به نذر تو قربانی می‌کنیم و به واسطه تو به خدا تقرب می‌جوئیم».

قربانی باید برای خدا باشد و در هنگام قربانی نمودن نام خدا هم برده شود و اگر برای خدا نباشد ولی در موقع قربانی نام خدا هم برده شود باز هم شرک خواهد شد.

خداوند در آیه ۱۶۲ سوره انعام می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾﴾
[الأنعام: ۱۶۲].

یعنی: «بگو نماز و قربانی و زندگی و مرگم برای خدایی است که پروردگار جهانیان است».

حکمت قربانی این است که برای خدا قربانی کنند و نام خدا را در موقع قربانی کردن ببرند و اغنیا برای رضای خدا از گوشت قربانی به مستمندان بدهند.

خداوند در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره حج می‌فرماید:

﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۳۶﴾ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾﴾ [الحج: ۳۶-۳۷].

یعنی: «و شتران را برای شما از (جمله‌ی) شعائر خدا قرار دادیم در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها در حالی که برپای ایستاده‌اند ببرید و چون به پهلو غلتیدند از آنها بخورید و به تنگ‌دست و بینوا بخورانید این‌گونه آنها را برای شما رام کردیم تا که شکرگزار باشید (۳۶) هرگز گوشت‌ها و خون‌های آنها به خدا نخواهد رسید ولی تقوای

شما است که به او می‌رسد این‌گونه خداوند آنها را برای شما رام کرد تا خدا را به پاس آن که شما را هدایت نموده به بزرگی یاد کنید و نیکوکاران را مژده بده (۳۷)».

برخی از عوام جلوی ماشین و یا جلوی عروس و حاجی و یا جلوی جسد میت قربانی می‌کنند که این اعمال بدعتی در اسلام می‌باشد. و دکتر شهابی که از استادان شیعه مذهب می‌باشد در کتاب «ادوار فقه» جلد دوم، صفحه ۲۰۵، در این باره می‌نویسد: «از جمله‌ی «ما اهل لغیر الله به» با دقتی چنان به نظر می‌رسد که کشتارهای به عنوان جلو پای مسافر یا عروس یا داماد و امثال اینها اهلل برای غیر خدا باشد و لو ذکر نام خدا هم در موقع ذبح بشود و شاید که «اهل لغیر الله به» را با اسم «ذکر اسم الله علیه» نسبت عموم و خصوص من وجه باشد پس حلالی و مذکی موقعی است که اهلل برای خدا و ذکر نام خدا هم با آن باشد و اگر نام خدا باشد و اهلالی برای غیر خدا باشد یا اهلل برای خدا باشد و نام خدا (بسم الله) گفته نشد در تذکیه اشکال و لا اقل مشکوک خواهد بود».

شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» و بیهقی از زهری و او از رسول خدا روایت کرده است: «إنه نهی عن ذبائح الجن قال: وذبیح الجن أن یشتري الدار أو یستخرج العین وما أشبه ذلك فیذبح لها ذبیحة للطیرة وکانوا فی الجاهلیة یقولون إذا فعل ذلك لن یضر أهلها الجن فأبطل ذلك ونهی».

یعنی: «(پیغمبر) از قربانی‌های جن نهی فرمود و مراد از قربانی جن این است که کسی خانه‌ای می‌خرد یا چشمه‌ای احداث می‌کند برای رفع تشام گوسفندی بکشد. در جاهلیت می‌گفتند اگر گوسفندی در وقت خریدن خانه یا احداث چشمه قربانی شود اهل آن خانه و چشمه از آزار جن در امان خواهند ماند. رسول گرامی اسلام این کارها را باطل و نهی فرمود».

قربانی باید برای خدا و با نام خدا باشد و قربانی برای غیر خدا شرک می‌باشد.

استخاره

یکی از خرافاتی که در جامعه‌ی ما ایران، به اسم اسلام رایج است و در واقع برخلاف اسلام می‌باشد، استخاره است، چه بسا از افرادی که در اثر استخاره نمودن با قرآن و یا تسبیح و خوب و یا بد آمدن، راهی را به پیروی استخاره پیموده‌اند که به زیان خودشان و خانواده و جامعه‌شان بوده است.

در گوشه‌ی مسجدی فرادا نماز می‌خواندم و عده‌ای در آن طرف مسجد در حال خواندن نماز جماعت بودند. بعد از تمام شدن نماز جماعت شنیدم خادم مسجد با صدای بلند به پیش نماز گفت: «خانمی می‌خواهد برایش استخاره کنید» پیش نماز هم قرآن را باز نمود و بعد از مدتی گفت: «خیر است انشاءالله».

در ایران روزانه هزارها استخاره انجام می‌شود و برخی که معتقد به استخاره هستند راه زندگیشان را به گمان خود به وسیله استخاره پیدا می‌کنند. در صورتی که خداوند در هیچ جای قرآن نفرموده است که راه زندگی خود را با فال‌زدن به قرآن و یا تسبیح و نظایر آن معلوم کنید، بلکه فرموده که مؤمنین در کارها عقل خود را به کار اندازند و با یکدیگر مشورت نمایند.

خداوند در قرآن یکی از صفات مؤمنین را مشورت نمودن با یکدیگر بیان نموده است. و در سوره شوری، آیه ۳۸ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳۸﴾ [الشوری: ۳۸].

یعنی: «مؤمنین که قبول نمودند فرمان پروردگار خود را و بر پا داشتند نماز را، کارشان میانشان با مشورت انجام شود و از آن چه ایشان را روزی دادیم انفاق نمایند».

خداوند در قرآن انسان‌ها را به تعقل و تفکر امر نموده است و در بیش از پنجاه آیه از قرآن سفارش به تعقل و تفکر وجود دارد و حتی در آیه ۱۰۰ سوره یونس کسانی را که تعقل نمی‌کنند پلید نامیده است و می‌فرماید:

﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۰۰].

یعنی: «... (خداوند) پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی‌کنند قرار می‌دهد».

و در آیه ۲۲ سوره انفال می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الأنفال: ۲۲].

یعنی: «همانا بدترین جنبنندگان در نظر خدا آن کر و لال‌هایی هستند که عقل خود را به کار نمی‌اندازند».

از این آیات و برخی دیگر از آیات قرآن به دست می‌آید که مؤمنین باید در کارها تعقل نمایند و با یکدیگر مشورت نیز بنمایند.

دیگر این که خداوند در آیه ۹۰ سوره مائده به «ازلام» اشاره نموده است و فرموده «ازلام» از عمل شیطان است از آن دوری نمایید و همچنین در آیه ۳ سوره مائده نیز از «ازلام» به بدی یاد نموده است و در تفسیر «مجمع البیان» که از تفاسیر شیعی است و در تفسیر طبری و برخی دیگر از تفاسیر در ذیل آیه ۳ سوره مائده گفته‌اند: «(ازلام) تیرهایی بوده که مشرکین دوران جاهلیت بر روی بعضی از آنها نوشته بودند «امر ربی» (پروردگام امر نمود) و بر روی برخی از تیرها نوشته بودند «نهانی ربی» (پروردگام نهی نمود) و بر روی بقیه آن تیرها چیزی نمی‌نوشتند و تیرها را در قدحی ریخته و هنگامی که می‌خواستند به مسافرت بروند و یا کار مهمی را انجام دهند قدح را تکان

می دادند و تیرها را مخلوط می کردند و دستشان را داخل قدح می بردند اگر تیری بیرون می آمد که بر روی آن نوشته شده بود «امر ربی» آن کار را انجام می دادند مثلاً اگر می خواستند به مسافرت بروند به مسافرت می رفتند و اگر بر روی تیری که از قدح بیرون می آوردند نوشته شده بود «نهانی ربی» آن کار را انجام نمی دادند و اگر بر روی تیری که از قدح بیرون می آوردند چیزی نوشته نشده بود مخیر بودند که آن کار را انجام دهند و یا انجام ندهند و یا در برخی از مواقع آن تیری را که روی آن چیزی نوشته نشده بود دوباره به قدح می انداختند و استخاره می نمودند» و در آیه ۹۰ سوره مائده مشاهده می نمایم که خداوند این عمل مشرکین را نیز عمل شیطانی دانسته است و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَأَجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۹۰﴾﴾ [المائدة: ۹۰].

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید همانا شراب و قمار و بت ها و «ازلام» پلید است و از عمل شیطان است پس از آنها اجتناب کنید شاید که رستگار گردید.» در اصول کافی باب «فضل قرآن» از حضرت صادق روایت کرده است «لا تتفال بالقرآن». یعنی: «تفال به قرآن نزن». یعنی: «قرآن را کتاب فال قرار مده». یعنی: «با قرآن استخاره نکن».

متأسفانه در زمان ما، نه تنها با قرآن استخاره می کنند بلکه با تسبیح نیز استخاره می نمایند.

داستان جالب از استخاره

آقای دستغیب یکی از علمای شیعه در کتاب استعاذه (پناهندگی به خدا) در صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸، داستانی نقل کرده که آن را در اینجا می آوریم:

«در اصفهان یکی از اعلام به مرض حصبه مبتلا شد، پس از مداوا و اوان پرهیز بود که باید مخصوصاً از زیاده روی در خوراک پرهیز کند وگرنه حصبه عود می کند.

یکی از اعیان اصفهان از علما از آن جمله ایشان دعوت می‌کند سفره رنگین را پهن می‌کنند در آن انواع خوراکی‌ها موجود بود. در این حال این بزرگوار مردد می‌شود چه کند؟ اگر نخورد به خودش سخت می‌گذرد و هم به صاحب‌خانه برمی‌خورد و اگر بخورد خوف ضرر است. بالاخره با قرآن مجید استخاره کرد آیه شریفه: ﴿ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ...﴾ آمد که مضمونش آن است که وحی تکوینی به زنبور عسل رسید که «از هر میوه بخور...» این بزرگوار هم فوراً آستینش را بالا زد و از انواع خوردنی‌ها مشغول شد، خوردنی آن هم چه خوردنی، کسی که چند روز در پرهیز بود حالا به چنین سفره رنگینی رسیده اجمالاً در همان مجلس نعلش‌کش آوردند و او را بیرون بردند و آخرش همان سفره به قیمت جانش تمام شد».

استخاره نمودن علامه طباطبایی

سید محمد حسین حسینی تهرانی، معروف به علامه حسینی که یکی از شاگردان علامه طباطبایی، صاحب تفسیرالمیزان است در کتاب «مهر تابان» از انتشارات باقرالعلوم در صفحات ۶۰ و ۶۱ درباره استخاره علامه طباطبایی می‌نویسد:

«و به همین علت مهاجرت علامه طباطبایی به قم و تحمل این همه مشکلات و دوری از وطن مألوف برای احیای امر معنویت و ادای رسالت الهی در نشر و تبلیغ دین و رشد افکار طلاب و تصحیح عقاید حقه نشان دادن راه مستقیم تهذیب نفس و تزکیه و اخلاق و طهارت و تشرف به لقاءالله و ربط با عالم معنی می‌باشد. چنانچه آن فقید سعید فرمودند: وقتی از تبریز به قم آمدم و درس اسفار را شروع کردم و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یک‌صد نفر در مجلس حضور پیدا کردند حضرت آیت الله بروجردی رحمة الله علیه اولاً دستور دادند شهریه طلابی را که به درس اسفار می‌آمدند قطع کنند بر همین اساس چون خبر آن به من رسید متحیر شدم که خدایا چه کنم؟ اگر شهریه طلاب قطع شود این افراد بی‌بضاعت که از شهرهای دورآمده‌اند و فقط ممر معاش آنها شهریه است چه کنند؟ و اگر به خاطر شهریه، اسفار را ترک کنم

لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاب وارد می‌آید. من همین طور در تحیر به سر می‌بردم تا بالاخره یک روز که به حال تحیر بودم و در اتاق منزل از دور کرسی می-خواستم برگردم چشمم به دیوان حافظ افتاد که روی کرسی اتاق بود آن را برداشتم و تفأل زدم که چه کنم؟ آیا تدریس اسفار را ترک کنم یا نه؟ این غزل آمد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغرکنم
 محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
 من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها
 توبه از می وقت گل دیوانه باشم گرکنم
 چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست
 کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
 عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کده
 سر فرو بردم در آنجا تا کجا بر سر کنم
 لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق
 داوری دارم بسی یا رب که را داور کنم

باری، دیدم عجیب غزلی است این غزل می‌فهماند که تدریس اسفار لازم و ترک آن در حکم کفر سلوکی است».

خواننده گرامی، علامه طباطبایی برای این که ببیند کتاب اسفار را درس بدهد و یا درس ندهد به کتاب حافظ تفأل زده و غزلی آمده و نتیجه گرفته است که باید کتاب اسفار را درس بدهد. آخر در کجای قرآن گفته شده که برای پیدا نمودن راه به کتاب حافظ تفأل بزنید؟ در قرآن فال زدن به قرآن نهی شده است چه برسد به دیوان حافظ با آن غزل‌هایش. قرآن را باید مطالعه نمود و معنی آن را فهمید و در زندگی به کار برد. باز نمودن قرآن و آیه‌ای آمدن و از آن نتیجه گرفتن که خوب است یا بد، عملی شیطانی و توهین و بازی گرفتن آیات قرآن است و دروغ بستن به خداست که

از بزرگ‌ترین گناهان است؛ چه برسد به دیوان حافظ که شاعری آن را نوشته است. چون در جامعه ما ایران، برخی از افراد معتقد به فال حافظ هستند و علاقه‌ای به اشعار حافظ دارند بد نیست مختصری درباره حافظ و دیوانش سخن برانیم. حافظ با این که حافظ قرآن بوده و حفظ داشتن قرآن خوب است، ولی متأسفانه عامل به قرآن نبوده است و به بی‌راهه رفته است که این گمراهی‌ها در اشعارش پیداست. درباره توبه می‌گوید:

به قصد توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن می‌رسد چه چاره کنم؟
گمراهی حافظ در این شعر نمایان است و احتیاج به توضیح ندارد. حافظ یک انسان سرگردانی بوده که نان را به نرخ روز می‌خورده گاهی خود را مسلمان نشان می‌داده گاهی منکر دین می‌شده. به قضا و قدر معتقد بوده و مداح پادشاهان ظالم بوده و هدفش از مداحی نمودن، گرفتن پول از پادشاهان بوده است.

حافظ می‌گوید:

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشہ عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد
حافظ درباره سلطان اویس می‌گوید:
من از جان بنده سلطان اویسم اگر چه یادش از چاکر نباشد
حافظ درباره سلطان منصور می‌گوید:

شاه منصور واقف است که ما روی همت به هر که بنهیم
دشمنان را ز خون کفن سازیم دوستان را قبای فتح دهیم
وام حافظ بگو که باز دهند کرده‌ای اعتراف و ما گوئیم
حافظ از تیمور که کشنده شاه منصور بود در دیوانش تجلیل کرده در صورتی که می‌دانیم که تیمور چقدر بی‌رحم و خونخوار بود.

خلاصه این که حافظ در دیوانش از بیش از بیست شاه و وزیر تعریف نموده است. حافظ نه تنها از پادشاهان زمان خود تعریف نموده بلکه از گبرانی که در زمان

او نبوده‌اند تعریف نموده است؟ مثلاً خسرو پرویز که نامه پیغمبر را پاره نمود و از ایران برای دستگیری و کشتن آن حضرت مأمور فرستاد.

حافظ در مدح خسرو پرویز می‌گوید:

بده ساقی آن می که عکسش ز جام به کیخسرو و جم فرستد پیام
روان بزرگان ز خود شاد کن ز پرویز و از باربُد یاد کن

این شعر نه تنها تعریف از کفار زمان پیغمبر یعنی خسرو پرویز و گبرانی چون کیخسرو و جم است بلکه در شعر گفته است «روان بزرگان زخود شاد کن، ز پرویز و از باربُد یاد کن».

و ما در فصل اول این کتاب ثابت نمودیم که کسانی که از این جهان می‌روند بعد از مرگشان از دنیا غافلند و روحشان از کارهایی که در این جهان انجام می‌شود آگاه نیست.

حافظ در تعریف از «می» می‌گوید:

ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را
ساغر می بر کفم نه تازه بر بر کشم این دلق ازرق فام را

برخی می‌گویند منظور از «می»، در دیوان حافظ «می معنوی» است نه «می انگوری»، در جواب می‌گوییم حافظ در دیوانش می‌گوید:

بر سر آنم که نوشم می و گنه نکنم اگر موافق تدبیر من شود این تقدیر
اگر منظور از «می»، «می معنوی» بود، پس چرا حافظ تصمیم گرفت که آن «می» را ننوشد؟ دیگر این که «می معنوی» گناهی ندارد که حافظ تصمیم داشته آن را ننوشد.

حافظ در دیوانش آخرت را به مسخره گرفته و گفته است:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم
حافظ ماه رمضان را به مسخره گرفته و گفته است:

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت در ده قلدح که موسم ناموس و نام رفت

عمر عزیز برفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت حافظ، قائل به جبر بوده و بد نامی خود را از قضا و قدر می داند و می گوید:
 در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را
 ای خواننده عزیز، آیا دیوان حافظ با آن همه مداحی و تعریفی که از پادشاهان
 ستمگر و «می» و یار و غیره که در آن است باید کتاب فال علامه طباطبایی قرار
 بگیرد و راه زندگیش را از دیوان حافظ به دست آورد؟

آیا خداوند چنین فرمانی داده؟ و چنانچه مشاهده نمودید تفأل به قرآن حرام
 است و خداوند در هیچ جا نفرموده که راه زندگیتان را با تفأل زدن به قرآن به دست
 آورید بلکه به ما دستور داده که قرآن را مطالعه کنیم و معنی آن را بفهمیم و در زندگی
 به کار ببریم، ولی متأسفانه مشاهده می نماییم در جامعه‌ی ما ایران، استخاره رایج
 است و با قرآن و تسبیح و نظایر آن استخاره می کنند و از آن بدتر تفألی است که
 علامه طباطبایی با دیوان حافظ زده که آیا اسفار را درس بدهد و یا درس ندهد.

در نقد غزلیات حافظ، نویسندگانی چون «محمدجواد خراسانی» در کتاب
 «البدعة والتحرّف» و «علامه برقی» در کتاب «حافظ شکن» و «ملا محمدطاهر
 قمی» در کتاب «تحفة الاخیار» نوشتاری دارند. همچنین برخی دیگر از نویسندگان
 که برای اختصار از ذکر نام و کتب آنها خودداری می نمائیم.

نظر علامه فرید تنکابنی درباره استخاره

علامه فرید تنکابنی در کتاب «اسلام چنان که بود» در صفحه ۱۹۴ درباره استخاره
 می نویسد:

«اعتقاد به این گونه امور که استخاره نیز در عداد آنها است چون مایه ضعف
 نفس و تزلزل عزم و اراده است در آیینی همچون اسلام که آیین کار و کوشش است و
 قوت ایمان و ثبات عزم و اراده مورد توجه مخصوص می باشد هیچگاه روا نباشد و
 قهراً مجاز نشده چنان که پیغمبر اکرم تفأل با قرآن را که جز استخاره چیزی نیست

نهی فرموده و دستور داده مانند یهودیان کتاب خدا را مورد تفأل قرار ندهید. احادیثی که متضمن استخاره است در صورت صحت آنها حتماً منظورشان معنی لغوی آن است. یعنی در اقدام به هر کاری از خدا طلب خیر بکن.

چنان که ابن ادریس پس از این که روایات استخاره را به مناسبت این که روایتش فطوحی مذهب بودند رد می‌کند می‌گوید: «در صورت صحت آنها منظور آنها دعا و طلب خیر از خداوند در موقع شروع به کار است».

شیخ طریحی نیز در کتابش (مجمع البحرین) استخاره را عبارت از دعا و طلب خیر از خدا می‌داند و گرنه با استقسام با «ازلام» که اعراب در جاهلیت هنگامی که در انجام یکی از دو امر متحیر بودند معمول بود و در قرآن اکیداً از آن نهی شده چه فرق دارد چه این هم نوعی استقسام است منتهی با قرآن یا تسبیح».

نظر علامه تنکابنی را درباره استخاره مشاهده نمودیم.

نظر آقای دستغیب درباره استخاره:

ما، در چند صفحه قبل داستانی از کتاب «استعاذه» نوشته‌ی آقای دستغیب که از علمای شیعه است را درباره استخاره آوردیم. همچنین وی در صفحه ۱۴۶ کتابش درباره استخاره نوشته است:

«چقدر عادت زشتی مسلمانان پیدا کرده‌اند؟ فلانی می‌خواهد معامله بکند استخاره می‌کند که اگر منفعت فراوانی می‌برد خوب بیاید. این که استخاره نشد».

در صفحه ۱۵۰ کتاب استعاذه نوشته است:

«بعضی از استخاره‌ها و فال گرفتن‌ها به قرآن غلط است اینها آتیه‌بینی است مثلاً زنی می‌خواهد دخترش را شوهر دهد استخاره می‌کند ببیند پیش آمدش چه می‌شود؟ درب خانه فلان آقا می‌رود می‌گوید بد است دلش آرام نمی‌گیرد جای دیگر می‌رود می‌گوید خوب است آن وقت می‌گوید این چه جور می‌شود یکی می‌گوید خوب، دیگری می‌گوید بد؟ اصلاً کدام روایت به تو دستور داده که این کار را بکنی؟».

در صفحه ۱۵۸ نوشته است:

«آنچه در زمان ما مرسوم است که بالای قرآن‌ها خوب و یا بد می‌نویسند و یا نزد عالمی می‌آیند که برای ما استخاره کن، علامه مجلسی می‌فرماید: «برای نمونه ما یک روایتی نداریم که یک نفر از شیعیان خدمت امام آمده باشد که آقا برای من با قرآن استخاره کنید، اصلاً بنا نبوده این کار را بکنند».

آقای دستغیب در صفحه ۷۰ نوشته است:

«هنگام امتحان مدارس که می‌شود مکرر جوان‌هایی می‌آیند که آقا یک استخاره بگیرید ببینید قبول می‌شویم یا نه؟ اجمالاً آنچه در شرع است می‌گویم شما هم به غائبین برسانید این راه غلط را ترک کنید و دین را با خرافات آلوده نکنید».

نمونه‌هایی از نوشته آقای دستغیب در کتاب «استعاذه» را مشاهده نمودید. متأسفانه آقای دستغیب در کتاب «استعاذه» به نقد صحیح استخاره پرداخته و به اصطلاح یکی به نعل زده یکی به میخ، که ما، در این نوشتار آن قسمت از نوشته او را که صحیح بود آوردیم.

قرعه کشی

به نظر می‌رسد که قرعه‌کشی شرعاً اشکالی نداشته باشد و برخلاف عقل نیز نمی‌باشد. فرض بفرمایید فروشنده‌ای صد عدد کیف داشته باشد و هم زمان دویست نفر مشتری، اگر قرعه‌کشی کند و به آن صد نفری که قرعه به نامشان افتاده کیف‌ها را بفروشد ظاهراً اشکالی ندارد البته آن قرعه‌کشی که در زمان طاغوت رایج بود که دو تومان می‌دادند و بلیط بخت‌آزمایی می‌خریدند و احیاناً مبلغی برنده می‌شدند قمار بود و گناه بزرگی بود.

حال، این سؤال مطرح می‌شود که آیا در قرعه‌کشی، خداوند می‌تواند قرعه را به

نام شخص معینی قرار دهد؟

جواب این است که خداوند بر هر کاری قادر است و در آیه ۴۴ سوره آل‌عمران

مشاهده می‌نماییم که در قرعه‌ای که برای تعیین کفیل برای مریم انداختند خداوند

اراده نموده که قرعه به نام زکریا بیفتد.

همچنین در آیه ۱۴۱ سوره الصافات مشاهده می‌نماییم که در قرعه‌ای که یونس در کشتی می‌اندازد قرعه به نام او می‌افتد و یقیناً افتادن قرعه به نام او به خواست خداوند بوده است زیرا او باید تنبیه می‌شده و مدتی در شکم ماهی می‌مانده است. ولی در قرعه و یا استخاره نمی‌توانیم بگوییم که چون خدا بر هر چیزی قادر است ما هم دعا می‌کنیم که قرعه و یا استخاره با قرآن و یا تسبیح و نظایر آن را آن‌گونه بیاورد که صلاح ما، در آن است زیرا خداوند در هیچ جا نفرموده که اگر راه زندگیتان را از این طریق بخواهید به دست آورید شما را یاری می‌کنم بلکه مشاهده نمودیم که «ازلام» که یک نوع استخاره در زمان جاهلیت بوده در قرآن نهی شده است. حضرت موسی عصایش را انداخت و به اذن خدا اژدها شد، حال ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که با درخواست از خدا می‌خواهیم که اگر عصایمان را ببندازیم اژدها شود.

محمد (ﷺ)، در جنگ بدر، مستی خاک به سوی دشمن پرتاب نمود در نتیجه به اذن خداوند گرد و غبار عظیمی ایجاد شد. ما نمی‌توانیم ادعا نماییم که اگر خاکی را به سوی دشمن پرتاب نماییم گرد و غبار عظیمی ایجاد می‌شود. و به وجود آمدن گرد و غبار به وسیله پرتاب خاک به سوی دشمن یک بار انجام شده که خداوند در قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۷۱].

پس ما نمی‌توانیم بگوییم که چون اراده خدا تعلق گرفته است بر این که قرعه به نام زکریا که پیامبر است بیفتد و یا قرعه به نام یونس که پیامبر است بیفتد پس ما هم اگر دعا کنیم و استخاره کنیم خداوند راه را به ما نشان می‌دهد، مضاعف بر این که در هیچ آیه از قرآن گفته نشده که به وسیله استخاره با قرآن و یا تسبیح و نظایر آن خدا راه را به شما نشان می‌دهد بلکه چنان چه مشاهده نمودید در قرآن از استخاره نمودن (ازلام) نهی نموده و آن را عملی شیطانی دانسته است.

استخاره مورد تأیید خداوند، چگونه است؟

چنانچه گفته شد دعا نمودن و طلب خیرکردن از خدا کاری است خداپسندانه و دعاهای قرآن دلیل بر این مدعا است. همچنین آنچه در صحیفه سجادیه در دعای ۳۳ و در کتب اهل سنت من جمله صحیح البخاری آمده است دعایی است که دعا کننده در آن از خدا می خواهد که اگر تصمیم من خیر است مرا در این کار موفق بدار و اگر برایم خیر نیست مرا موفق مدار.

البته دعا باید بعد از مشورت و تحقیق و تفکر و جوانب شرعی کار را در نظر گرفتن بعد از تصمیم نهایی با توکل به خدا انجام شود البته دعا به زبان غیر عربی نیز اشکال ندارد و اصل این است که دعا کننده بداند چه می گوید و معنی دعا را بداند و از صمیم قلب و خالصانه باشد و آن دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَفِدُّكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ - ثُمَّ تَسْمِيهِ بِعَيْنِهِ - خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْني عَنْهُ وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ». یعنی: «خداایا، من از تو به دانائیت خیر و نیکی درخواست می کنم و به توانائیت می خواهم که خیر را بهره من گردانی و احسان بزرگ تو را می طلبم زیرا تو توانایی و من نیستم تو می دانی و من نمی دانم تو به نهایانها دانایی.

خداایا، اگر این را برایم خیر می دانی و برایم خیر در دین و دنیا قرار داده ای پس برایم آسان و برابرم در آن مبارک گردان و اگر می دانی آن در دین و زندگی و پایان کارم برایم شر و بدی است پس آن را از من دور گردان و آنچه خیر من است برایم مقدر کن و مرا به آن خوشنود نما».

از این دعا به دست می آید که مؤمن بعد از مشورت و تحقیق و تفکر وقتی می خواهد وارد عمل بشود با توکل به خدا بهتر است این دعا و یا نظیر این دعا را بنماید

که این گونه دعا طلب خیر (استخاره) از خداوند می‌باشد.

نمونه‌ای تاریخی از استخاره

در کتاب «رستم التواریخ» آورده‌اند که هنگامی که اصفهان در محاصره محمود افغان بود. سلطان حسین علما را جمع نمود که نظر دهند چه کند؟

عده‌ای استخاره کرده و گفتند ملک شما زوال‌ناپذیر است و تا ظهور مهدی ادامه دارد نترسید. عده‌ای از منجمین می‌آمدند و می‌گفتند که ستاره اصفهان مشتری است اقتران یافته و وبال افتاده و از وبال بیرون خواهد آمد و مقارنه نحسین شده بود بعد مقارنه سعدین می‌شود و ناگاه دشمنان مانند بنات النعش متفرق و پراکنده می‌شوند و خدای تعالی این اساس را بر پا نموده که قوت طالع تو را بر عالمیان ظاهرگرداند.

بعضی از علما می‌آمدند و به خدمتش می‌گفتند که عریضه بنویسید به خدمت امام غایب و آن را به مشمع نهید در آب روان نهید و روز و شب به قدر هزار عریضه اهل حریم پادشاهی نوشتند و به آب جاری انداختند.

مشاهده می‌نماییم که هیچ یک از این خرافات و اکاذیب سودی نداشته و حکومت سلطان حسین به دست محمود افغان سرنگون می‌شود.

برخی از افراد اعتقاد چندانی هم به استخاره ندارند ولی با گفتارشان مروج استخاره می‌شوند، مثلاً برای دختری خواستگار می‌آید او را نمی‌پسندند پیغام می‌دهند که استخاره کردیم بد آمد. این گفتار نه تنها دروغ است بلکه تأیید استخاره و باعث ترویج آن نیز می‌شود.

چه بسا از افرادی که در اثر خوب آمدن استخاره کار غلطی را انجام داده‌اند و بعداً به رنج و هلاکت افتاده‌اند و چه بسا افرادی که در اثر بد آمدن استخاره فرصت‌های خوبی را از دست داده‌اند و بعداً پشیمان شده‌اند.

استخاره نمودن گناهی است بزرگ و عملی است شیطانی.

پرسش و پاسخ

آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾

از اینجا به بعد در این کتاب به یاری خداوند پرسش‌هایی را مطرح می‌نماییم و خود به آنها پاسخ می‌دهیم.

سؤال: در تفسیر نمونه، جلد ۴ صفحه ۲۶۶ و برخی دیگر از تفاسیر آورده‌اند که آیه شریفه:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾ [المائدة: ۵].

در روز غدیر خم و به دنبال ولایت علی نازل گردید و معنی آیه شریفه این است: «... امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم...» نظر شما در این باره چیست؟

جواب؟ اگر به فرض نیز چنین می‌بود اول باید آیه ۶۷ سوره مائده بیاید و در آن گفته شود:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷].

یعنی: «ای پیامبر، برسان آنچه را که به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده است.»

بعد آیه ۳ سوره مائده بیاید هر چند که آیه ۶۷ سوره مائده نیز برخلاف آنچه شیعیان می‌گویند درباره جانشینی علی نیست.

دیگر این که کلمه «الیوم» که مفسران شیعه آنرا «امروز» معنی نموده‌اند به معنی «امروز» نیست بلکه به معنی «امروزه» می‌باشد و اگر آنرا «امروز» معنی کنیم غلط می‌شود زیرا در آیه ۵ همین سوره مشاهده می‌نمائیم که فرموده است:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾ [المائدة: ۵].

یعنی: «امروزه چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده است».

اگر ما «الیوم» را به معنی «امروز» بگیریم اشتباه می‌شود زیرا سال‌ها قبل از این آیه چیزهای پاک حلال شده بوده است و خداوند در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می‌فرماید:

﴿...وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ...﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

یعنی: «... (پیامبر) چیزهای پاکیزه را برای آنها حلال می‌نماید و چیزهای خبیث را بر آنها حرام می‌گرداند...».

همچنین در آیه ۱۷۲ سوره بقره که سال‌ها قبل از سوره مائده نازل شده است آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۲].

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از پاکیزه‌های آنچه به شما روزی داده‌ایم بخورید و خدا را شکرگزار باشید...».

پس به روشنی معلوم است که چیزهای پاکیزه (طیبات) قبلاً حلال شده بوده و در سوره مائده که تقریباً از آخرین سوره‌ها است که به پیغمبر نازل شده حلال نگردیده است. پس معنی کلمه «الیوم» در آیات سوره مائده برخلاف آنچه مفسران شیعه پنداشته‌اند «امروز» نیست بلکه «امروزه» می‌باشد.

همچنین آیه دیگری نیز داریم که نشان می‌دهد کلمه «الیوم» به معنی «امروزه» است.

در آیه ۲۹ سوره غافر مشاهده می‌نماییم که مؤمن آل فرعون می‌گویند.

﴿يَقَوْمَ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَهَرِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ [غافر: ۲۹].

یعنی: «ای قوم من، امروزه پادشاهی در زمین به دست شماست...».

در این آیه نیز مشاهده می‌نماییم که کلمه «الیوم» به معنی «امروزه» می‌باشد چون تنها در آن روزی که مؤمن آل فرعون این سخن را گفته است پادشاهی در دست قوم او که فرعون و لشکریانش بوده نبوده است بلکه از سال‌ها قبل، پادشاهی دست فرعون بوده است. پس به دست می‌آید که کلمه «الیوم» به معنی «امروزه» یا «در این زمانه» می‌باشد.

سؤال: پس معنی جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳]. در آیه

۳ سوره مائده چیست؟

جواب: منظور این است که امروزه موانع انجام فرایض دینی را از میان برداشته‌ام. و می‌دانیم که اگر احکام دین وجود داشته باشد ولی موانعی برای انجام آنها نیز وجود داشته باشد مثل این است که دین ناقص است و بدین منظور است که در آیه ۳۹ سوره انفال می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹].

یعنی: «با آنها کارزار کنید تا فتنه‌ای نماند و تمام دین برای خدا باشد...».

در این آیه شریفه مشاهده می‌نماییم که از بین رفتن فتنه (موانع انجام فرایض دینی) باعث می‌شود تا تمام دین برای خدا باشد. و برای به دست آوردن معنی «فتنه» که در این آیه آمده است اگر به آیه ۲۱۷ سوره بقره توجه کنیم معلوم می‌شود که «فتنه» مانعی بوده که کفار مکه برای پیامبر و یارانش که در مدینه بوده‌اند برای رفتن به حج بوجود می‌آورده‌اند.

در آیه ۲۱۷ سوره بقره می فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن
سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ
اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾ [البقرة: ۲۱۷].

یعنی: «از تو درباره ماهی که جنگ کردن در آن حرام است می پرسند بگو جنگ در آن گناهی بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجد حرام (حج) و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا (گناهی) بزرگ تر و فتنه از کشتار بزرگ تر است...». از این آیه به دست می آید که منظور از «فتنه» مانع شدن از رفتن مؤمنین به حج و اخراج اهل مکه بوده است.

و لذا در تفسیر «مجمع البیان» که از تفاسیر شیعی است و در تفسیر «جامع البیان» (طبری) و برخی دیگر از تفاسیر مشاهده می نمایم که در ذیل آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ آورده اند:

«معنی ذلك: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ حجکم فافرتم بالبلد الحرام تحجونه أنتم أيها المؤمنون دون المشركين لا يخالطكم في حجكم مشرك». یعنی: «معنای اکملت لکم دینکم حج شما است که بدون مشرکین در بلد امن حج می کنید و مشرکین با شما نیستند».

و می دانیم با فتح مکه این موانع برداشته شده است و خداوند در آیه ۳ سوره مائده که ماهها بعد از فتح مکه نازل شده است و تقریباً آخرین سوره ای است که بر پیامبر نازل شده است موقعیت آن زمان را برای مؤمنین تشریح می کند و می فرماید:

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ

الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿المائدة: ۳﴾.

یعنی: «... امروزه کسانی که کفر پیشه‌اند از دین شما ناامید شده‌اند پس از آنان نترسید و از من بترسید در این دوران (به وسیله برداشتن موانع عبادت) دینتان را برای شما کامل کرده‌ام و نعمتم را بر شما تمام نموده‌ام و دین اسلام را برای شما برگزیده‌ام...».

سؤال: ممکن است معنی جمله ﴿أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾ را که بعد از جمله ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ آمده است بفرمایید؟

جواب: جمله ﴿أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾ اشاره به فتح مکه است خداوند در آیات ۱ و ۲ سوره فتح می‌فرماید:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿۱﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبُيَّتَ نِعْمَتُهُ وَعَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۲﴾﴾ [الفتح: ۱-۲].

یعنی: «ما تو را پیروزی بخشیده‌ایم پیروزی درخشانی (۱) تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو در گذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت نماید (۲)».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که خداوند فتح و پیروزی را که در فتح مکه نصیب مؤمنین نموده است نعمت خود بر پیغمبر دانسته است.

و در آیه ۳ سوره مائده که مورد بحث ما است به این فتح که ماه‌ها قبل از نزول آیه ۳ سوره مائده انجام شده است اشاره می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾.

و معنی جمله ﴿وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ که بعد از جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ آمده است معلوم است و خداوند دین اسلام را برای مؤمنین پسندیده است.

بینید چگونه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند؟ و زیننده است آیه ۳ سوره مائده را از ابتدا تا انتهای آن ترجمه نماییم.

خداوند در آیه ۳ سوره مائده می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَاللَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ ٱلْيَوْمَ يَيسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَأَخْشَوْنَ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ ٱلْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُّتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳﴾﴾ [المائدة: ۳].

یعنی: «حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و حیوانی که خفه شده باشد و (به چوب) مرده و از بلندی افتاده و به (ضرب شاخ) مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را (زنده یافته خود) سر ببرید وهمچنین آنچه برای بتان سر بریده شده باشد و قسمت کردن شما به وسیله تیرهای قرعه، همه این کارها نافرمانی است، امروزه کسانی که کفر پیشه‌اند از (کارشکنی در دین شما) نوید گردیده‌اند پس از ایشان نترسید و از من بترسید امروزه (به وسیله رفع موانع انجام فرایض) دینتان را برای شما کامل نموده‌ام و (به وسیله فتح مکه) نعمتم را بر شما تمام نموده‌ام و آیین اسلام را برای شما اختیار نموده‌ام (و از جمله الطاف دیگر من آن است) که هرکس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد اگر از آنچه منع شده است بخورد در آن صورت خدا آمرزنده مهربان است».

آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾

برگردیم به آیه ۶۷ سوره مائده که می‌گویند درباره جانشینی علی می‌باشد. نمی‌دانم فصل امامت را در این کتاب مطالعه نموده‌اید یا نه؟ بد نیست ابتدا آن فصل را با دقت مطالعه نمایید. حال برای شما آیه ۶۷ سوره مائده را توضیح می‌دهیم.

خداوند در آیه ۶۷ سوره مائده می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].

یعنی: «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد، همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند (۶۷)».

اگر خداوند می‌خواست علی را توسط این آیه جانشین پیامبر سازد مگر نمی‌توانست بگوید: «ای پیامبر، علی را جانشین خود گردان». تا هر کسی که قرآن را مطالعه می‌کند بداند که خداوند، علی را جانشین پیامبر ساخته است مگر خداوند ناتوان بود و یا از کسی می‌ترسید؟ و توانایی این را نداشت که قرآن را از حوادث روزگار مصون بدارد؟ کما این که مصون نگه داشته است.

پس مشاهده می‌نماییم معنی آیه چیز دیگری است و شیعه امامیه هیچ دلیل قرآنی ندارند و شیاطین انس در گذشته به گمان خود برای اثبات جانشینی علی به این آیه استناد نموده‌اند و همان استناد، برای شیعیان زمان ما حجت شده است. در صورتی که قرآن برای رفع اختلافات است و آیات آن صریح و روشن است مخصوصاً اگر قرار می‌بود در باب جانشینی کسی آیه بیاید، یقیناً با صراحت و روشنی بیان می‌شد.

در این آیه (۶۷ سوره مائده) مشاهده می‌نماییم که خداوند فرموده است:

«ای پیامبر، آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است برسان...».

می‌پرسیم آنچه از جانب پروردگار بر پیامبر نازل شده چه بوده؟ چه چیزی نازل

شده که پیامبر وظیفه داشته آن را برساند؟

مفسران شیعه و سنی هر یک به گمان خویش جوابی داده‌اند برخی گفته‌اند منظور حرام و حلال بوده است، برخی گفته‌اند منظور پیام حجة الوداع بوده است، برخی گفته-

اند منظور جانشینی علی بوده است، برخی گفته‌اند منظور احکام بوده است و خلاصه این که احتمالات زیادی داده‌اند و برای شناخت معنی این آیه باید قرآن را با قرآن تفسیر نماییم و باید قبل و بعد آیه را در نظر بگیریم کما این که اگر ما بخواهیم خانه‌ای بخریم موقعیت محل و خانه‌های اطراف آن خانه‌ای را که می‌خواهیم بخریم در نظر می‌گیریم. با این گونه نگرش به دست می‌آید که آن چیزی که به پیغمبر نازل شده و در آیه می‌فرماید آن را برسان، در خود قرآن است.

با این مقدمه ابتدا آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ را ترجمه می‌نماییم خداوند در آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ سوره مانده می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾
 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُثِيبُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَيْنًا وَكُفْرًا ۗ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ [المائدة: ۶۷-۶۸].

یعنی: «و اگر اهل کتاب به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده عمل می‌کردند قطعاً از بالای سرشان (نعمت‌های آسمانی) و از زیر پایشان (نعمت‌های زمینی) برخوردار می‌شدند از میان آنها گروهی میانه‌رو هستند و بسیاری از ایشان بد رفتارند (۶۶) ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد. همانا خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند (۶۷) بگو ای اهل کتاب، تا هنگامی که به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده‌اید بر هیچ (آیین حقی) نیستید و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده بر طغیان و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود پس بر گروه کافران اندوه مخور (۶۸)».

مشاهده می‌نماییم که آیه ۶۶ درباره اهل کتاب است و آیه ۶۸ نیز بعد از آیه مورد بحث ما، یعنی بعد از آیه ۶۷ است و درباره اهل کتاب است و آیه مورد بحث یعنی ۶۷ بین این دو آیه واقع شده است و با توجه به جمله ﴿الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ که در آخر آیه ۶۷ و در آخر آیه ۶۸ وجود دارد به دست می‌آید که این دو آیه بی ارتباط با هم نیستند و خداوند در قرآن روی حساب صحبت می‌کند و یک‌باره آیه‌ای را بین دو آیه که با هم ربط دارند نمی‌آورد مگر این که آن آیه با آن دو آیه در قبل و بعد از خود در ارتباط باشد. پس اگر سؤال نمایید که با این توجه منظور از جمله ﴿بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ

رَبِّكَ﴾ چیست؟ یا در واقع پیغمبر وظیفه داشته چه چیزی را ابلاغ نماید؟

می‌گوییم وظیفه داشته که آیه ۶۸ را برساند و در آیه ۶۸ خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [المائدة: ۶۸].

ممکن است بگویید اگر این طور است ابتدا باید آیه ۶۸ بیاید و بعد آیه ۶۷.

می‌گوییم: تشویق به این که پیام را برسان و سپس آوردن پیام برای ایجاد آمادگی در پیامبر است. و شاهد مثال این که در آیات ۶۷ تا ۷۱ سوره بقره ابتدا مشخصات گاوی که بنی اسرائیل باید ذبح می‌نمودند بیان نموده است و در آیه ۷۲ از کشته شدن آن شخص که باید گاو را به بدن او می‌زدند تا زنده شود در حالی که به نظر می‌رسد ابتدا باید آیه ۷۲ بیاید و بعد آیات ۶۷ تا ۷۱، ولی سلیقه خداوند این گونه بوده است و در آیات مورد بحث ما برای ایجاد آمادگی ابتدا آیه ۶۷ را فرموده و بعد آیه ۶۸ را و در نتیجه معنی آیه ۶۷ و ۶۸ مجموعاً این گونه می‌شود:

«بگو ای اهل کتاب، تا هنگامی که به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده عمل نکنید بر هیج (آیین حقی) نیستید و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود پس بر

گروه کافران اندوه مخور ۶۸ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده (آیه ۶۸) ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از گزند مردم ننگه می‌دارد همانا خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند (۶۷)».

در آخر آیه ۶۸ مشاهده می‌نماییم که فرموده: «برگروه کافران اندوه مخور». و در آخر آیه ۶۷ مشاهده می‌نماییم که فرموده: «خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند». و این مطلب می‌رساند که این دو آیه در ارتباط با هم هستند. ببینید چگونه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند؟

اصلاً آنچه که خدا به پیامبر وحی نموده و فرموده آن را برسان باید در خود قرآن باشد. آن‌طور نبوده که خداوند چیزی را به پیامبر وحی کند و بگوید آن را در قرآن نویسند ولی خودت آن را به مردم برسان و نترس و خداوند تو را از گزند کفار حفظ می‌کند. اگر این گونه باشد آیا این سؤال مطرح نمی‌شود که چرا خدا خودش آن پیام را در قرآن نیاورده است؟

و اگر آیه ۶۷ درباره خلافت علی بود یقیناً خداوند آن را بیان می‌نمود تا همه وظیفه‌ی خود را بدانند ولی همان‌گونه که در فصل امامت نیز اشاره شد نه تنها در قرآن امامانی از جانب خداوند متعال بعد از رسول گرامی اسلام معرفی نشده‌اند بلکه ایمان به امامت نیز در قرآن وجود ندارد.

اولی الامر

سؤال: ممکن است بفرمایید «اولی الامر» در آیه ۵۹ سوره نساء که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ [النساء: ۵۹]. چه کسانی هستید؟

جواب: عده‌ای از اهل سنت معتقدند که منظور از «اولی الامر» در این آیه زمامداران کشوری هستند که باید دستورات آنها را همه مسلمانان اطاعت نمایند،

عده‌ای از شیعیان واژه «اولی الامر» را منحصر به ۱۲ امام معصوم خود می‌دانند و معتقدند در زمان غیبت امام دوازدهمشان «اولی الامر» نیست.

برخی از شیعیان واژه «اولی الامر» را منحصر به ۱۲ امام خود ندانسته و معتقدند در دوران غیبت، نمایان امام زمانشان که مراجع تقلیدشان هستند ایشان اولی الامر می‌باشند ولی از نظر قرآن همه این عقاید خطا است زیرا:

اولاً، اگر ۱۲ امامی از جانب خدا بودند حتماً خداوند در قرآن که کتاب هدایت است نام و نشانی آنان را ذکر می‌نمود و نه تنها نام و نشانی از اینها در قرآن نیست بلکه چنانچه گفته شد ایمان به امامت نیز در قرآن نیامده ولی ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران در قرآن آمده و واجب شمرده شده است ولی ذکری از ایمان به امامت در قرآن نیامده است و این می‌رساند که امامتی آن‌گونه که شیعیان می‌پندارند اصلاً وجود ندارد.

و در طول تاریخ اسلام به خصوص تا قرن چهارم هجری فرقه‌سازان به امام تراشی و فرقه‌گرایی مشغول بوده‌اند و بیش از صد فرقه در شیعه به وجود آمده است و امامان زیادی را شیعیان برای خود تراشیده‌اند که فرقه امامیه (۱۲ امامی) یکی از آن فرقه‌ها می‌باشد.

کسانی که می‌گویند منظور از «اولی الامر» ۱۲ امام است اول باید ۱۲ امام از جانب خدا را ثابت کنند و بعداً بگویند منظور از «اولی الامر» ۱۲ امام است. ثانیاً این که واژه «اولی الامر» به صورت جمع آمده و این می‌رساند که در زمان نزول این آیه افرادی به عنوان «اولی الامر» وجود داشته‌اند و از آیه ۸۳ همین سوره به دست می‌آید که «اولی الامر» فرماندهان لشکری بوده‌اند و اگر دقت نمایم منظور از «اولی الامر» در امور دینی نیست زیرا دین به کتاب خدا و سنت رسول او تمام می‌-

شود و نمی‌توان سخن جدیدی را به عنوان دین گفت که در این دو مأخوذ نباشد از طرفی در آیه ۸۳ همین سوره مشاهده می‌نماییم که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ أَلْحَافٍ أَذَاعُوا بِهِ ۗ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾ [النساء: ۸۳].

یعنی: «و چون ایشان (منافقین) را خبری از مسائل امنیتی می‌رسد که خوف و هراس در دل‌هایشان ایجاد نماید یا امنیت خاطر بخشد بی‌مهابا انتشارش دهند حال آن که شایسته بود (این‌گونه اخبار را) به رسول و کاردانانی (اولی الامر) که از میان خودشان باشد ارجاع دهند...».

از این آیه که واژه «اولی الامر» در آن است به دست می‌آید که موضوع مربوط به مسائل دینی که انتشارشان هیچ اشکالی ندارد نیست بلکه در ارتباط با اسرار نظامی است که فاش ساختن آن صلاح نیست و به دست می‌آید که «اولی الامر» مأموران و سرپرستان مختلف کشوری و لشکری بودند.

دیگر این که شیعیان می‌گویند در سوره مائده (چند سال بعد از سوره نساء نازل شده) خداوند به پیغمبر امر فرموده که علی را جانشین خود گرداند می‌گوییم به فرض، ادعای شما درست باشد در زمان نزول این آیه (آیه ۵۹ سوره نساء) که در آن «اولی الامر» آمده علی هنوز امام نشده بوده چه برسد به بقیه امامان شیعه که در آیه به آنان اشاره نموده باشد. و در چند صفحه قبل ثابت نمودیم که آیه ۶۷ سوره مائده که شیعیان آن را درباره جانشینی علی می‌دانند درباره چیز دیگری است.

دیگر این که از دنباله آیه ۵۹ سوره نساء به دست می‌آید که «اولی الامر» مرجع مطلق نیستند و می‌توان با ایشان در امر و یا اموری اختلاف داشت. که در این صورت باید مورد اختلاف را به مرجع بالاتر که کتاب و سنت است ارجاع داد.

خداوند در آیه ۵۹ سوره نساء می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۖ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾ [النساء: ۵۹].

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت نمایید و اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خدا و رسول ارجاع کنید اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید...».

از این آیه به دست می‌آید که مؤمنین در اثر اختلاف در چیزی باید ببینند خداوند در قرآن چه گفته است و سنت رسول او در مورد آن چیز چه بوده است و در این آیه مشاهده می‌نماییم که ذکری از رجوع به اولی الامر نیست و این آیه می‌رساند که مؤمنین با «اولی الامر» نیز می‌توانند تنازع داشته باشند و بعد از اختلاف باید به کتاب خدا و سنت رسول او مراجعه نمایند و لذا در تفسیری در ذیل همین آیه شریفه آمده است که:

زمانی پیامبر عده‌ای را به فرماندهی یکی از مسلمانان برای مقابله با تجاوزی فرستاد در بین راه امیر سپاه خواست فرمانبری سربازان را امتحان کند. آتشی افروخت و به ایشان امر کرد داخل شوند. همگی به استناد ﴿فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ از فرمان وی امتناع کردند و گفتند: «در آیه اول اطاعت از خدا است که او هم در قرآن فرموده خود را نکشید و دستور تو وقتی معتبر است که مغایرت با آن نداشته باشد». پیغمبر وقتی از ماجرا آگاه شد عمل ایشان را تأیید کرد.

آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾

سؤال: می‌گویند آیه‌ی:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

که در سوره مائده است درباره حضرت علی نازل شده است؛ آن‌گاه که در نماز انگشترش را به سائل داده است. نظر شما در این باره چیست؟
 جواب: آیه‌ای را که مطرح نمودید آیه ۵۵ سوره مائده است. ابتدا آن را ترجمه می‌نماییم و سپس به توضیح آن می‌پردازیم.
 خداوند در آیه ۵۵ سوره مائده می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

یعنی: «جز این نیست که دوست و یاور شما خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را بر پا می‌دارند و با خضوع (طیب خاطر) زکات می‌دهند».
 اول این که اگر این آیه در شأن حضرت علی نازل شده بود مگر نمی‌بایست در آن به صراحت نام و نشان حضرت علی ذکر می‌شد؟ مثلاً گفته می‌شد: «جز این نیست که ولی شما خدا و رسول او و علی بن ابی طالب است».
 دوم این که در آیه ۵۵ سوره مائده مشاهده می‌نماییم که افعال و ضمایر به صورت جمع آمده‌اند و اگر منظور شخص معینی بود و یک نفر بود باید به صورت مفرد می‌آمد.
 دیگر این که رکوع در قرآن به معنی خضوع نیز آمده است و در آیه ۲۴ سوره ص آمده است:

﴿وَلَطَّنْ دَاوُدُ إِنَّمَا فَتَنَّهٗ فَأَسْتَعْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ [ص: ۲۴].

یعنی: «و گمان نمود داوود که او را آزموده‌ایم پس طلب آمرزش نمود از پروردگار خود بازگشت به خدا با حالت خضوع». از این آیه به دست می‌آید که «راکعاً»، به معنی خضوع است و به معنی رکوع در نماز نیست زیرا اگر به معنی رکوع در نماز بود در این آیه باید به صورت جمله «خَرَّ سَاجِدًا وَ أَنَابَ» بیاید. و در آیه ۵۵ سوره مائده یعنی آیه مورد بحث ما فرموده: ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. یعنی: «... و با حالت فروتنی زکات می‌پردازند».

و این از صفات مؤمنین است که با حالت فروتنی و از طیب خاطر زکات می-پردازند برخلاف منافقین که با کراهت زکات می دهند و وصفشان در آیه ۵۴ سوره توبه آمده است که خداوند درباره آنها می فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرْهُونَ ﴿٥٤﴾﴾
[التوبة: ۵۴].

یعنی: «وهیچ چیز مانع از پذیرفته شدن انفاق‌های آنان نشد جز با (حال) کسالت نماز به جانمی آورند و جز با کراهت انفاق نمی کنند».

و از آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره مائده به دست می آید که برخی از مؤمنین مایل بودند با یهود و نصاری دوستی برقرار کنند و همچنین منافقان نیز این میل را داشتند که خداوند در آیه ۵۱ سوره مائده آنان را از این کار نهی می کند و در آیه ۵۵ سوره مائده مشاهده نمودید که فرموده است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [المائدة: ۵۵].

و در این آیه سه صفت از صفات مؤمنین را که یکی ایمان است و دیگری برپایی نماز و سومی پرداختن زکات با طیب خاطر، بیان می دارد و در حقیقت در آیه ۵۵ سوره مائده فرموده که به جای دوستی گرفتن آن گروه از یهود و نصاری که معاند هستند خدا و رسولش و مؤمنان را به دوستی بگیرند و از قرآن به دست می آید که روابط دوستی مؤمنان دو طرفه هست؛ یعنی هر مؤمنی «ولی» (دوست) برای مؤمن دیگر می باشد. و در این باره در آیه ۷۲ سوره انفال آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ آوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ... ﴿٧٢﴾﴾ [الأنفال: ۷۲].

یعنی: «همانا آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند و آن کسانی که پناه دادند و یاری نمودند دوستان (اولیاء) یکدیگرند...».

پس به روشنی معلوم است که معنی آیه ۵۵ سوره مائده چیست. در مورد داستان ساختگی انگشتر دادن علی به سائل در موقع نماز، شیخ کلینی در کتاب کافی نوشته است که انگشتری که علی در موقع رکوع به سائل داد خراج چند سال یمن بود و حضرت به عنوان حقی از زکات جمع‌آوری شده به فقیرش داد.

در جواب می‌گوییم این ثروت عظیم را علی چرا به یک فقیر داد؟ دیگر این که همان‌گونه که اشاره نمودیم اگر این آیه درباره حضرت علی نازل شده بود باید افعال و ضمایر به صورت مفرد می‌آمد ولی افعال و ضمایر به صورت (الذین - یقیمون - یؤتون - هم - راکعون) جمع آمده است.

و اگر خداوند می‌خواست علی را جانشین پیامبر کند و یا درباره ولایت او سخن گوید مگر نمی‌توانست در یک آیه به صراحت نام و نشان او را بگوید و از جانشینی و یا ولایت او سخن به میان آورد؟
در قرآن سوره‌ای به نام انبیاء داریم و سوره‌ای به نام مؤمنون داریم ولی سوره‌ای به نام امامت و یا ولایت نداریم.

و همان‌گونه که مشاهده نمودید معنی آیه ۵۵ سوره مائده چیز دیگری است و شیعیان در طول تاریخ چون دلیلی برای اثبات امامت و ولایت نداشته‌اند به برخی آیات من جمله این آیه که ربطی به مسأله ولایت ندارد متمسک شده‌اند.
دلایل دیگری نیز درباره این که آیه ۵۵ سوره مائده در شأن حضرت علی نازل نشده وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آن دلایل خودداری می‌نماییم.

فناء فی الله

سؤال: نظر شما درباره‌ی «فناء فی الله» چیست؟

جواب: برداشت این جانب از قرآن درباره «فناء فی الله» این است که این عقیده بر خلاف آیات قرآن است، این که برخی می‌گویند از خداییم و به خدا می‌پیوندیم این سخن صحیحی نیست. بلی، ما از خدا هستیم و یا به عبارتی خدا ما را آفریده است ولی از جنس خدا نیستیم؛ نه جسممان و نه روحمان. و هیچگاه با خدا یکی نمی‌شویم بلکه اگر متقی باشیم در آخرت به بهشت خدا برده می‌شویم و در آیات مربوط به بهشت آیاتی است که نشان می‌دهد در آنجا نیز بین خالق و مخلوق فرق است و مؤمنین در آنجا به حمد خداوند مشغول خواهند بود و در آنجا نعیم مادی وجود دارد و همان‌گونه که در دنیا نیز مخلوق هیچگاه خالق نمی‌شود در آنجا نیز مخلوق است و خالق نیست.

سؤال: پس معنی آیه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ چیست؟ مگر نمی‌فرماید که هدایت شدگان هنگام مصیبت می‌گویند: «... ما از خداییم و به او می‌پیوندیم»؟
جواب: در آیه ۱۵۶ سوره بقره آمده است که در هنگام مصیبت (هدایت شدگان) می‌گویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

یعنی: «... برای خداییم و به سوی او رجعت می‌نماییم». خداوند ما را برای عبادت نمودن خود آفریده است و در آیه ۵۶ سوره الذاریات می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

یعنی: «جن و انس را نیافریدم مگر این که مرا عبادت کنند». پس مشاهده می‌نماییم که معنی «انا لله» این است که «برای خداییم» نه این که از جنس خداییم. دیگر این که معنی ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ این است که در قیامت (قبل از ورود به دوزخ یا بهشت) در محکمه الهی قرار می‌گیریم. و خداوند در این باره در آیه ۲۸۱ سوره بقره به رباخواران می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۸۱].

یعنی: «بترسید از روزی که در آن روز به سوی (محکمه الهی) بازگشت داده می‌شود سپس به هر نفسی آنچه کسب کرده داده می‌شود و ظلم کرده نشوند». پس مشاهده می‌نماییم که رجوع به الله، حاضر شدن در محکمه الهی در قیامت است و آن هم قبل از ورود به دوزخ یا بهشت. و ارتباطی به «فناء فی الله» ندارد.

تناسخ

سؤال: آیا تناسخ وجود دارد؟

جواب: خیر، هیچکس یک بار بیشتر به دنیا نمی‌آید و آیاتی در قرآن مؤید این مدعا است، من جمله این که خداوند در آیه ۲۸ سوره بقره می‌فرماید:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [البقرة: ۲۸].

یعنی: «چگونه به خدا کافرید در حالی که جماد بودید پس زنده کرد شما را سپس می‌میراند شما را سپس زنده می‌کند شما را سپس به سوی او بازگردانده می‌شود». این آیه شریفه نشان می‌دهد که برای هر بشری یک زندگی در دنیا و یک مرگ در دنیا و بعد از آن زنده شدن در قیامت است.

سؤال: در این آیه که مطرح نمودید آمده است ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا﴾ یعنی: «مرده بودید» و منظور مرده بودن قبل از آمدن به این دنیا است. نظر شما چیست؟

جواب: جمله «وکنتم امواتا» به معنی جماد بودید است و درباره بت‌ها نیز که از سنگ و گل و امثال آن است کلمه «اموات» به کار رفته که به معنی جماد است. در این باره در آیه ۲۰ و ۲۱ سوره نحل می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾﴾ [النحل: ۲۰-۲۱].

یعنی: «آن کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانند چیزی را خلق نمی‌کنند و خودشان خلق شده‌اند (۲۰) امواتی (جماداتی) هستند و نه زندگان و درنیابند که چه وقت برانگیخته شوند (۲۱)».

پس به دست می‌آید که طبق آیه ۲۸ سوره بقره برای هرکسی یک زنده شدن در دنیا یک مرگ در دنیا و یک زنده شدن در قیامت است و این آیه، تناسخ را رد می‌نماید.

و همچنین در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون مشاهده می‌نماییم که کسی که از این جهان رحلت نماید به این جهان باز نمی‌گردد بلکه روحش در برزخ تا قیامت

خواهد ماند. خداوند در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰].

یعنی: «تا آن‌گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد گوید: پروردگارا مرا باز گردانید (۹۹) تا شاید من در آنچه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است این سخنی است که او گوینده آن است و ورای ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد (۱۰۰)».

این آیه نشان می‌دهد که هر کس که بمیرد تا قیامت در عالم برزخ خواهد بود و به این دنیا بازگردانیده نخواهد شد.

وحدت وجود

سؤال: درباره وحدت وجود در قرآن چه آمده است؟

جواب: وحدت وجود در قرآن رد شده است هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد خداوند عین هر شیئی است بلکه در آیات قرآن خدا را خالق کل شیء معرفی نموده است و همچنین در قرآن آیاتی است که خدا را به هر چیز

محیط دانسته است و خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الحديد: ۴]. یعنی: «... و او با شماست هر جا که باشید و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست».

در این آیه شریفه مشاهده می‌نماییم که فرموده است: «... خدا با شماست هر جا که باشید.» و فرموده است «خدا عین شماست». عالم محدود است و خدا نامحدود است و قبل از این که عالم را خدا به وجود آورده باشد خدا وجود داشته است و از ازل وجود داشته است ولی عالم حادث است و محدود و خدا قدیم است و نامحدود. در خطبه اول نهج البلاغه تفسیر جالبی از آیاتی که درباره خدا در قرآن است نموده و گفته است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَلَا وَفْتُ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَنَشَرَ الرِّيَّاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَتَّدَ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ. أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتَهُ، وَكَمَالَ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالَ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالَ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالَ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قَالَ: «فِيمَ» فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «عَلَامٌ؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا

بِمُرَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَّةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْسُسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ. أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَأَبْتَدَأَهُ إِبْتِدَاءً، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَاهَهَا، وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا، وَلَا حَرَكَةَ أَحَدْنَهَا، وَلَا هَمَامَةَ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا...». یعنی: «ستایش مخصوص آفریننده‌ای است که سخنگویان فصیح به کمترین پایه‌ی توصیف او نرسند و محاسبان دقیق نعمت بی شمارش را به تعداد در نیاورند. خداپرستان که در اطاعتش می‌کوشند آن گونه که لایق اوست نمی‌توانند او را پرستش کنند. افکار بلندنظران به حقیقت ذاتش راه نیابد و عقول عالیه هوشمندان در دریای حقیقتش غوص نتواند. خدایی که اوصاف کمالیه‌اش را حدّ و نهایت نیست و به وصف و تعریف درنیاید و در حدود زمان و امتداد زمانی ننگند. جهانیان را به قدرت کامله خود بیافرید. بادها را برای انبساط رحمت خود در جهان برانگیخت و عرصه زمین را به کوه‌ها استوار ساخت. نخستین پایه دین ایمان و معرفت اوست و کمال مرتبه توحید اخلاص به اوست و کمال اخلاص منزّه دانستن ذات یکتا و یگانه‌اش از هر وصفی که عقول در او بیندیشد می‌باشد زیرا هر صفتی مغایر با موصوف و هر موصوفی مباین با صفت است. پس هر که خدا را توصیف کند به صفاتی که عین ذات او نباشد برای او قرین ثابت کرده و هرکه قرین برای او بیندیشد از مقام شناسایی و توحید او درمانده و به ورطه شرک افتاده است و هر که در او مشرک گردد وی را به یکتایی نشناخته و مرکب پنداشته و چنین کس جاهل به معرفت خدا و جاهل به توحید اوست و دلیل جهل به توحید خدای متعال اشاره کردن به اوست زیرا لازمه اشاره مکانی به او حدّ و اندازه و تعدّد وی است و خدا از آن معانی منزّه است و هر که خدا را در مکان پندارد او را محاط دانسته و هرکه خدا را بر چیزی تصور کند عالم را از احاطه او خالی تصور کرده است. خداوند

موجود ازلی است. نه حادث است که از عدم به وجود آمده باشد. با همه موجودات هست ولی نه به طور اتصال و بیرون از هر موجودی هست ولی نه به صورت دوری و به وسیله و حرکت نیازمند نیست. خداوند بیناست به حقایق موجودات پیش از آنکه اشیاء را به عرصه وجود درآورد و او فرد یگانه است زیرا موجودی که به او انس جوید نبود و از این یگانگی وحشتی نداشت. خلائق را به نظمی که علم ازلی او مقتضی بود ایجاد فرمود بی آنکه به فکر و تأمل و حرکت و تجربه نیازمند باشد...»

این خطبه که الهام گرفته شده از آیات قرآن است خدا را به خوبی وصف نموده و وحدت وجود را رد می‌کند.

بینایی چشم یعقوب به وسیله پیراهن یوسف

سؤال: در سوره یوسف آمده است که پیراهن یوسف را وقتی به روی صورت یعقوب انداختند چشم یعقوب بینا شد. چگونه می‌شود که یک پیراهن باعث بینایی کوری شود؟
جواب: این معجزه الهی بوده است همچنان که عصای موسی باعث شکافته شدن دریا شد.

نکته‌ای را که باید در این مورد در نظر داشت این است که هر پیراهنی باعث بینایی کسی نمی‌شود و فقط پیراهن یوسف بوده است که باعث بینایی یعقوب شده است. دیگر این که پیراهن یوسف باعث بینایی پدرش یعقوب شده و اگر آن پیراهن را به روی صورت کورهایی که در آن زمان بودند می‌انداختند آنها بینا نمی‌شدند و در تاریخ سراغ نداریم که نوشته شده باشد آن پیراهن باعث بینایی کورها در جامعه یوسف شده است. دیگر این که پیراهن یعقوب که پیامبر بوده باعث بینایی اش نشده است و اگر پیراهن یعقوب شفا می‌داد آن را به روی چشمش می‌انداخت تا بینا شود و دیگر احتیاجی به پیراهن یوسف نبود و همان‌گونه که گفته شد خداوند اراده کرده بود که پیراهن یوسف باعث بینایی پدرش شود و معجزه الهی در آن زمان بوده است و

عصای موسی که باعث شکافته شدن دریا شد و همچنین هنگامی که آن را به سنگ زد باعث فوران آب شد معجزه الهی بوده است و آن عصا در دست موسی باعث شد که دریا شکافته شود و یا از سنگ آب بیرون بیاید و اگر دست شخص دیگری بود و آن را به دریا می‌زد دریا شکافته نمی‌شد و اگر آن را به سنگ می‌زد آب از سنگ بیرون نمی‌آمد بلکه خداوند اراده نمود که اگر موسی آن عصا را در هنگام فرار از فرعونیان به دریا بزند دریا شکافته شود و خشکی در دریا پدید آید. و همچنین اراده نمود که بعد از طلب آبی که موسی از خدا نمود به دستور خدا موسی عصایش را به سنگ بزند و چشمه‌هایی از آب ظاهر شود و چه بسا در حالت عادی موسی عصایش را اگر به دریا می‌زد دریا شکافته نمی‌شد و یا اگر عصایش را به سنگ می‌زد چشمه‌ها پدید نمی‌آمد و در مورد پیراهن یوسف نیز یک‌بار خداوند اراده نمود که به وسیله این پیراهن یعقوب را بینا گرداند و این معجزه الهی به وقوع پیوست و لذا اگر کسی خاصیتی برای پیراهنی و یا شیء دیگر قائل شود و بگوید آن پیراهن و یا آن شیء ذاتاً شفا می‌دهد بت پرست می‌شود و به خدا افترا می‌بندد.

البته غسل و داروها و میوه‌ها گاهی باعث شفا می‌شوند و این برای خاصیتی است که خداوند در آنها نهاده است ولی پیراهن و یا شینی دیگر که خاصیت فوق طبیعی ندارند باعث شفا نخواهند شد و اعتقاد به شفابخشی آنها شرک است.

آیه تطهیر

سؤال: منظور از «اهل بیت» در آیه تطهیر که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. چه کسانی هستند؟
 جواب: شما تنها نیمی از آیه را خواندید باید به نیمه قبل آیه و همچنین آیات ماقبل و مابعد توجه کنیم. آیات قرآن را باید همه جانبه مورد بررسی قرارداد. خداوند در آیات ۲۸ تا ۳۳ سوره احزاب، همسران پیامبر را مخاطب قرار می‌دهد و ارشاد

می‌نماید و در آیه ۳۳ به آنان می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ
وَأَتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

یعنی: «و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و رسولش را فرمان برید جز این نیست که خدا اراده می‌نماید آلودگی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

آیه‌ای که شما در سؤال مطرح نمودید همین آیه ۳۳ احزاب است که با توجه به آیات قبل از آن و همچنین خود آیه و آیه بعد از آن معلوم است که مقصود از (اهل-بیت) در این آیه همسران پیامبر هستند.

و اهل بیت حضرت ابراهیم نیز همسر ابراهیم بوده است زیرا در آیه ۷۳ سوره هود مشاهده می‌نمایید که رسولان الهی به همسر ابراهیم می‌گویند:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ
الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ [هود: ۷۳].

یعنی: «(رسولان الهی به همسر ابراهیم) گفتند: آیا تو از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت باد و همانا او (خدا) ستوده‌ای بزرگوار است».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که همسر ابراهیم را اهل بیت ابراهیم معرفی می‌نماید و آیات ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ سوره احزاب به روشنی نشان می‌دهد که منظور از اهل بیت پیامبر در درجه اول همسرانش می‌باشند و این احتمال وجود دارد که علاوه بر همسران، دختران پیامبر را نیز که در زمان نزول این آیه در بیت پیامبر بوده‌اند شامل شود. حال ممکن است این سؤال به نظر برسد که در آیه ۳۳ سوره احزاب چرا

ضمیر (کم) آمده است و چرا ضمیر «کن» که برای جمع مخاطب مؤنث است به کار نرفته است؟ جواب این است که چون پیامبر نیز اهل آن بیت بوده است برای قاعده تغلیب ضمیر را به صورت مذکر آورده است و اگر دقت نماییم در آیه ۷۳ سوره هود نیز که مخاطب همسر ابراهیم است ضمیر به جای (ک) به صورت (کم) آمده است چون ابراهیم نیز از اعضای بیت خودش بوده است و دلیل دیگر اینکه چون ضمیر «کم» به اهل که مذکر است بر می‌گردد بصورت جمع مذکر آورده شده است. پس به روشنی معلوم است که مقصود از «اهل البیت» در آیه ۳۳ سوره احزاب همسران پیامبر بوده است.

نکته دیگری که در این آیه است اراده خدا بر پاک نمودن خانواده پیامبر از پلیدی است و این اراده تشریحی بوده و اراده تکوینی نیست. خداوند به وسیله آیات قرآن که بر پیامبر فرستاده اراده نموده که خانواده پیامبر را از پلیدی پاک گرداند و یا به عبارتی اگر آنان از دستورات قرآن پیروی نمایند به پلیدی اصلاً آلوده نگردند. و این بستگی به خود آنها داشته که تا چه اندازه مطیع فرامین و آیات قرآن باشند. کما این که درباره وضو نیز خداوند خواسته به وسیله وضو مؤمنین را پاک گرداند و این به خود مؤمنین بستگی دارد که تا چه اندازه مقید به نماز خواندن و وضو گرفتن باشند. و در آیه ۶ سوره مائده که درباره وضو است می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾
[المائدة: ۶].

یعنی: «(به وسیله احکام وضو و غسل و تیمم) خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ گیرد ولی اراده می‌کند شما را پاک گرداند...».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که خداوند اراده نموده به وسیله احکام وضو و غسل و تیمم (جسم و روح) مؤمنان را پاک گرداند و اراده خدا در این جا تشریحی است و اراده تکوینی نیست. و لذا اگر برای نماز کسی وضو نگیرد و یا هنگامی که

جنب است غسل نکنند البته به اجبار پاک نمی‌شود بلکه اطاعت از فرامین خدا که در قرآن است باعث پاک شدن می‌شود و در مورد آیه تطهیر نیز اطاعت از قرآن است که باعث پاکی خانواده پیامبر می‌شود و خداوند به وسیله قرآن و ارشادات در آن اراده نموده که خانواده پیامبر را پاک گرداند و یا به عبارتی آنها به وسیله پیروی از قرآن به رجس و گناه آلوده نشوند. حال اگر آنان از قرآن پیروی نمی‌نمودند به اجبار پاک نمی‌شدند پس به روشنی معلوم است که منظور از «اهل بیت» در آیه ۳۳ سوره احزاب همسران پیامبر می‌باشند.

آیا در آخر زمان بندگان صالح زمین را به ارث می‌برند؟
سؤال: آیا در آخر زمان بندگان صالح زمین را به ارث می‌برند؟

جواب: خیر، این طور نیست و در قرآن نیامده که صالحین در آخر زمان زمین را به ارث می‌برند.

سؤال: مگر خداوند در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء نمی‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵].

یعنی: «در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند».
جواب: بلی، خداوند این آیه را فرموده است ولی اگر به آیات قبل از این آیه توجه کنیم مشاهده می‌نماییم که آن آیات درباره قیامت است دیگر این‌که اگر به زبور حضرت داوود که در آیه، آدرس آن داده شده است مراجعه نماییم در آیه ۲۹ مزامیر ۳۷ مشاهده می‌نماییم که می‌فرماید: «صالحان وارث زمین خواهند شد و در آن تا ابد سکونت خواهند کرد».

این آیه از کتاب زبور اشاره به بهشت است که مؤمنین در آن تا ابد سکونت خواهند نمود. اشاره به زمین بهشت است نه اشاره به زمین دنیا. زیرا کسی در دنیا تا

ابد زندگی نخواهد کرد و فانی خواهد شد و بالاخره قیامت برپا می‌شود و در آیه ۷۴ سوره زمر مشاهده می‌نماییم که منظور از «ارض» زمین بهشت است و می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿٧٤﴾﴾ [الزمر: ۷۴].

یعنی: «(بهشتیان در بهشت خواهند گفت) سپاس برای خدایی است که به وعده خویش وفا نمود و به ما زمین را به ارث داد. جای گیریم از بهشت هر جا که خواهیم و چه خوب است پاداش عمل‌کنندگان».

و از آیات ۱۴ و ۶۴ سوره مائده به دست می‌آید که تا قیامت نصاری در روی زمین هستند و میان برخی از آنان دشمنی است و همچنین تا قیامت یهود بر روی زمین هستند و میان برخی از آنان دشمنی است. پس جامعه ایده‌آلی را که برخی می‌پندارند که در دنیا به وجود می‌آید طبق این آیات و برخی دیگر از آیات قرآن هرگز به وجود نخواهد آمد و صالحان وارثان کُل زمین نخواهند شد.

آیه: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا﴾

سؤال: می‌گویند آیه ۵ سوره القصص که در آن می‌فرماید:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾﴾ [القصص: ۵].

یعنی: «اراده کردیم که منت نهم بر کسانی که مورد استضعاف در زمین قرار گرفتند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم».

دلیل بر این است که مستضعفان وارثان زمین خواهند شد.

جواب: در تفسیر هر آیه از قرآن باید ما قبل و ما بعد آیه را مورد توجه قرار داد حال از یک آیه قبل تا یک آیه بعد از آیه ۵ را مورد توجه قرار می‌دهیم. خداوند در آیه ۴ تا ۶ سوره القصص می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةَ مِثْمَهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ نُورِي فِرْعَوْنَ وَهَمُنَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾﴾ [الفصص: ٤-٦].

یعنی: «فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آنجا را گروه گروه ساخت، گروهی از آنان را زبون می‌داشت پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت و از فسادکاران بود (۴) و اراده نمودیم بر کسانی که در آن سرزمین زبون شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و آنان را وارث آن (زمین) کنیم (۵) و در زمین قدرتشان دهیم و به فرعون و هامان را لشکریانشان آنچه را که از جانب آن بیمناک بودند بنمایانیم (۶)».

به روشنی معلوم است که منظور از مستضعفین در این آیات، مستضعفین بنی-اسرائیل در زمان موسی هستند که سرزمین‌های فرعون و فرعونیان را به ارث بردند و خداوند در آیه ۱۳۷ سوره اعراف به ارث بردن زمین‌ها توسط مستضعفان بنی اسرائیل اشاره می‌فرماید:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمغربَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿٣٧﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۷].

یعنی: «و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند (بخش‌های) باختری و خاوری سرزمین (فلسطین) را که در آن برکت قرار داده بودیم به میراث عطا کردیم و برای آن که صبرکردند وعده نیکوی پروردگارت به بنی اسرائیل تحقق یافت و آنچه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران کردیم».

پس مشاهده می‌نماییم که منظور از مستضعفین در آیات ۴ و ۵ و ۶ سوره القصص همان مستضعفین بنی اسرائیل هستند که وارث آن سرزمین‌ها شدند. حال ممکن است کسی سؤال نماید که چرا در آیه شماره ۵ فعل «نرید» به صورت مضارع آمده است؟ و اگر مربوط به فرعون و مستضعفان آن دوره بوده است پس چرا به صورت ماضی نیامده است؟ جواب این است که اولاً چون افعال «علا - جعل» به صورت ماضی است و فعل «نرید» که بعد از آن افعال به صورت مضارع است این فعل (نرید) ماضی استمراری را معنی می‌دهد. ثانیاً چون اراده خدا به زمانی بعد از استضعاف قوم بنی اسرائیل بوده است به صورت مضارع بیان فرموده است و همچنین در آیه ۴ سوره القصص مشاهده می‌نماییم که فعل «یذبح» (سر می‌برد) نیز به صورت مضارع آمده است در صورتی که می‌دانیم فرعون در گذشته در زمان موسی پسران را سر می‌بریده است ولی چون فعل «علا» و «جعل» که به صورت ماضی هستند در قبل از فعل «یذبح» هستند فعل «یذبح» ماضی استمراری را معنی می‌دهد و به معنی «سر می‌برد» است و همچنین چون سر بریدن قوم توسط فرعون بعد از استضعاف قومی بوده است به صورت مضارع بیان شده است. و همچنین در آیه ۶ مشاهده می‌نماییم که افعال «نمکن» - «نری» به صورت مضارع آورده شده است در صورتی که فرعون و هامان در گذشته بوده‌اند پس به روشنی معلوم است که منظور از مستضعف در آیات ۴ و ۵ و ۶ سوره القصص همان مستضعفین بنی اسرائیل در زمان فرعون می‌باشند.

آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ﴾

سؤال: در آیه ۹ سوره صف، خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹].

یعنی: «او (خدا) کسی است که پیامبرش را با هدایت و آئین حق به سوی مردم فرستاد تا آئین او را بر تمام آیین‌ها پیروز گرداند هر چند که مشرکان را خوش آیند نباشد».

آیا این آیه دلیل بر این نیست که بالاخره تمام مردم جهان در آینده مسلمان می‌شوند؟
 جواب: در مورد این آیه باید دانست که برخی از علمای شیعه این آیه را تحقق یافته در صدر اسلام می‌دانستند که پیغمبر و اصحابش بر جزیره العرب مسلط شدند و اسلام بر همه آن مکان‌ها غلبه نمود؟ من جمله آقای ابوالقاسم خوئی در کتاب «البیان» در بحث اعجاز قرآن این آیه را تحقق یافته در صدر اسلام می‌داند و برخی از مفسرین می‌گویند اسلام در میدان‌های جنگ بر یهود و نصاری و کفار غلبه یافت.

حال ما روشن می‌سازیم که این آیه در چه موردی است:

۱- در این آیه قید «ارسل رسوله» آمده است یعنی خداوند رسولش را فرستاد تا آیین خود را بر آیین‌های دیگر غالب گرداند پس معلوم می‌شود غلبه آیین حق به- وسیله رسول یعنی محمّد باید انجام شود و بدین جهت است که برخی گفته‌اند در میدان‌های جنگ محمّد بر کفار و اهل کتاب غلبه نمود.

۲- در قرآن در آیه ۱۴ و ۶۴ سوره مائده تصریح نموده که نصاری و یهود تا روز قیامت وجود دارند و محو نخواهند شد و اگر ما بگوییم این آیه (آیه ۹ سوره صف) می‌گوید تمام ادیان از بین می‌روند و همه در جهان مسلمان می‌شوند با آیه ۱۴ و ۶۴ سوره مائده مغایر می‌شود. خداوند در آیه ۶۴ سوره مائده می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...﴾ [المائدة: ۶۴].

یعنی: «یهودیان گفتند که دست خدا بسته است دستشان بسته باد و لعنت کرده شدند به واسطه آنچه گفتند، بلکه دست (قدرت) خدا باز است انفاق می‌کند آن- گونه که بخواهد و البته آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده کفر و طغیان آنها را زیاد می‌کند و میانشان تا روز قیامت کینه و دشمنی افکنند...».

از این آیه به دست می‌آید که تا روز قیامت یهود وجود دارند و میان برخی از آنان کینه و دشمنی وجود خواهد داشت و همچنین از آیه ۱۴ سوره مائده نیز به دست می‌آید که تا روز قیامت نصاری وجود خواهد داشت و میان برخی از آنان کینه و دشمنی وجود خواهد داشت و به عبارتی هیچ‌گاه بر روی کره زمین همه مسلمان نخواهند شد و در حقیقت، این آیات نشان می‌دهند که مهدویت یک عقیده بی اساسی است.

۳- در آیه ۹ سوره صف که در ابتدای سؤال مطرح نمودید خداوند نفرموده است که رسول را فرستاد تا ادیان دیگر را محو نماید بلکه فرموده بر آنها غالب گرداند و خداوند در آیه ۲۱ سوره مجادله می‌فرماید:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ [المجادلة: ۲۱].

یعنی: «نوشت خدا که پیروز می‌شوم من و رسولانم...».

و می‌دانیم که برخی از رسولان الهی را کشتند و در ظاهر رسولان شکست خوردند. پس منظور از غلبه، غلبه معنوی است نه غلبه ظاهری. و منظور از غلبه دین حق بر همه ادیان غلبه معنوی می‌باشد.

آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ﴾

سؤال: خداوند در آیه ۵۵ سوره نور فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵].

یعنی: «وعده داد خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل‌های صالح انجام داده‌اند که آنها را در زمین خلیفه گرداند همان‌طور که کسانی را که قبل از ایشان بودند در زمین خلیفه گردانید و برای ایشان دینشان را که برایشان برگزید مکتب دهد

و ترس آنها را بعد از خوفشان تبدیل به امنیت گرداند تا این که مرا عبادت کنند و شریکی برایم قرار ندهند و هر کس بعد از آن کافر شود آنان فاسقان خواهند بود.»

آیا این آیه دلیل بر این نمی شود که در آخر زمان حکومت عدل تشکیل می شود و همه ی زمین از آن مؤمنین خواهد شد؟

جواب: ۱- در این آیه ذکر ﴿ءَامَنُوا مِنكُمْ﴾ به طور خطاب است که معلوم می شود درباره کسانی است که در زمان پیامبر بوده و این آیه را از پیامبر شنیده اند.

۲- در این آیه قید شده: ﴿كَمَا أَسْتَحَلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾. یعنی: «ایمان آوردگان از شما را جانشین می سازد) همان گونه که قبل از ایشان را جانشین گرداند.»

و اگر در قرآن دقت نماییم مشاهده می نمایم که خداوند کسانی را که قبل از محمد بوده اند و در این آیه ذکر فرموده بر تمام کره زمین خلافت و سلطنت نداده است. مثلاً در آیه ۲۶ سوره ص می فرماید: ﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...﴾ [ص: ۲۶]. یعنی: «ای داوود، ما تو را خلیفه ای در زمین قرار دادیم پس بین مردم مطابق حق حکم کن...».

از این آیه به دست می آید که منظور از ﴿خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ خلیفه شدن در تمام کره زمین نیست. زیرا حضرت داوود بر بخشی از زمین حکومت نموده و بر تمام اهل آن حکومت نمی کرده است. زیرا در قرآن در داستان حضرت سلیمان مشاهده می نمایم که سلیمان که فرزند داوود بوده و جانشین او بوده از شهر دیگری که در نقطه ای دور از فرمانرواییش وجود داشته بی خبر بوده است و هدهد برای او خبر آورده است و همچنین در آن شهر مردم خورشید پرست بودند و اگر داوود (پدر سلیمان) بر تمام کره زمین در آن زمان حکومت می کرد آیینش به آن شهری که افراد آن خورشید پرست بودند می رسید. پس معلوم می گردد که مقصود از خلیفه شدن مسلمانان که خداوند در آیه ۵۵ سوره نور به آنان وعده داده است جانشین ساختن آنها به جای کفار و غلبه آنها در ناحیه مکه و اطراف آن است که در صدر اسلام به

وقوع پیوست و در دعای وحدت که هنگام فتح مکه خوانده شده آمده است: «لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده».

و منظور از «انجز وعده» همان وعده خلافت مسلمین در مکه است که در آیه ۵۵ سوره نور وعده آن داده شده است.

در نهج البلاغه آمده است که هنگام جنگ مسلمین با ایران، علی به این آیه اشاره نموده و به عمر گفت: «ونحن علی موعود من الله والله منجز وعده».

یعنی: «ما بر وعده‌ای از خدا قرار داریم و خدا وفا کننده به وعده‌اش می‌باشد». و این جمله از نهج البلاغه نشان می‌دهد که خداوند به صحابه رسول وعده داده است اگر در آینده (پیروزی بر ایران) نیز مؤمن باشند و عمل صالح انجام دهند آنان را پیروز گرداند.

و تنها پیروزی بر ایران نبوده بلکه در فتح مکه نیز آنها را بر کفار مکه پیروز گرداند و فتوحات دیگری را نیز مسلمین داشتند. دیگر این که کلمه «الارض» در این آیه (۵۵ سوره نور) با الف و لام آمده است که می‌توان گفت الف و لام عهد است و بخشی از زمین را شامل می‌شود نه همه کره زمین را کما اینکه در آیه ۷۶ سوره الاسراء می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا...﴾ [الاسراء: ۷۶].

یعنی: «و (کفار) نزدیک بود که بلغزانندت از زمین تا تو را از آن بیرون کنند...».

و پر واضح است که منظور از «الارض» زمین مکه است که کفار می‌خواستند هنگامی که پیغمبر در مکه بود او را از آنجا خارج کنند، نه تمام زمین. و مشاهده می‌نماییم که رسول‌الله و صحابه‌اش در مکه و بخش‌هایی در روی کره زمین حکومت پیدا نمودند و این مهم تحقق آیه ۵۵ سوره نور بود که در آن فرمود:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾ [النور: ۵۵].

بقیة الله

سؤال: بقیة الله کیست؟ جواب: صحیح این است که سؤال شود بقیة الله چیست؟ در قرآن فقط یک آیه است که کلمه «بقیت الله» در آن است و آن آیه ۸۶ سوره هود است.

خداوند در آیه ۸۶ سوره هود می فرماید:

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...﴾ [هود: ۸۶].

یعنی: «آنچه خدا برای شما باقی گذارد بهتر است برای شما اگر ایمان دارید...». برای درک صحیح معنی یک آیه باید قبل و بعد آیه را مورد توجه قرار دهیم و بدین منظور ما آیات قبل و بعد آیه ۸۶ سوره هود را مورد توجه قرار می دهیم. خداوند در آیات ۸۴ تا ۸۷ سوره هود می فرماید:

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَبُّكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿٨٤﴾ وَيَقَوْمِ أَوفُوا بِالْمِكْيَالِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٨٥﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾ قَالُوا يَشْعِيبُ أَسْلَوْنَاكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾﴾ [هود: ۸۴-۸۷].

یعنی: «به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را معبودی برای شما جز او نیست و از پیمانانه و ترازو کم مگذارید من خیر شما را می خواهم از عذاب فراگیر بر شما بیمناکم (۸۴) ای قوم من پیمانانه و ترازو را تمام بدهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین به فساد سر برمدارید (۸۵) باقیمانده خدا برای شما بهتر است اگر مؤمن هستید و من بر شما نگهبان نیستم (۸۶) گفتند

ای شعیب، آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه‌ای (۸۷)».

در این آیه مشاهده می‌نماییم که منظور از «بقیت الله» سود حلالی است که از کسب به دست می‌آید و در تفسیر «مجمع البیان» که از تفاسیر شیعی است در ذیل این آیه می‌گوید: «البقیة به معنی الباقی أی ما أبقى الله تعالى لكم من الحلال بعد إتمام الكيل والوزن خیر من البخس والتطیف و شرط الإیمان فی كونه خیرا لهم لأنهم إن كانوا مؤمنین بالله عرفوا صحة القول». یعنی: «بقیه در این آیه به معنای باقی مانده است آن چیزی است که خدای تعالی از حلال برای شما گذارد پس از آن که شما کیل و ترازو را کامل و تمام نمایید و بهتر است برای شما از کم‌دادن و کم‌فروشی و منظور از شرط ایمان که در این آیه ذکر شده یعنی تمام دادن پیمانه و ترازو برای ایشان بهتر است اگر به خدا ایمان داشته و صحت این قول را بفهمند».

و نه فقط در تفسیر «مجمع البیان» بلکه در تفاسیر دیگری از شیعه نیز «بقیت الله» سود حلال ناشی از کسب و کار معنی شده است.

نکته دیگر این که باید ببینیم جمله ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^ع وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾﴾ را چه کسی گفته است آیا این سخن را مستقیماً خداوند به مؤمنینِ زمانِ محمد و مؤمنینِ زمانِ بعد از محمد که قرآن را مطالعه می‌کنند فرموده است؟ و یا این سخنی است که محمد به قومش گفته و یا سخن شعیب به کم‌فروشانِ زمانِ خودش بوده است.

اگر بگویم این سخن مستقیم خداوند به مؤمنینِ زمانِ پیامبر و مؤمنینِ زمانِ بعد از او باشد با این اشکال مواجه می‌شویم که در همین آیه فرموده است:

﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ یعنی: «... من حافظ شما نیستم». در صورتی که در آیات دیگر قرآن، خداوند خود را حافظ هر چیزی دانسته است. پس این خطاب خداوند به مؤمنین نیست اگر بگوییم جمله ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ و مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۸۱﴾ سخن محمد ﷺ به قومش است این گفته ما نیز صحیح نمی‌باشد چون در آیات قبل و بعد سخن شعیب است و اگر این جمله سخن محمد ﷺ به مؤمنین بود لااقل باید به صورت «یا ایها النبی قل بقیت الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین...» می‌آمد.

و چاره‌ای نداریم جز این که قبول نماییم که ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ...﴾ سخن شعیب به کم فروشان زمان خودش می‌باشد که خداوند آن را در قرآن ذکر نموده است.

پس به روشنی معلوم است که «بقیت الله» سود حلالی است که از کسب و کار به دست می‌آید و شعیب در زمان خودش مردم را از کم فروشی نهی نموده و از آنان خواسته که به سود حلال قناعت نمایند.

راسخون در علم چه کسانی هستند؟

سؤال: در آیه ۷ سوره آل عمران گفته شده است که تفسیر قرآن را به جز الله و راسخون در علم کسی نمی‌داند. شما درباره این برداشت از آیه چه نظری دارید؟
 جواب: اولاً در آیه ۷ سوره آل عمران گفته نشده است که تفسیر قرآن را به جز الله و راسخون در علم کسی نمی‌داند بلکه گفته شده غیر از الله تأویل قرآن را کسی نمی‌داند و تأویل با تفسیر فرق دارد.

ثانیاً، آیه نمی‌گوید جز الله و راسخون در علم تأویل قرآن را کسی نمی‌داند بلکه می‌گوید: به غیر از الله، تأویل قرآن را کسی نمی‌داند.

خداوند در آیه ۷ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ [آل عمران: ۷].

یعنی: «او کسی است که کتاب را بر تو نازل نمود بخشی از این کتاب محکماتی است که اصل کتاب است و بعضی دیگر متشابهات است پس کسانی که در قلب‌هایشان میل به باطل است پیروی کنند آنچه را متشابه است از آن، برای فتنه-جویی و تأویل جستن. در حالی که تأویل آن را جز الله کسی نمی‌داند و راسخون در علم می‌گویند به آن ایمان آوردیم تماماً از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند».

تأویل با معنی و تفسیر فرق دارد و به معنی بازگشت دادن چیزی می‌باشد. همان‌گونه که در سرگذشت موسی و آن بنده خدا می‌خوانیم که او کارهایی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود (مانند سوراخ نمودن کشتی) و به همین علت موسی ناراحت گردید اما هنگامی که هدف خود را در پایان کار برای موسی بیان نمود و گفت منظورش نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب بوده است اضافه نمود: «ذلك تأویل ما لم تسطع عليه صبراً». یعنی: «این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر نداشتی».

و بدین جهت است که برخی از مفسرین معتقدند که متشابهات قرآن همان آیات قیامت است و در آیه ۵۳ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿...يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ...﴾ یعنی: «... روزی که تأویل عذاب بیاید...».

و در واقع منظور رسیدن به هدف نهایی و آشکار شدن عذاب در قیامت می باشد که در این جهان در قرآن، کفار را از آن ترسانیده است.

نکته دیگر این که در آیه ۷ سوره آل عمران مشاهده می نماییم که می فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ ء كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا...﴾ [آل عمران: ۷].

یعنی: «... تأویل متشابهاات را جز الله، نمی داند و راسخون در علم می گویند ایمان آوردیم به آن که تماماً از جانب پروردگار ما می باشد...».

همان گونه که در ابتدای این بحث گفتیم برخی تصور می کنند که الله و راسخون در علم، تأویل متشابهاات را می دانند در صورتی که در آیه می فرماید. «جز الله کسی تأویل متشابهاات را نمی داند و راسخون در علم می گویند ایمان آوردیم به آن تماماً از جانب پروردگار ما می باشد».

در رسم الخطهای قرآنی می بینیم در بالای کلمه الله، در آیه ۷ سوره آل عمران (م) گذاشته اند که به معنی وقف لازم است و در برخی از رسم الخطها در بالای کلمه الله «قلی» گذاشته اند که به معنی «وقف ترجیح دارد» می باشد یعنی باید و یا ترجیح دارد وقتی به کلمه «الله» می رسیم وقف کنیم و در نتیجه معنی آیه این می شود که تأویل متشابهاات را جز الله کسی نمی داند. اگر بگوییم تأویل متشابهاات را جز الله و راسخون در علم کسی نمی داند در معنی نمودن قسمت بعد آیه دچار مشکل می شویم زیرا می فرماید: ﴿يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ ء كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ [آل عمران: ۷]. یعنی: «... می گویند ایمان آوردیم به آن تماماً از جانب پروردگار ما می باشد...».

در حالی که می دانیم الله پروردگار است و پروردگاری ندارد که به او ایمان بیاورد. پس حتماً باید بر سر کلمه الله وقف نماییم و نتیجه این می شود که تأویل متشابهاات را جز الله کسی نمی داند و راسخون در علم می گویند «... ایمان آوردیم به آن که تماماً از جانب پروردگار ما می باشد...».

دیگر این که ببینیم راسخون در علم چه کسانی هستند؟
در آیه ۱۶۲ سوره نساء می فرماید:

﴿لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ
وَمَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [النساء: ۱۶۲].

یعنی: «دانشمندان در علم (راسخون در علم) از اهل کتاب و نیز مؤمنان به آنچه
بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند...».

از این آیه شریفه به دست می آید که راسخون در علم محققین و دانشمندان اهل
کتاب می باشند البته در میان مسلمانان نیز مفسرین موحد و محققین اسلامی که
حقایق اسلام را یافته اند مصادیقی از راسخون در علم می باشند.

و راسخین در علم در آیه ۷ کسانی هستند که به دنبال تأویل متشابهات نیستند و
ایمان به همه قرآن دارند و در خطبه ۹۰ نهج البلاغه در تعریف راسخون در علم آمده
است: «... واعلم أن الراسخين في العلم الذين أغناهم عن اقتحام السدد
المضروبة دون الغيوب الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب
فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما وسمى تركهم
التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا...». یعنی: «... بدان کسانی که
در علم راسخ هستند کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و
آنچه از تفسیر آن عاجزند آنان را از کاوشی در پیرامون آنها بی نیاز ساخته است.
خدا آنان را که به مطلبی آگاهی ندارند و می گویند نمی دانیم مدح نموده است.
خدا این کنجکاوای نکردن در مطلبی را که مجبور به بحث از آن نیستند رسوخ
نامیده است...».

بنابراین از آیات و روایات به دست می آید که تأویل متشابهات را جز خدا کسی
نمی داند و کسانی که در قلب هایشان میل به باطل است به دنبال تأویل متشابهات

می‌روند و راسخون در علم به جهل خود برای فهم تأویل متشابهات اعتراف دارند و ایمان به همه آیات قرآن دارند.

آیا قبل از قیامت کسی به دنیا باز می‌گردد؟

سؤال: آیا قبل از قیامت کسی به دنیا باز می‌گردد؟

جواب: آیات قرآن نشان می‌دهند که قبل از قیامت هیچکس به دنیا باز نمی‌گردد.

خداوند در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره زمر می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ

تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾ [الزمر: ۳۰-۳۱].

یعنی: «تو می‌میری و ایشان نیز خواهند مرد (۳۰) سپس شما در روز قیامت نزد

پروردگارتان به مجادله خواهید پرداخت (۳۱)».

این آیه نشان می‌دهد بعد از مرگ، محمد و کفار در قیامت است که زنده خواهند

شد و به مجادله خواهند پرداخت. و در مورد حضرت عیسی در آیه ۳۳ سوره مریم

می‌فرماید:

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿۳۳﴾﴾ [مریم: ۳۳].

یعنی: «سلام بر من روزی که متولد شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده

مبعوث شوم».

این آیه سخن عیسی را در هنگامی که زنده بود بازگو می‌کند و نشان می‌دهد که

عیسی بعد از مرگش در روز قیامت مبعوث می‌شود و طبق آیات قرآن، من جمله آیه

۵۵ سوره آل عمران مشاهده نمودید اکنون عیسی مرده است و طبق آیه ۳۳ سوره

مریم که مشاهده نمودید در قیامت مبعوث می‌شود. و در این آیه نشانی از رجعت او

به دنیا وجود ندارد. و این که می‌گویند قبل از قیامت محمد ﷺ و عیسی علیهما السلام به دنیا

رجعت می‌کنند مدرک قرآنی ندارند بلکه آیات خلاف آن را نشان می‌دهند.

در آیه ۱۵ سوره مریم یک تولد و یک مرگ و یک مبعوث شدن برای حضرت یحیی قائل شده است. همان یحیی را که کسی قائل به رجعتش قبل از قیامت به دنیا نیست. در آیه ۳۳ سوره مریم که مشاهده نمودید هم یک تولد و یک مرگ و یک مبعوث شدن را برای عیسی قائل شده است عیناً همانند یحیی. و در مورد کفار در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰].

یعنی: «تا آن‌گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد گوید پروردگارا، مرا بازگردانید ۹۹ شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم. نه چنین است این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.»

از این آیه به دست می‌آید که کفار تا قیامت در عالم برزخ هستند و قبل از قیامت به دنیا باز نمی‌گردند و در نامه ۳۱ نهج البلاغه حضرت علی به فرزندش حسن نوشته است:

«واعلم أن أمامك عقبة كوودا المخف فيها أحسن حالا من المثقل والبطيء عليها أقبح حالا من المسرع وإن مهبطك بها لا محالة أما على جنة أو على نار فارتد لنفسك قبل نزولك ووطئ المنزل قبل حلولك فليس بعد الموت مستعتب ولا إلى الدنيا منصرف.» یعنی: «بدان که در جلوی تو گردنه بسیار دشواری است که در آن سبکبار از گرانبار خرسندتر است و کند رفتار از تندرو زشت و درمانده‌تر است و فرودگاه تو در آن ناچار بهشت است یا بر آتش. پس پیش از رسیدن به (آن سرای) برای خود پیشروی بفرست و پیش از رفتنت منزلی آماده ساز که بعد از مرگ وسیله خشنود گرداندن نیست و کسی به دنیا باز نمی‌گردد.»

از این نامه به دست می آید که بعد از مرگ کسی به دنیا باز نمی گردد.

آیه: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾

سؤال: در آیه ۸۳ سوره نمل، خداوند می فرماید: «و روزی که از هر امتی گروهی از کسانی را که تکذیب آیات ما نمودند محشور می گردانیم...».

آیا این آیه نشان نمی دهد که قبل از قیامت عده ای به دنیا باز می گردند؟

جواب: اولاً اینکه خداوند نمی فرماید: «از هر گروهی عده ای از تکذیب کنندگان را مبعوث می کنیم» بلکه فرموده: «محشور می کنیم». و محشور کردن با مبعوث کردن فرق دارد. محشور کردن بعد از مبعوث کردن است و در روز قیامت که طبق آیات قرآن خداوند همه را مبعوث می کند بعداً به تدریج گروه هایی را محشور می گرداند و در ایستگاهی که برای آنها تعیین شده گرد می آیند (محشور می شوند) و لذا مشاهده می نماییم که در آیه ۸۵ سوره مریم به محشور شدن متقین اشاره نموده، ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا﴾ [مریم: ۸۵]. یعنی: «(یاد کن) روزی را که متقین را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می کنیم (گرد می آوریم)».

همچنین حیوانات نیز در قیامت محشور خواهند شد در آیه ۵ سوره تکویر در این باره آمده است:

﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾ [التکویر: ۵].

یعنی: «و آنگاه که وحوش محشور شوند».

ثانیاً این که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند یعنی وقتی گفته می شود از هر امتی گروهی مجرم را محشور می گردانیم دلیل بر این نمی شود که دیگران را محشور نکند. و همچنان که مشاهده نمودید در قرآن علاوه بر محشور شدن مجرمین در قیامت به محشور شدن متقین و وحوش نیز اشاره شده است.

علاوه بر اینها اگر منظور این بود که قبل از قیامت تکذیب کنندگان پیامبران باز می‌گردند باید کلمه «نرجع» را به جای «نحشر» به کار می‌برد که بازگشت به دنیا را معنی می‌داد.

و در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون مشاهده نمودیم که تکذیب کنندگانی که هنگام مرگ از خدا خواستند که آنها را به دنیا بازگرداند خداوند خواهش آنان را قبول ننموده است و فرموده است پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که مبعوث شوند.

آیه: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً﴾

سؤال: خداوند در آیه ۸۲ سوره نمل فرموده است:

**﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ
النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾** [النمل: ۸۲].

یعنی: «و آن‌گاه که قول عذاب بر آنها تحقق یابد برایشان از زمین جنبنده‌ای خارج سازیم که با آنان سخن گوید زیرا که مردم (چنان که باید) به آیات ما یقین نداشتند».

لطفاً در این باره توضیح دهید.

جواب: در موقفی (ایستگاهی) در قیامت جانوری با کسانی که در دنیا به آیات خدا ایمان نداشتند تکلم می‌کند بر خلاف متقین که فرشتگان الهی مژده بهشت به آنان می‌دهند. و در واقع باید گفت که آنها لایق این نیستند که فرشتگان الهی در قیامت با آنها تکلم نموده و وعده بهشت به آنان بدهند و اگر هم فرشتگانی به آنها وعده می‌دهند وعده عذاب است و فرشتگان غضب هستند.

در این آیه منظور از «وقع القول» وقوع عذاب در آخرت است و از آیات دیگر نیز این معنی به دست می‌آید. در آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ سوره سجده می‌فرماید:

**﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا
وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾** [سجده: ۱۲]

نَفْسٍ هَدَيْهَا وَلَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾ [السجدة: ۱۱۲-۱۴].

یعنی: «و اگر بینی هنگامی که گناهکاران نزد پروردگارشان سرهایشان را به (زیر) افکنده باشند گویند: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم پس ما را بازگردان تا کار شایسته انجام دهیم بی گمان ما یقین کرده‌ایم (۱۲) و اگر می‌خواستیم به هر شخصی هدایتش را می‌دادیم ولی وعده از جانب من تحقق یافته است که جهنم را از جن‌ها و مردمان پرکنم (۱۳) پس به سزای آن که دیدار امروزتان را فراموش کردید (عذاب را) بچشید ما نیز شما را فراموش کرده‌ایم و عذاب جاودانه را به کیفر کردارتان بچشید (۱۴)».

از این آیه شریفه به دست می‌آید که کلمه «القول» به معنی «وعده عذاب» می‌باشد کلمه «وقع القول» به معنی وقوع وعده عذاب است که قیامت شروع عذاب جسمی و روحی برای کفار می‌باشد.

دیگر اینکه در آیه ۸۲ سوره نمل (آیه مورد بحث ما) ضمیر «هم» وجود دارد که به منکران زمان پیامبر برمی‌گردد و در واقع در قیامت است که آن «دابه» با منکران سخن می‌گوید.

دیگر این که در آیه ۸۲ سوره نمل کلمه «دابة الارض» آمده است و از آیات دیگر قرآن به دست می‌آید که «دابه» موجود پستی است و چیزی شبیه جانور و یا خود جانور است. و خداوند در آیه ۶۰ سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿وَكَايِنٍ مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الأنعام: ۳۸].

یعنی: «و چه بسا از جانورانی (دابه) که روزیشان را بر دوش نمی‌کشند خداوند به آنها و شما روزی می‌دهد و او شنوای داناست».

از این آیه نیز به دست می‌آید که «دابه» با بشر فرق دارد و در حدّ جانور است و به عبارتی خود جانور معنی می‌دهد و همچنین در آیه ۳۸ سوره انعام درباره دابه آمده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا ظَّيْرِ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ
مَا فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۳۸].

یعنی: «هیچ دابه‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که با دو بال خویش پرواز می‌کند نیست مگر این که امت‌هایی چون شما هستند هیچ چیز را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکردیم سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند».

از این آیه شریفه نیز به دست می‌آید که دابه با بشر فرق دارد و جانور معنی می‌دهد. حال دوباره آیه ۸۲ سوره نمل را با توجه به توضیحاتی که دادیم معنی می‌نماییم: «و آن‌گاه که قول (وعده عذاب) بر آنها (در قیامت) تحقق یابد برایشان از زمین دابه- ای (جانوری) خارج سازیم که با آنان سخن گوید برای این که به آیات ما یقین نداشتند».

آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾

سؤال: آیا جمله ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳]. در آیه ۲۳ سوره شوری درباره دوست داشتن خویشاوندان پیامبر است؟

جواب: خیر، معنی آیه چیز دیگری است. البته مؤمن باید مؤمن دیگری را دوست داشته باشد من جمله مؤمنانی از خویشاوندان پیامبر را، آیه عام است و اگر منظور از آیه دوست داشتن خویشاوندان پیغمبر باشد تمام خویشاوندان او را در زمان نزول این آیه در بر می‌گیرد و ما می‌دانیم که بسیاری از خویشاوندان پیامبر در زمان نزول این آیه دشمن پیامبر بوده‌اند من جمله ابولهب که در قرآن از او به بدی یاد شده است.

دیگر این که لفظ «التقربى» عام بوده و به معنای مطلق خویشاوند است و اگر منظور خویشاوندان پیغمبر بود جمله باید لا اقل به صورت «الا الموده فى قرباى» بیان می‌شد.

دیگر این که این آیه در سوره شوری که در مکه نازل شده و در سال‌های نخستین بعثت بوده است وجود دارد و در آن موقع از کسانی که برخی آنان را خویشاوندان پیامبر در این آیه می‌دانند جز فاطمه و علی اثری نبوده و خویشاوندانی چون حمزه و خدیجه و دیگر خویشاوندان پیامبر وجود داشته‌اند و اگر منظور از آیه دوستی خویشاوندان پیامبر باشد این صحیح نیست که بگوییم در آیه اشاره به حمزه سیدالشهدا و یا خدیجه همسر فداکار پیامبر نشده و فقط اشاره به علی و فاطمه و تعداد معینی از اولاد نسل آنهاست که هنوز به دنیا نیامده‌اند.

روایاتی است که در آنها جمله ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾ را محبت مؤمنین با یکدیگر معنی کرده‌اند. برخی از مفسرین جمله ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ را دوستی خدا معنی نموده‌اند و برخی آیه را این‌گونه معنی نموده‌اند که: بگو از شما پاداشی نمی‌خواهم مگر این که رعایت خویشاوندی با من را بنمایید (و مرا آزار ندهید و حق قرابت با من را که قریشی هستم ادا نمایید). به هر حال آنان که تصور نموده‌اند که معنی آیه این است که بگو: «از شما مزدی نمی‌خواهم مگر این که خویشاوندان مرا دوست بدارید». و خویشاوندان پیامبر را محدود به افراد خاصی نموده‌اند و در دوستی آنان راه افراط را پیموده‌اند این افراط در دوستی به فرد پرستی و شرک انجامیده است و همان‌گونه که گفته شد مؤمنین باید به طور متعارف یکدیگر را دوست بدارند و در حق هیچ‌کسی غلو نکنند و لذا در آیه ۹ سوره حشر مشاهده می‌نماییم که انصار مهاجرینی را که به مدینه مهاجرت می‌نمودند دوست داشتند. و در آیه ۹ سوره حشر آمده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾

[الحشر: ۹].

یعنی: «و آن کسانی که قبل از ایشان در دارالاسلام جای گرفتند کسانی را که به سوی ایشان هجرت کردند (مهاجرین) دوست می‌دارند...».

و در آیات دیگری نیز از برادری مؤمنین با یکدیگر و دوست بودن مؤمنین با یکدیگر سخن رفته است.

و یک مؤمن باید خدا را از همه کس و همه چیز بیشتر دوست بدارد. و در این باره در آیه ۱۶۵ سوره بقره آمده است: ﴿...وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾ [البقرة: ۱۶۵]. و در آیه ۲۴ سوره توبه که از آخرین سوره‌هایی است که به پیغمبر وحی شده آمده که یک مؤمن باید در درجه اول خدا و بعد رسول او و بعد جهاد در راه خدا را از همه بیشتر دوست بدارد. خداوند در آیه ۲۴ سوره توبه فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۲۴].

یعنی: «بگو اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و مال‌هایی که آن را به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که آنها را می‌پسندید در نزد شما از خدا و رسولش و جهاد در راه خدا محبوب‌ترند پس در انتظار باشید تا خداوند حکمش را به میان آورد و خداوند گروه فاسقین را هدایت نمی‌کند».

پس مشاهده می‌نماییم دوست داشتن افراد در مقایسه با دوست داشتن خدا و رسول او و جهاد در راه خدا بی ارزش است و متأسفانه مشاهده می‌نماییم کسانی که به غلط آیه: «... قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...» را سفارش به دوست داشتن چند تن از خویشاوندان پیغمبر می‌دانند و در این دوستی غلو می‌نمایند، گمان می‌نمایند فقط دوست داشتن افرادی از خویشاوندان پیغمبر کافی است در حالی که رستگاری در ایمان به خدا و رسولش و تقوا داشتن و جهاد نمودن و عمل صالح می‌باشد.

مهر

سؤال: آیا رسول گرامی اسلام در نمازشان مهر می گذاشته اند؟

جواب: خیر، در آن زمان ها اصلاً مهری در نماز وجود نداشته است.

سؤال: آیا پیغمبر غیر از خاک بر چیزهای دیگر نیز سجده می نمودند؟

جواب: آری، در کتاب [بحار الانوار: جلد ۸۵، صفحه ۱۵۷] از حضرت علی

نقل شده: «ان رسول الله ﷺ صلی علی حصیر». یعنی: «رسول خدا بر حصیری نماز

گزارد». و در همان صفحه از حضرت صادق نقل شده «أنه صلی علی الخمره» یعنی:

«او بر خمره نماز گزارد».

سؤال: خمره چیست؟

جواب: زیراندازی بافته شده بوده است از حصیر یا شاخ و برگ گیاهان و مانند آنها.

دیگر این که در کتاب [فتح الباری: جلد ۱، صفحه ۵۹۹] آورده اند: «أن النبی

كان له حصیر بیسطة ویصلی علیه». یعنی: «رسول خدا حصیری داشت که آن

را پهن می کرد و بر آن نماز می گزارد».

و همچنین در کتاب [الطبقات الکبری ابن سعد: جلد ۱، صفحه ۳۶۲] آمده

است: «صلی بنا رسول الله فی بیت أم سلیم علی حصیر قد تغیر من القدم ونضحه

بشیء من ماء فسجد علیه». یعنی: «از انس نقل شده که گفت: رسول خدا در

منزل ام سلیم روی حصیری که در اثر فرسودگی سیاه شده و آب پاشی شده بود

برای ما نماز خواند و بر همان نیز سجده کرد».

در کتاب [جامع الصغیر سیوطی: جلد ۲ صفحه ۱۱۷] آمده است: «عن ابن

عباس قال قال رسول الله یسجد علی مسح». یعنی: «از ابن عباس گزارش شده

که گفت: رسول خدا بر پلاس سجده می نمود».

در کتاب [المصنف ابن ابی شیبہ: جلد ۱، صفحه ۴۰۰] آمده است: «قال رایت علیا یصلی علی مصلی من مسح یرکع علیه ویسجد». یعنی: «بکر بن وائل نقل می کند که علی بن ابی طالب را دیدم که روی مسح (پلاس) نماز می خواند و بر همان نیز سجده می نمود».

در [وسائل الشیعة: کتاب الصلوة أبواب ما یسجد علیه] سعد بن عبدالله از داوود الصرمی نقل می کند گفت: «سالت أبا الحسن الثالث هل یجوز السجود علی القطن والکتان من غیر تقیة فقال: جائز». یعنی: «از امام رضا سؤال کردم که آیا سجده بر پنبه و کتان اگر در حال تقیه هم نباشد جائز است؟ گفت جائز است». این روایت می رساند که اگر زیرانداز یا فرش از پنبه و یا کتان هم باشد می توان بر آن سجده نمود. و همچنین در وسائل الشیعة در همان باب از سعد بن عبدالله او هم از حسین بن علی بن کیسان الصنعانی روایت می کند که گفت: «کتبت إلى أبي الحسن الثالث أسأله عن السجود علی القطن والکتان من غیر تقیة ولا ضرورة فکتب إلي جائز». یعنی: «نامه ای به امام رضا نوشتم و از او درباره سجده بر پنبه و کتان سؤال نمودم که در حالت تقیه نباشد و ضرورتی هم اگر پیش نیاید. در جواب به من نوشت که جایز است».

در این باره روایات در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می نمایم.

برخی این گونه عادت نموده اند که در سجده چیزی را جلوی روی خود بگذارند و بر آن سجده کنند که این خطر نیز وجود دارد که نماز که امری مقدس به شمار می رود اگر ابزار ویژه ای (مانند مهر) داشته باشد به تدریج آن ابزار نیز در اذهان مقدس شود چنان که امروزه در محیط شیعیان مشاهده می نمایم که مهر نماز برای برخی مقدس گشته و آن را می بوسند.

در [سنن کبرای بیهقی: جلد ۲، صفحه ۴۷۷] آورده‌اند: «عن ابن مسعود أنه دخل على عتبة أخيه وهو يصلي على مسواك يرفعه إلى وجهه فأخذه فرمى به ثم قال: أوم إيهاء ولتكن ركعتك أرفع من سجدتك». یعنی: «از عبدالله بن مسعود آمده که او بر برادرش عتبه وارد شد در حالی که وی نماز می‌گزارد و بر مسواکی سجده می‌کرد و آن را بلند کرده به صورتش می‌رساند. ابن مسعود آن را از او گرفت و به کناری انداخت سپس گفت: در وقت سجده به اشاره سجده کن و رکوع تو باید بلندتر از سجودت باشد».

و عبدالرزاق در [المصنف: جلد ۲ صفحه ۴۷۶] آورده است که کسی از عبدالله بن عمر سؤال کرد: «أیصلی الرجل علی العود وهو مریض؟» «آیا جایز است که مرد به هنگام بیماری بر چوب عود نماز گزارد؟» ابن عمر پاسخ داد: «لا آمرکم أن تتخذوا من دون الله أوثانا من استطاع أن یصلي قائماً فلیصل قائماً فإن لم یستطع فجالسا فإن لم یستطع فمضطجعا یومیء إیهاء». یعنی: «به شما دستور نمی‌دهم که غیر از خدا بت‌ها را انتخاب کنید هر کس توانایی دارد که ایستاده نماز گزارد پس ایستاده نماز گزارد و اگر نتوانست نشسته بخواند و چنانچه قادر نبود خوابیده نماز گزارد (و به هنگام رکوع و سجود) اشاره کند».

در قرآن نیز مشاهده می‌نماییم که در هنگام سجده چیزی را مقابل خود قرار نمی‌داده‌اند در سوره شعرا مشاهده می‌نماییم که ساحران در زمان موسی وقتی به حقانیت موسی پی می‌برند سجده می‌نمایند و خداوند سجده آنان را تأیید می‌نماید. آنان به دنبال مهر و یا سنگریزه‌ای نمی‌گردند بلکه وقتی به حقانیت موسی پی می‌برند همان جا بر روی زمین افتاده و خدا را سجده می‌نمایند و در روایات نیز مشاهده می‌نماییم که پیامبر بر روی همان حصیر و یا مسح و خمره‌ای که نماز خوانده سجده می‌نموده و چیزی را مقابل خود نمی‌گذاشته است.

در سنن کبرای بیهقی جلد ۲ صفحه ۴۳۷ آورده‌اند: «عن ابن عباس أنه صلی علی بساط ثم قال صلی رسول الله علی بساط». یعنی: «از ابن عباس گزارش شده که بر فرش نماز گزارد سپس گفت: «رسول‌خدا بر فرش نماز می‌گزارد».

برخی از مراجع شیعه نیز سجده بر فرش و زیلو و نظایر آنرا جایز دانسته‌من- جمله آقای شیخ محمد صادقی تهرانی که از مراجع شیعه است در رساله توضیح- المسائل خود در مسأله ۲۹۴ نوشته است: «بنابراین اگر برسید که بر فرش یا زیلو می‌توان سجده کرد زیرا نه در حالت کنونی و نه هیچ حالتی دیگر قابل پوشیدن نیست باید گفت: آری که هرگز و هیچگاه پوشیدنی نیست».

رسول اکرم فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». یعنی: «نماز گزارید آن‌گونه که دیدید من نماز می‌گزارم».

و پیغمبر هیچوقت از خاک قبر کسی برای خود مهر درست نکرده است. ابراهیم پدر امت اسلام است که در قرآن به این مهم اشاره شده است ولی پیغمبر از خاک قبر او مهری نساخت و در نماز قرار نداد.

در آیه ۲۱ سوره مائده به بیت‌المقدس سرزمین مقدس گفته شده است ولی هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد از خاک بیت‌المقدس مهری تهیه نمایید و بر آن سجده نمایید. و همچنین پیغمبر در هیچ جا اشاره‌ای به آن ننموده است. خانه خدا در مکه می‌باشد و خداوند در قرآن به مکه سوگند یاد نموده است ولی هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که در آن گفته شده باشد از خاک مکه مهری تهیه نمایید.

و در روایات نیز مشاهده می‌نماییم که پیغمبر بر روی حصیر نماز می‌خواند و بر همان حصیر نیز سجده می‌نمود و مهری از خاک مکه نساخته که آنرا روی حصیر بگذارد و بر آن سجده نماید.

اگر بگوییم که خاک کربلا مقدس گشته به خاطر آن که امام حسین در آنجا شهید شده است باید پذیریم که خاک مکه نیز مقدس است زیرا مؤمنان زیادی در مکه و

مدینه شهید شدند و خداوند در قرآن آنان را تأیید نموده است و مضاعف بر آن، این که خانه خدا در مکه است و خداوند به مکه سوگند یاد نموده است.

آیا محمّد از خاک مکه و مدینه مهری ساخت و در نماز پیشانیش را بر روی آن قرار داد؟ آیا از خاک قبر آن شهیدان مهری ساخت و در نماز بر آن سجده نمود؟ جواب منفی است.

دیگر این که چه کسی گفته است اگر در سرزمینی کسی شهید شود آن سرزمین مقدس می شود؟ دیگر این که چه کسی گفته است نماز بر خاک مقدسی ثواب بیشتر دارد؟ و اگر سجده بر خاک مقدسی ثواب بیشتری داشت رسول گرامی اسلام که اسوه برای مؤمنین است مهرهایی را از خاک مکه و خاک بیت المقدس تهیه می نمود. مگر خانه خدا در مکه نیست؟ مگر خدا در قرآن به مکه قسم نخورده است؟ با این وصف مشاهده می نمایم که پیامبر بعد از فتح مکه به مدینه باز می گردد و خاکی را به عنوان مَهر از مکه به مدینه نمی برد و تا آخر عمر که در مدینه اقامت می نماید مهری از خاک مکه ندارد.

و این مهرهایی هم که وجود دارد از خاک قبر امام حسین نیست زیرا مگر قبر ایشان چه مقدار خاک دارد که این همه مهر از آن ساخته اند؟ با این وصف برای برخی مقدس گشته و مایه تکریم قرار گرفته است. و اگر سجده بر خاک کسی در موقع نماز ثواب داشت خداوند در قرآن می فرمود که از خاک قبر شهدا و یا پیامبرش در بعد از رحلت پیامبرش مهر بسازند و در نماز بر آن سجده کنند و یا پیامبرش سفارش به این کار می نمود ولی همان گونه که ذکر نمودیم اثری از مَهر و سفارش به مَهر در قرآن وجود ندارد، بلکه ضد آن در داستان موسی و فرعون وجود دارد و رسول گرامی اسلام از خاک هیچ شهیدی مهر ساخت و در نماز به کار نبرد و همچنین از خاک مکه و بیت المقدس مَهر ساخت بلکه بر حصیر و فرش و پلاس و خِمره و گلیم سجده نمود تا مسلمانان نیز به ایشان اقتدا نموده و از خطر دچار شدن به پرستش غیر خدا به دور باشند.

امام زمان

سؤال: لطفاً درباره امام زمان توضیح دهید.

جواب: مطالعه کنندگان این کتاب بهتر است اگر فصل امامت را در این کتاب مطالعه نموده‌اند ابتدا آن فصل را مطالعه نمایند. در هر صورت مجلسی در کتاب «بحارالانوار» جلد ۱۳، روایاتی را درباره مهدی جمع‌آوری نموده است که تحت عنوان «مهدی موعود» ترجمه علی دوانی به چاپ رسیده است. در بخشی از آن کتاب روایاتی را درباره مادر امام آورده است که به صورت مجمل به ذکر آن روایات می‌پردازیم:

مجلسی از صدوق نقل می‌کند که در اکمال الدین از استادش ابن ولید قمی و او از محمد بن عطار از حسین بن رزق‌الله و او از محمد بن القاسم بن حمزه بن الامام موسی بن جعفر و او از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی روایت نموده که گفت: «امام حسن عسکری مرا خواست و فرمود عمه امشب نیمه شعبان است نزد ما افطار کن که خداوند در این شب فرخنده کسی را به وجود می‌آورد که حجت او در روی زمین می‌باشد. عرض کردم مادر این نوزاد کیست؟ فرمود: نرجس خاتون. گفتم: فدایت گردم اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست. فرمود: همین است که می‌گویم. سپس به خانه حضرت درآمد و سلام کرده و نشستم ... سپس نماز شام را گزاردم و افطار کردم و خوابیدم. سحرگاه برای ادای نماز شب برخاستم بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبری نیست ...».

توضیح: این روایت نشان می‌دهد که نام مادر امام، نرجس بوده و در آن وقت که حکیمه خاتون او را معاینه نموده اثری از وضع حمل در او نیافته است.

روایت دیگر:

در صفحه ۲۱۰ کتاب مهدی موعود آمده است:

«... و هم در آن کتاب از حکیمه خاتون نقل می‌کند که در نیمه شعبان سال ۲۵۵، امام حسن عسکری برای من پیغام فرستاد که افطار را نزد ما صرف کن تا

خداوند تو را به میلاد مسعود ولی و حجت خود و جانشین من مسرورگرداند.
 من بسی شادمان گشتم و همان وقت لباس پوشیده به خدمتش رسیدم. دیدم آقا
 در صحن خانه نشسته و کنیزان اطرافش را گرفته اند گفتم قربانت گردم فرزند شما از
 چه زنی خواهد بود؟ فرمود: از سوسن. من کنیزان را نگریستم و در هیچکدام جز
 سوسن اثر آبستنی ندیدم».

توضیح: این روایت نیز که از حکیمه خاتون نقل شده بر خلاف روایت قبل است
 زیرا اولاً نام مادر امام را سوسن ذکر می‌کند و ثانیاً می‌گوید اثر آبستنی در او می‌باشد
 در صورتی که مشاهده نمودیم که در روایت قبلی گفته شده بود نام مادر امام نرجس
 است و اثری از آبستنی در او مشاهده نموده است.

روایت دیگر:

در صفحه ۱۸۸ از غیبت شیخ طوسی از بشر بن سلیمان برده فروش روایت کرده
 که گفت: روزی کافور، غلام امام علی النقی نزد من آمد و مرا احضار کرد چون
 خدمت حضرت رسیدم فرمود: ای بشر، تو از اولاد انصار هستی، دوستی شما
 نسبت به ما اهل بیت پیوسته میان شما برقرار است به طوری که فرزندان شما آن را به
 ارث می‌برند و شما مورد وثوق ما می‌باشید.

می‌خواهم تو را فضیلتی دهم که در مقام دوستی با ما است و با این رازی که با تو
 در میان می‌گذارم بر سایر شیعیان پیشی‌گیری سپس نامه پاکیزه‌ای به خط و زبان
 رومی مرقوم فرمود و مهر آن را با خاتم مبارک مهر نمود و کیسه زردی که دو بست و
 بیست اشرفی در آن بود بیرون آورد و فرمود: این را گرفته به بغداد می‌روی و صبح
 فلان روز در سر پل فرات حضور می‌یابی چون کشتی حامل اسیران نزدیک شد و
 اسیران را دیدی، می‌بینی بیشتر مشتریان فرستادگان اشراف بنی عباس و قلیلی از
 جوانان عرب می‌باشند. در این موقع مواظب شخصی به نام (عمر بن زید) برده-
 فروشی باش که کنیزی را به اوصافی مخصوص که از جمله دو لباس حریر پوشیده و

خود را از معرض فروش و دسترس مشتریان حفظ می‌کند به مشتریان عرضه می‌دارد. در این وقت صدای ناله او را به زبان رومی از پس پرده رقیقی می‌شنوی که بر اسارت و هتک احترام خود می‌نالد. یکی از مشتریان به عمر بن زید خواهد گفت عفت این کنیز رغبت مرا به وی جلب نموده او را به سیصد دینار به من بفروش. کنیزک به زبان عربی می‌گوید: اگر تو حضرت سلیمان و دارای حشمت او باشی به تو رغبت ندارم بیهوده مال خود را تلف مکن.

فروشنده می‌گوید: پس چاره چیست؟ من ناگزیرم تو را بفروشم. کنیزک می‌گوید: چرا شتاب می‌کنی؟ بگذار خریداری پیدا شود که قلب من به او، و وفا و امانت وی آرام گیرد. در این هنگام نزد فروشنده برو بگو حامل نامه لطیفی هستم که یکی از اشراف با خط و زبان رومی نوشته و کرم و وفا و شرافت و امانت خود را در آن نامه شرح داده، نامه را به کنیزک نشان بده تا درباره نویسنده آن بیندیشد. اگر به وی مایل بود و تو نیز راضی شدی من به وکالت او کنیز را می‌خرم.

بشر بن سلیمان می‌گوید: آنچه امام علی النقی فرمود امثال نمودم. چون نگاه کنیزک به نامه حضرت افتاد سخت بگریست. سپس رو به عمر بن زید کرد و گفت مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند یاد نمود که اگر از فروش او به صاحب وی امتناع کند خود را هلاک خواهد کرد و من در تعیین قیمت با فروشنده گفت و گوی بسیار کردم تا به همان مبلغ که امام به من داده بود راضی شد. من هم پول را به وی تسلیم نمودم و با کنیزک که خندان و شادان بود به محلی که در بغداد اجاره کرده بودم آمدیم. در آن حال از بی‌قراری زیاد نامه را از جیب درآورده و می‌بوسید و روی دیدگان و مژگان خود می‌نهاد و بر بدن و صورت می‌کشید... من ملیکه دختر یسوعا هستم...

چون او را به سامره خدمت امام علی النقی آوردم حضرت از وی پرسید: عزت اسلام و ذلت نصاری و شرف خانواده پیغمبر را چگونه دیدی؟ گفت: درباره چیزی که شما از من دانتر می‌باشید چه عرض کنم؟...

در این وقت امام دهم به کافور خادم فرمود: خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید. چون آن بانوی محترمه آمد فرمود: خواهر، این زن همان است که گفته بودم. حکیمه خاتون آن بانو را مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش شادمان گردید. آن‌گاه امام علی النقی فرمود عمه او را به خانه شوهر خود ببر و فرایض دینی و اعمال مستحبیه را به او بیاموز که او همسر فرزندان حسن و مادر قائم آل محمد است.

توضیح: در این روایت اولاً نام کنیز ملیکه گفته شده که با روایت قبلی مغایر است ثانیاً در دو روایت قبل حکیمه از امام حسن عسکری می‌پرسد که مادر قائم کیست؟ و او در یکی می‌گوید نرجس و در دیگری می‌گوید سوسن.

ولی در این روایت حکیمه خاتون می‌دانسته که قبل از ازدواج کنیز با امام حسن عسکری مادر قائم کیست و همین کنیز است که ملیکه نام دارد.

روایتی دیگر:

مجلسی در بحار به روایت کتاب (مهدی موعود) از کتاب اکمال الدین از ابوعلی خیزرانی و او از خادمه امام حسن عسکری روایت نموده که گفت: «من موقع ولادت امام زمان حاضر بودم مادر آقا نامش صیقل بود...».

چگونگی ولادت آن حضرت

در کتاب مهدی موعود صفحه ۱۸۴ از حکیمه خاتون نقل می‌کند:

«... چون روز هفتم به حضور امام شرفیاب شدم فرمود: عمه فرزندانم را بیاور او را در قنداقه پیچیده نزد حضرت بردم. امام مانند بار اول فرزند دلیندش را نوازش فرمود و زبان مبارک آن چنان در دهان او می‌نهاد که گویی شیر و عسل به او می‌خوراند...».

توضیح: از این روایت به دست می‌آید که روز هفتم تولد امام زمان، حکیمه خاتون وی را در قنداق پیچیده و نزد امام حسن عسکری برده است.

روایتی دیگر:

در صفحه ۲۰۵ کتاب مهدی موعود از حکیمه خاتون نقل می‌کند که گفت: «... هنوز سخن امام تمام نشده بود که نرجس از نظرم ناپدید شد مثل این که میان من و او پرده‌ای آویختند ... سپس دیدم طفلی سجده می‌کند بعد روی زانو نشست و در حالی که انگشتان به سوی آسمان داشت گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین...» در این وقت امام حسن عسکری با صدای بلند فرمود: عمه، او را بگیر و نزد من بیاور. چون او را در بغل گرفته نزد پدر بزرگوارش بردم به پدر سلام کرد. حضرت هم او را در بر گرفت ناگهان دیدم مرغانی چند دور سر او در پروازند. امام یکی از آن مرغان را صدا زد و فرمود: این طفل را ببر و نگهداری کن و در هر چهل روز به ما برگردان ... حکیمه می‌گوید از امام پرسیدم آن مرغ چه بود؟ فرمود: روح القدس بود که مراقب ائمه است ... بعد از چهل روز بچه را نزد برادرزاده‌ام برگردانید... من هر چهل روز آن طفل نازنین را می‌دیدم...».

توضیح: این روایت نیز که از حکیمه خاتون نقل شده است نشان می‌دهد که روز اول ولادت تا روز چهارم، مرغی بچه را برده است و او در روز چهارم بچه را دیده است. در صورتی که در روایت قبل که از حکیمه خاتون نیز نقل شده بود مشاهده نمودیم که در روز هفتم بچه را در قنداقه پیچیده و نزد پدرش برده است.

روایتی دیگر:

در صفحه ۲۱۰ کتاب مهدی موعود از غیبت شیخ طوسی نقل می‌کند و در آن از حکیمه خاتون نقل شده است:

«... امام صدا زد: عمه، فرزندم را بیاور. او را نزد پدرش بردم حضرت نور دیده- اش را گرفت و زبان مبارک بر روی چشم‌های او مالید تا دیده گشود سپس زبان در دهان و گوش‌های طفل نهاد و او را در دست گذارد ... امام حسن عسکری او را به من داد و فرمود: عمه، او را به نزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود»

و بدانند که وعده خدا حق است چون بچه را نزد مادرش برگرداندم صبح صادق دمیده بود من هم خداحافظی کردم و به خانه برگشتم تا روز سوم که به شوق دیدار دوستِ خدا باز سری به آنها زدم. نخست وارد اتاقی شدم که سوسن جای داشت ولی بچه را ندیدم پس به خدمت امام رسیدم اما نخواستم ابتدا سخن کنم امام فرمود: عمه، بچه در کنف حمایت خداست...».

توضیح: این روایت نشان می‌دهد که بچه در روز سوم نبوده است.

روایتی دیگر:

در صفحه ۲۱۲ کتاب مهدی موعود از غیبت شیخ طوسی از محمد بن ابراهیم از حکیمه خاتون نقل کرده که گفت:

«امام حسن عسکری در نیمه شعبان سال ۲۵۵ مرا خواست و می‌گوید به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله، مادر این مولود کیست؟ فرمود: «نرجس». چون روز سوم شد شوق دیدار دوست خدا در دلم افزون گشت. پس به خانه آنها شتافتم و یک‌راست به اتاق نرجس رفتم دیدم به عادت زنانی که وضع حمل کرده‌اند نشسته و لباس زردی پوشیده و سرش بسته است. سلام کردم و به گوشه خانه نظر افکندم دیدم گهواره‌ای نهاده‌اند و پارچه سبزی روی آن است. پیش رفتم و پارچه را برداشتم دیدم دوستِ خدا بی‌قنداق به پشت خوابیده تا مرا دید چشم گشود و با حرکت دست‌ها مرا طلب کرد.».

توضیح: چنان‌که مشاهده نمودید این روایت برخلاف روایت قبل است که حکیمه خاتون گفت که در روز سوم به دیدار بچه رفته و بچه نبوده است ولی در این روایت آمده که در روز سوم که به دیدار بچه رفته او درگهواره بوده است. و این روایات علاوه بر ضد و نقیض‌هایی که در آنهاست برخلاف قرآن و عقل می‌باشد و یک فرد آگاه به قرآن به راحتی به ساختگی بودن این روایات پی خواهد برد.

تاریخ ولادت

در کتاب مهدی موعود آمده است: «شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از عقید خادم روایت نموده که فرزند امام حسن عسکری در شب جمعه ماه رمضان سال ۲۵۴ متولد گردید و نیز در همان کتاب از حکیمه خاتون نقل می‌کند که وی در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد گردید و نیز در همان کتاب روایت شده که فرزند امام حسن عسکری در هشتم شعبان ۲۵۶ به دنیا آمد».

و همچنین در کتاب مهدی موعود آمده است: «بهاءالدین علی بن عیسی اربلی موصلی در کتاب کشف الغمه نوشته است ولادت آن حضرت در بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال ۲۵۸ بوده است».

چگونگی رشد

درباره رشد امام زمان ساختگی، مجلسی در بحار الانوار روایاتی را آورده که اولاً با یکدیگر تناقض دارند و ثانیاً با قرآن مغایرند مثلاً در صفحه ۲۰۶ کتاب مهدی موعود آورده است:

«... عرض کردم آقا، این طفل که دو ساله است؟ امام تبسمی نمود و فرمود: فرزندان انبیاء و اولیا که دارای منصب و خلافت هستند نشو و نماى آنان با دیگران فرق دارد کودکان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله می‌باشند کودکان ما، در شکم مادر حرف می‌زنند و قرآن می‌خوانند و خدا را ستایش می‌کنند و در ایام شیرخوارگی فرشتگان به پرستاری آنها مشغول و هر صبح و شام برای اطاعت فرمان آنان فرود می‌آیند».

توضیح: در این روایت مشاهده می‌نماییم که گفته شده است که کودکان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله می‌باشند.

در صفحه ۲۱۳ آمده است (در این روایت حکیمه می‌گوید):

«چون روز چهلم شد به حضور امام حسن عسکری شرفیاب شدم دیدم امام زمان در خانه راه می‌رود صورتی نیکوتر از رخسار او و زبانی بهتر از گفتار او ندیدم

امام حسن عسکری فرمود: عمه، این مولود پیش خدا بسیار عزیز است عرض کردم: آقا، آنچه باید بینم از چهل روزه او می بینم امام تبسمی کرد و فرمود؟ عمه جان، نمی دانی رشد یک روزه ما ائمه برابر با رشد یک ساله دیگران است».

توضیح: در این روایت مشاهده می نماییم که می گوید رشد یک روزه ما، مانند رشد یک ساله دیگران می باشد برخلاف روایت قبلی که رشد یک ماهه آنان را مانند رشد یک ساله دیگران می داند و علاوه بر این در روایات مطالبی آمده که برخلاف قرآن و عقل می باشد من جمله این که در این روایات آمده «بچه های ما، در شکم مادر حرف می زنند و قرآن می خوانند» که همه اینها ساختگی است و در مبحث امامت ثابت نمودیم که بعد از محمد ﷺ کسی از جانب خدا برای هدایت مردم فرستاده نمی شود و وحی به حضرت محمد ختم شده است و لذا مشاهده می نماییم که اثری از نام و نشان ائمه شیعه در قرآن نیست.

دیگر این که در تورات سفر خروج باب دوم مشاهده می نماییم که رشد موسی در کودکی مانند رشد دیگران بوده است. با این که موسی پیامبر الهی بوده است و با این که مادرش از ترس فرعونیان سه ماه او را پنهان می کند و بعد او را در صندوقی می گذارد و به نیل می اندازد وقتی موسی به دست فرعونیان می رسد او را کودک شیرخواری می یابند و فرعون به دنبال دایه برای موسی می گردد. و همچنین در تاریخ زندگانی امامان شیعیان نیز مشاهده می نماییم که رشدشان مانند رشد دیگران بوده است. در کتاب «منتهی الامال» شیخ عباس قمی باب وفات حضرت محمد دیده می شود که در هنگام رحلت آن حضرت، حسن و حسین در آن زمان همان کودکان ۴ و ۵ ساله بوده اند که خود را به آغوش پیغمبر انداخته اند و علی خواسته آنها را دور کند. و مردی و یا جوانی نبوده اند و این روایات که می گوید: «رشد یک روز ما ائمه با رشد یک ماهه و در برخی از روایات می گوید با رشد یک ساله دیگران برابر است» به روشنی معلوم است که ساختگی است و یا در جایی دیگر از کتاب مهدی

موعود مشاهده می‌نماییم که در همان ماه‌های اول ولادت مهدی، حکیمه به خانه حسن عسکری می‌رود و مردی را می‌بیند و حسن عسکری می‌گوید این همان مهدی است. که این روایت نیز با روایاتی که مشاهده نمودیم مغایر است و روایات درباره امام زمان با یکدیگر مغایرند و هم متن عبارت برخلاف قرآن و عقل می‌باشد و به طور مسلم ساختگی است.

در کتاب «فرق الشیعة» که در نیمه قرن دوم هجری نوشته شده و مؤلف آن ابومحمد حسن بن موسی (نوبختی) است و از علمای شیعه می‌باشد در صفحه ۱۳۹ ترجمه محمدجواد مشکور آمده است:

«حسن بن علی (امام حسن عسکری) در ماه ربیع الآخر سال ۲۳۲ زاییده شد. در آدینه شب هفتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در ۲۸ سالگی به «سر من رای» درگذشت و ابو عیسی بن المتوکل بر وی نماز گزارد او را در سرای خودش در همان اتاقی که پدرش مدفون بود به خاک سپردند. روزگار امامتش پنج سال و هشت ماه و پنج روز بود. بمرد و از وی نشانی باز نماند چون از او فرزندی نیافتند میراث او را میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم کردند. مادرش کنیز بود و نخست عسفان نام داشت و سپس ابوالحسن او را حدیث نامید.

باری، یاران (امام حسن عسکری) پس از او بر سیزده دسته شدند: (از صفحه ۱۴۰ کتاب فرق الشیعة به بعد، آمده است) گروه نخستین گفتند که حسن بن علی (امام حسن عسکری) نمرده است و زنده و مهدی قائم است و او را هیچ فرزند نبود و غایب شد و نشاید که بمیرد.

گروه دوم گفتند که (امام حسن عسکری) درگذشت و پس از مرگ، زندگی را از سرگرفت و او مهدی قائم است زیرا بنابه روایتی که رسیده قائم آن است که پس از مرگ برخیزد و قیام کند و فرزندی از وی باقی نمانده باشد.

گروه سوم از شیعیانش گفتند (امام حسن عسکری) درگذشت و برادرش جعفر

پس از وی به امامت نشست. چه وی را حسن جانشین خویش ساخت و او نیز این امر را پذیرفت و امامت به وی رسید.

گروه چهارم گفتند که امام پس از (امام حسن عسکری) جعفر است.

گروه پنجم گفتند که امامت به محمد بن علی که در روزگار پدرش درگذشت بازگشته و گفتند که حسن و جعفر هر دو دعوی باطل می‌کردند.

گروه ششم گفتند که حسن بن علی (امام حسن عسکری) پسری داشت که او را محمد نامید و به وی اشارت کرد.

گروه هفتم گفتند که چون هشت ماه از مرگ حسن بگذشت او را پسری پدید آمد کسانی که گویند وی را در روزگار خویش فرزندی بود سخنشان دروغ و گفتارشان پریشان و بی فروغ است اگر او را در حقیقت فرزندی بودی پوشیده و پنهان نماندی چنانکه چیزهای دیگر پنهان نماند. چون درگذشت از وی فرزندی باز نمانده بود و در این سخن جای هیچ ستیز و گفت‌وگو نیست.

گروه هشتم گفتند که اصلاً حسن را فرزندی نبود زیرا پس از آزمایش و جست و جوی بسیار او را پسری نیافتیم. اگر بگوییم که او بمرد و وی را در نهان فرزندی بود لازم آید که چنین سخنی را درباره هر مرد بی فرزندی که مرده باشد بتوان گفت.

گروه نهم گفتند که حسن بن علی (امام حسن عسکری) و پدر و نیاکان وی درگذشته‌اند و بنابه اخباری که رسیده مردن ایشان به راستی پیوسته است و این اخبار را دروغ نتوان داشت و همچنین صحیح است که امامی پس از حسن نبود زیرا همان سالی که پیغمبری از محمد ﷺ قطع گشت روا بود که امام نیز قطع شده و رشته آن بگسلد.

(گروه دهم)... این گروه، امامت امام حسن عسکری را باور نداشته گفتند که پدرش او را جانشین خود نساخته و وصیت خویش را درباره محمد تغییر نداده و نامزدی وی به امامت درست بوده است و بدین روش جعفر را امام دانسته و در آن باره به گفت‌وگو برخاستند.

گروه یازدهم کسانی بودند که چون از ایشان پرسیده شد آیا جعفر یا کسی دیگر را امام می‌دانند گفتند ما نمی‌دانیم در این باره چه گوئیم و نمی‌دانیم امامت از پشت حسن است یا از برادران او.

گروه دوازدهم که به شیعه امامیه معروفند منتظرند پسر امام حسن عسکری ظهور کند.

گروه سیزدهم معتقدند که از امام حسن عسکری فرزندی باقی نمانده و امام در نزد ایشان به ناچار جعفر بن علی است.

پس مشاهده می‌نماییم در زمان امام حسن عسکری شیعیانش هم معتقد به داشتن فرزند برای او نبودند مگر تعداد خیلی، چه برسد به اکثریت که شیعه نبوده‌اند. در هر صورت، اینها شیعیان و پیروان حسن عسکری در زمان خودش بودند و درباره فرزند حسن عسکری عقیده‌شان چنین است چه برسد به دیگران. آیا حجت خدا چنین باید باشد؟ دیگر این که این حجت خدا چه خاصیتی دارد؟ چه هدایت و راهنمایی در اوست؟ به علاوه چرا از این امام محجوب نام و نشانی در قرآن نیست؟ مگر ایمان به مهدی که به قول اینها هر لحظه باید در انتظارش باشند از ایمان به مردانی که در گذشته می‌زیستند و صدها سال از وفاتشان گذشته مانند لقمان و ذوالقرنین کمتر است که خداوند در قرآن از آنها یاد کند و از امام شیعیان یاد نکند؟ آیا روش کتاب هدایت باید چنین باشد که مطالبی را که اهمیت آن کمتر است مفصل توضیح دهد و مطالبی که مهم است کتمان کند؟ و یا اصلاً قضیه چیز دیگری است زیرا اگر چنین امامی وجود داشت و خدا معین نموده بود در قرآن به روشنی بیان می‌نمود.

درباره کیفیت ظهور مهدی در روایات چیزهایی آورده‌اند من جمله خبر مفضل بن عمر است که چهل صفحه از کتاب مهدی موعود را به آن اختصاص داده‌اند که برای اختصار به چند نکته از آن می‌پردازیم:

در صفحه ۱۱۴۵ کتاب مهدی موعود آمده است: در یکی از تألیفات علمای شیعه به سلسله سند از مفضل بن عمر روایت است که گفت: از آقایم حضرت صادق پرسیدم آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟

فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند. مفضل گفت: آقا، مهدی در کدام سرزمین ظهور می‌کند؟ فرمود: هنگام ظهورش هیچکس او را نمی‌بیند. هرکس جز این به شما بگوید او را دروغگو بدانید.

عرض کردم: آقا، آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمی‌شود؟ فرمود: چرا به خدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است دیده می‌شود اول ولادتش موقع فجر شب جمعه ماه شعبان ۲۵۷ تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ است. توضیح: تاریخ ولادت مهدی با آنچه از حکیمه خاتون نقل شده که در نیمه شعبان بوده است مغایر می‌باشد همچنین سال ۲۵۷ با روایاتی که می‌گوید در سال ۲۵۵ است مغایر می‌باشد و همچنین با روایاتی که می‌گوید در سال ۲۵۶ است مغایر می‌باشد.

در صفحه ۱۱۵۳ آمده است: «... مفضل گفت: آقا، آیا این هفتاد و دو نفر که با امام حسین در کربلا شهید شدند هم با آنها ظهور می‌کنند؟

فرمود: فقط اباعبدالله الحسین بن علی، با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین در حالی که حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور می‌کنند».

توضیح: در همین فصل (پرسش و پاسخ) با استناد به آیات قرآن ثابت نمودیم که قبل از قیامت هیچکس به دنیا باز نمی‌گردد. و جواب به سؤال مفضل عمر در این روایت خلاف قرآن می‌باشد.

در صفحه ۱۱۵۶ آمده است: «... قائم به وی می گوید داستان خود و برادرت را شرح ده. آن مرد می گوید: من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم و از دمشق تا زرواء هر جا آبادی بود ویران ساختیم و به حال خراب گذاشتیم سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و قاطران خود را در مسجد بستیم».

توضیح: این راوی دروغگو پنداشته که در آخر زمان هم مردم با قاطر رفت و آمد می کنند.

در صفحه ۱۱۶۱ آمده است: «... سپس مهدی به آنجا (مدینه) آمده و روی قبرهای آنها (ابوبکر و عمر) را بر می دارد و به نقبای خود می گوید: قبرهای اینان را بشکافید و آنها را جست و جو کنید. نقبا هم با دست های خود آنها را جست و جو کرده تا آن که تر و تازه مانند روز نخست بیرون می آورند دستور می دهد کفن های آنها را بیرون آورند. بر درخت پوسیده و خشکی بر دارکشند فی الحال درخت سرسبز و پرشاخ و برگ و خرم می شود سپس دستور می دهد آنها را از بالای دار پایین بیاورند و به امر خدا زنده می گرداند و دستور می دهد تمام مردم جمع شوند آن گاه اعمال آنها را در هر دوره ای شرح می دهد تا آن که داستان کشته شدن هاییل فرزند آدم و برافروختن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانی شدن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و دارکشیدن عیسی و شکنجه دادن جرجیس و ... را به گردن ابوبکر و عمر می اندازد...».

توضیح: این راوی علاوه بر دروغ هایی که بر سر هم نموده است بسیار اطلاعاتش درباره قرآن کم بوده و گمان نموده که عیسی را به دار زده اند در صورتی که در آیه ۱۵۷ سوره نساء به صراحت آمده عیسی را نه کشتند و نه به صلیب کشیدند بلکه (حقیقت امر) بر آنان مشتبه شده. و ایرادات بسیاری بر خیر مفضل بن عمر و بقیه روایات درباره مهدی وجود دارد که برای اختصار از ذکر آنها خودداری می نمایم.

سؤال: آیا اهل سنت نیز به آمدن مهدی معتقدند؟

جواب: اولاً، اهل سنت معتقدند که شخصی به دنیا خواهد آمد و او مهدی می باشد برخلاف شیعه که می گویند پسر امام حسن عسکری مهدی است و هم اکنون زنده است.

ثانیاً، روایاتی که درباره مهدی، اهل سنت به آن استناد می‌کنند آن مهدی را وصف می‌کند که نامش نام پیغمبر و نام پدرش نام پدر پیغمبر است در صورتی که مهدی شیعه نام پدرش حسن می‌باشد و عبدالله نمی‌باشد.

ثالثاً، ابن خلدون در مقدمه‌اش به نقد روایات اهل سنت درباره مهدی پرداخته و آنها را از نظر سند ضعیف دانسته است.

رابعاً، اگر بخواهیم ببینیم چیزی را که به نام اسلام می‌گویند صحیح است یا نه؟ باید آن را به قرآن عرضه بداریم و در این مورد در قرآن اصلاً اشاره‌ای هم به وجود مهدی و ظهور او وجود ندارد و اگر شخصی از جانب خدا در آخرالزمان مبعوث می‌شد ایمان به او واجب بود و یقیناً در قرآن نام و نشان به صراحت بیان می‌شد.

سؤال: در برخی از کتب شیعه برای اثبات مهدویت به آیاتی استناد نموده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

جواب: ما، در همین فصل (پرسش و پاسخ) آیاتی را که در اثبات مهدی به آنها استناد نموده‌اند مطرح نموده‌ایم و به آنها پاسخ داده‌ایم.

سؤال: در روایات است که مهدی همه را مسلمان می‌کند در قرآن در این باره چه آمده است؟

جواب: اولاً در قرآن اثری از مهدی نیست چه برسد به مسلمان نمودن همه. ثانیاً، طبق آیه ۱۴ سوره مائده تا قیامت نصاری وجود خواهند داشت و بین آنها دشمنی و کینه وجود خواهد داشت. و طبق آیه ۶۴ سوره مائده تا قیامت یهودی وجود خواهند داشت و بین آنها دشمنی و کینه وجود خواهد داشت که در صفحات قبل نیز به این آیات اشاره نمودیم.

به فرض کسی در آخرالزمان ظهور کند و همه کفار آن زمان را به زور مسلمان نماید چه فایده به حال ما و کسانی که قبل از ما بوده‌اند و منتظر ظهور بوده‌اند دارد؟ و چه فایده به حال کسانی دارد که قبل از ظهور او فوت نموده و در دنیا نباشند؟

می‌گویند قائم پنج سال حکومت می‌کند و به دست پیرزن ریش‌داری کشته می‌شود و مدت بیشتری را نیز برای دوران حکومت او ذکر کرده‌اند ولی در هر صورت باید گفت با وجود این اوصاف چه فایده برای ظهور مترتب است؟

خداوند متعال امام زمانی نازل نموده که تا قیامت در میان مردم است و به سؤالات پاسخ می‌دهد و پیروی از دستورات او باعث رستگاری در دنیا و آخرت می‌باشد و آن امام زمان قرآن است

سؤال: درباره بعد از مرگ مهدی در روایات چه گفته‌اند؟

جواب: در صفحه ۱۲۳۸ کتاب مهدی موعود سطر اول آمده است:

«صدوق در اکمال الدین از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق عرض کردم یابن رسول الله از پدرت شنیدم می‌گفت بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود.

حضرت صادق فرمود: پدرم فرموده دوازده مهدی و نفرموده ۱۲ امام، آنها مردمی از شیعیان ما هستند که مردم را دعوت به دوستی و شناسایی ما کنند».

توضیح: از این روایت به دست می‌آید که ۱۲ مهدی بعد از قائم خواهد بود.

در صفحه ۱۲۳۸، سطر ششم از غیبت شیخ طوسی از ابوحمزه ثمالی روایت می‌کند که حضرت صادق ضمن حدیث طولانی فرمود «ای ابوحمزه، ما را بعد از مهدی یازده مهدی خواهد بود که همه از اولاد حسین می‌باشند».

توضیح: این دو روایت که منسوب به امام صادق است خلاف یکدیگرند. در روایت قبل گفته بود بعد از قائم دوازده مهدی است و در این روایت گفته است یازده مهدی است.

در صفحه ۱۲۳۸، کتاب مهدی موعود، سطر ۱۴ آمده است:

«... شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: بعد از دولت قائم آل محمد دولتی نخواهد

بود ...

می‌گوید: مهدی چهل روز پیش از قیامت می‌میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد و علامت بیرون آمدن و روز رستاخیز برای حساب و پاداش اعمال آشکار خواهد شد».

در صفحه ۱۲۳۹، کتاب مهدی موعود آمده است:

«عیاشی در تفسیر خود از جابر بن یزید جعفری روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر می‌فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگ مهدی سیصد و نه سال سلطنت می‌کند.

عرض کردم: این چه موقع خواهد بود؟

فرمود: بعد از مرگ قائم است.

عرض کردم: قائم در عالم خود چقدر می‌ماند؟

فرمود: نوزده سال از موقع قیام تا هنگام مرگش.

عرض کردم: آیا بعد از مرگ قائم هرج و مرج می‌شود؟

فرمود: آری، پنجاه سال.

آنگاه امام منتظر به دنیا باز می‌گردد برای خونخواهی خود و یارانش. وی بی‌دینان را به قتل می‌رساند و به اسارت می‌برد تا جایی که می‌گویند اگر این شخص از دودمان پیغمبران بود این همه مردم را به قتل نمی‌رساند. طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت و فشار مردم ناگزیر شود پناه به حرم خدا ببرد. وقتی گرفتاری وی شدت پیدا کرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح به دنیا باز می‌گردد در حالی که از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر ما را می‌کشد و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح می‌کند و سیصد و نه سال سطنت می‌کند.

آنگاه امام باقر فرمود: ای جابر، می‌دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر،

حسین و سفاح امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است».

توضیح: این روایت نیز برخلاف روایت قبلی است. در این جا این کتاب را به پایان می‌رسانیم هر چند که آن را مختصر نگاشتیم و این امکان وجود داشت که هر فصلی از آن را با توضیحات بیشتری تبدیل به کتابی مفصل نماییم و امیدواریم که کوشش ما، در این پژوهش مورد قبول خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته باشد و خوانندگان گرامی را سودمند باشد.

م- عبداللهی

۱۴۲۵ هجری قمری

۱۳۸۳ هجری شمسی